



بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين إله خير ناصر ومعين الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وعلي وآلهما الطيبين الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين أبد الآبدين

ماد مولا

منه السلام
وعليها سلامه
واليه التسليم

حضرت صاحب الامر

امداد هي مولا، دیدارگاه هي مولا، سام هي مولا

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشراف علمی: داسر المعارف الإلهية

تهیه و تدوین: پژوهشگر علوم معرفت الهی بنیاد حیات اعلی

فهرست رساله: دیدار و مصاحبت ۹ ساعته با حضرت صاحب الزمان علیه السلام

۱	معرفی مرحوم آیت الله حاج شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی	۶
۲	تشرفات مرحوم آیت الله حاج شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی	۱۱
۳	فتح ابواب خیرات و عنایت کبری (حج و زیارت حرمین حجاز هر ساله، و زیارت و مجاورت عتبات عالیات عراق ۱۸ سال)	۱۲
۴	باب اوّل: آغاز تشرفات به دیدار امام زمان علیه السلام (در کربلا)	۱۵
۵	باب دوّم: تشرفات پی در پی؛ شبهای جمعه متوالی (در کربلا)	۱۶
۶	باب سوّم: تشرف در خانه حضرت علیه السلام (در مکه مکرمه)	۲۰
۷	باب چهارم: تشرف و مصاحبت ۹ ساعته (راه بین خیبر و عراق)	۲۱
۸	باب پنجم: نماز ظهر با جماعت حضرت علیه السلام (در مشهد مقدس)	۲۳
۹	باب ششم: تشرف در مزرعه سعدآباد شاهرود (در عالم رؤیا)	۲۴
۱۰	باب هفتم: در حرم امام رضا علیه السلام (دو سه بار)	۲۵
۱۱	باب هشتم: مصاحبت از درب مدرسه نواب تا مسجد مقبره	۲۶
۱۲	شرح واقعه باب چهارم (تشراف و مصاحبت ۹ ساعته)	۲۹
۱۳	روش تدوین نسخه (صحیحترین و کاملترین و گویاترین)	۲۹
۱۴	شرح تشراف و مصاحبت ۹ ساعته؛ از بیان صاحب واقعه	۳۱
۱۵	انجام حج بیت الله و زیارت حرمین شریفین حجاز	۳۳

۱۶	گم کردن راه در بازگشت از عربستان و سرگردانی سه روزه در کویر	۳۵
۱۷	رسیدن به سرحد مرگ و کندن قبرهای خود	۳۸
۱۸	توسل و استغاثه به حضرت صاحب الزمان علیه السلام	۳۹
۱۹	نذر بخشیدن اموال (همراه در سفر) در راه خدا	۴۰
۲۰	فریادرسی و امداد حضرت امام زمین و زمان علیه السلام	۴۱
۲۱	اعجاز مهدوی علیه السلام سیراب نمودن کاروان تشنه از آب کم همراه	۴۲
۲۲	اعجاز مهدوی علیه السلام اتوبوس بی بنزین درشن فرو رفته را سیر دادن	۴۷
۲۳	اعجاز مهدوی علیه السلام اظهار چاه آب شیرین در کویر خشک	۴۹
۲۴	نظر حضرت علیه السلام در باره ملك عبدالعزيز: كلب ابن الكلب	۵۱
۲۵	حضرت علیه السلام : همه نعمات از برکات ما ائمه اهل البيت علیهم السلام است	۵۱
۲۶	ذکر خیر حضرت علیه السلام از شهرهای: همدان، کرمانشاه، مشهد مقدس	۵۲
۲۷	ذکر خیر حضرت علیه السلام از آیات: اصفهانی، شاهرودی، همدانی، وحید	۵۳
۲۸	اعجاز مهدوی علیه السلام راه بردن ۹ ساعته اتوبوس بی بنزین در شنزار	۵۹
۲۹	پی نوشتها (تحقیقات و توضیحات و رفع ابهامات متن و تکمیلات)	۶۳
۳۰	پی نوشت ۱: {تحقیق در تاریخ سال واقعه تشریف ۹ ساعته}	۶۳
۳۱	پی نوشت ۲: {کاروانداری یا حمله داری حج ایرانیان}	۶۹
۳۲	پی نوشت ۳: (امیرالحاج صدرالأشراف)	۷۲

۷۲	۳۳	پی نوشت ۴: (عوارض که سعودی از حجاج ایرانی می گرفت)
۷۲	۳۴	پی نوشت ۵: (وسایل نقلیه، رانندگان در سفر حج)
۷۳	۳۵	پی نوشت ۶: (تحقیق در باره گذرگاه مرزی کویت - عربستان)
۷۴	۳۶	پی نوشت ۷: مشکلات راه حجاج ایران و عراق به عربستان
۷۵	۳۷	پی نوشت ۸: (مسیر خیبر به مرز کویت)
۷۵	۳۸	پی نوشت ۹: (ناجوری برخی رانندگان ایرانی مسیر عتبات و حجاز)
۷۶	۳۹	پی نوشت ۱۰: (بی نظمی شوفر ایرانی و خطر جانی برای مسافران)
۷۶	۴۰	پی نوشت ۱۱: {راهیابی و تشخیص موقعیت با ستاره ها }
۷۸	۴۱	پی نوشت ۱۲: (واقعه تشرف بعد از وفات آیتالله اصفهانی بوده)
۷۸	۴۲	پی نوشت ۱۳: (استجاره به مسجدسهله و جواب ناحیه مقدسه)
۸۰	۴۳	پی نوشت ۱۴: توضیحات مربوط به (امیر الحاج صدرالأشراف)
۸۰	۴۴	مبحث اول: بیوگرافی شخصیتی و موقعیتی صدرالأشراف.
۸۰	۴۵	خاندان علمی تبار پدیری و مادری صدرالأشراف
۸۰	۴۶	تحصیلات صدرالأشراف (حوزوی و علوم جدید دار الفنون)
۸۱	۴۷	مناصب و موقعیتهای تاریخی صدرالأشراف
۸۱	۴۸	نظر مرحوم آیت الله بروجردی درباره صدرالأشراف
۸۲	۴۹	رئیس انجمن فکری شیخ فضل الله نوری (انجمن آل محمد ﷺ)

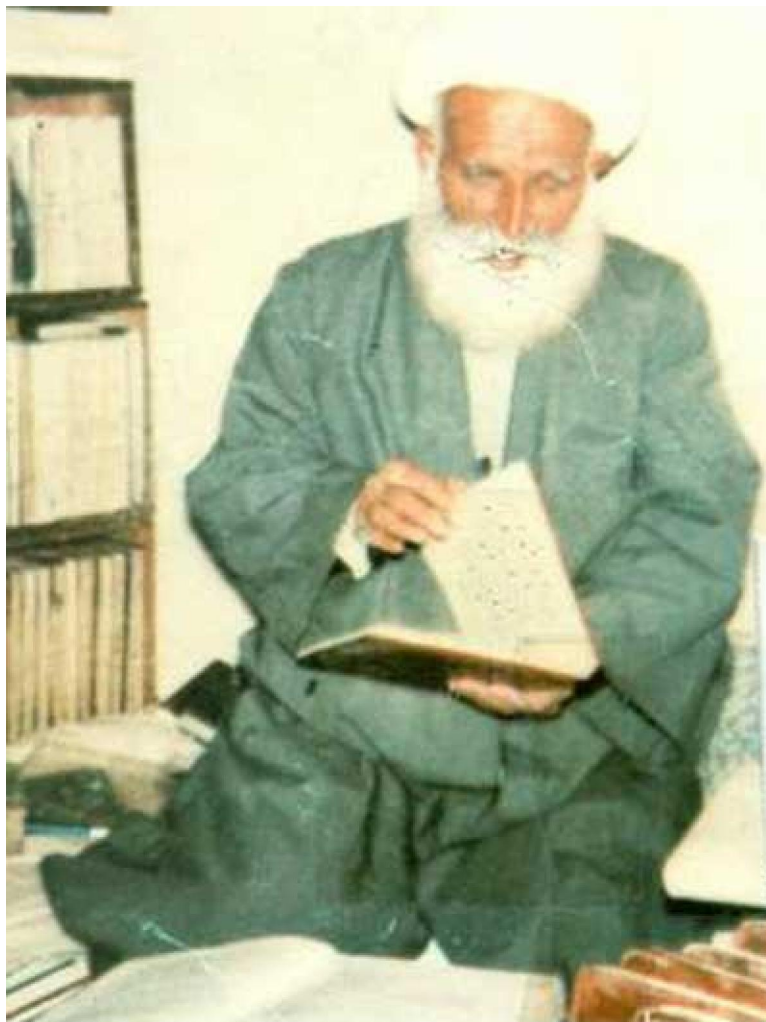
۵۰	روابط نزدیک صدرالأشراف با پدر امام خمینی و امام و برادران	۸۲
۵۱	روابط صدرالأشراف با مراجع تقلید نجف	۸۴
۵۲	ارتباط صدرالأشراف با آیت الله شیخ عبد الکریم حائری یزدی	۸۴
۵۳	دوستی صدرالأشراف با آیت الله بروجردی و واسطه پیام به دربار	۸۷
۵۴	جایگاه صدرالأشراف نزد امام خمینی	۸۹
۵۵	مبحث دوم: تعداد سفرهای حج صدرالأشراف	۹۰
۵۶	حج شخصی صدرالأشراف بعد از خلع رضاشاه (۱۳۲۰ش=۱۳۶۱ق)	۹۲
۵۷	مشکلات حجاج ایرانی در حج سال ۱۳۲۱ ش (۱۳۶۱ ق)	۱۰۳
۵۸	مشکلات حجاج ایرانی در حج سال ۱۳۲۲ ش (۱۳۶۲ ق)	۱۰۴
۵۹	توضیح درباره جنایت گردن زدن حاجی ابوطالب یزدی در مکه	۱۰۶
۶۰	معرفی شهید ایرانی و شرح واقعه اعدام او در حرم امن الهی	۱۱۲
۶۱	سوابق تاریخی جنایات ناصبیان بر علویان در حرمین حجاز و تکرار: اتهام تلویث کعبه" و کشتار شیعیان	۱۲۱
۶۲	مواضع حکومت سعودی و حکومت ایران (شاه، دولت، مجلس)	۱۲۸
۶۳	مبحث سوم: سفر امیرالحاجی صدرالأشراف، تدبیر امور حج ایرانیان	۱۶۵
۶۴	خاطرات حج مرحوم فلسفی از سال حج صدرالأشراف ۱۳۲۷ش ۱۳۶۷ق	۲۰۳
۶۵	همان پادشاه سعودی و وهابیان ویرانگر بقیع؛ قاتلان حاجی ابوطالب	۲۱۰

مرحوم آیت الله حاج شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی

❖ مرحوم آیت الله حاج شیخ اسماعیل نمازی سعد آبادی شاهرودی (۱۳۳۶ تا ۱۴۲۵ هـ.ق) صاحب توفیقات متعدده زیارت حضرت صاحب الأمر علیه السلام و کارگزاران ناحیه مقدسه، از جمله تشرف و مصاحبت ۹ ساعته با حضرتش.



وی برادر مرحوم آیت الله حاج شیخ علی نمازی شاهرودی (۱۳۳۳ تا ۱۴۰۵ هـ.ق) "معروف به علامه مجلسی زمان" و صاحب آثار عدیده نفیسه علمی از جمله: کتاب مستدرک سفینه البحار (۱۰ جلد)، و کتاب مستدرک رجال الحدیث، (۱۰ جلد)، مدفون به غرفه ضلع شمال شرقی صحن پائین پای مبارک (معروف به نو = آزادی) است.



و هر دو از فرزندان مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد نمازی شاهرودی (۱۲۹۴ تا ۱۳۸۴ هـ.ق) بوده، که بیش از ۴۰ بار از شاهرود پیاده به مشهد مقدس برای زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مشرف شده، و مدفون به شاهرود است.

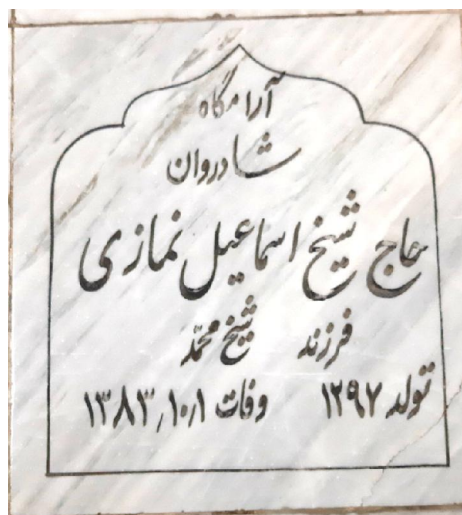


و همگی از فارغ التحصیلان حوزه علمیه نجف اشرف و از علماء اخیار شاهرود، و از مفاخر خراسان بوده اند.

مرحوم حاج شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی بعد از تحصیل در شاهرود و سپس در مشهد مقدس؛ در ۱۳۶۲ ق به اولین سفر حج موفق شد، و بعد از حج برای زیارت و تحصیل علوم دینی به نجف اشرف مشرف شده، و به درس مرجع مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی راه یافته و از شاگردان ایشان گردید..

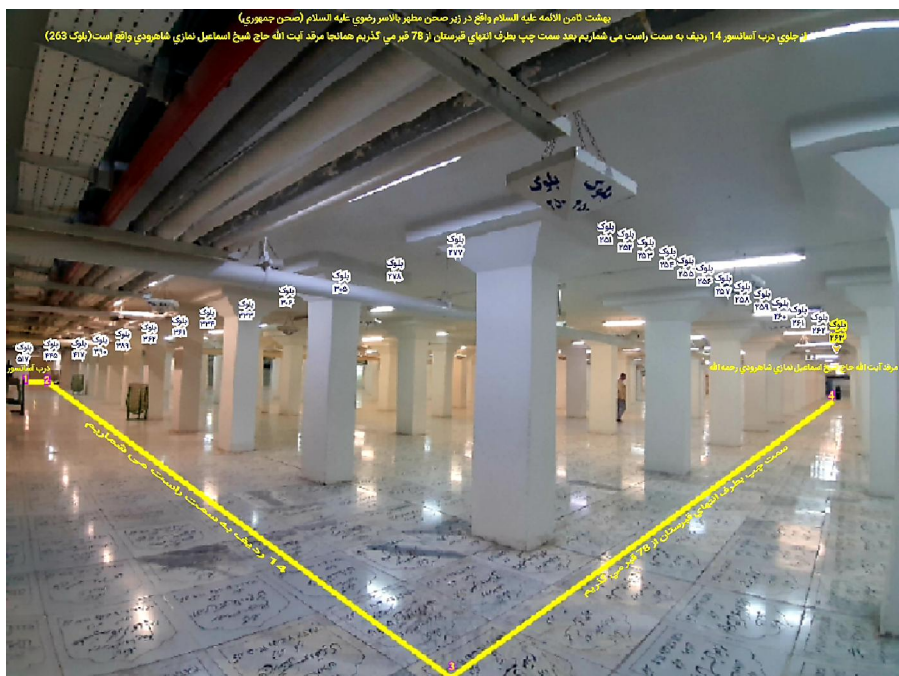


حاج شیخ اسماعیل نمازی با دختر مرحوم آیت الله حاج سید محمد رضا بروجردی (۱۳۱۴ تا ۱۴۰۴ ق) از فقهاء کربلا (وقم و مشهد مقدس) ازدواج کرد، و بعد از ۱۸ سال اقامت در نجف اشرف؛ در سال ۱۳۸۰ ق به وطن بازگشته، و در شاهرود (و بخصوص در قریه سعدآباد حومه شهر) مقیم شد. و سپس در مشهد مقدس تا آخر عمر ساکن و مجاور بوده، و در تاریخ ۹ ذیقعد ۱۴۲۵ هـ ق = ۱ دی



۱۳۸۳ هـ.ش وفات یافته و در قبرستان بهشت ثامن در زیر صحن بالاسر مبارك (معروف به جمهوری اسلامی) در بلوک ۲۶۳ مدفون شده است. اگر از درب آسانسور حرکت کرده و به سمت راست ۱۴ ردیف بشماریم، یا از جلوی راه پله به سمت راست ۹ ردیف بشماریم، به بلوک شماره ۲۵۰

می‌رسیم، بعد به سمت چپ (در راستای خط عمود) چرخیده و این ردیف را به اندازه ۷۸ قبر جلو برویم می‌رسیم به مرقد ایشان که در بلوک ۲۶۳ واقع است.



تشرفات مرحوم آیت الله حاج شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی

وقایع تشریف مرحوم حاج شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی به دیدار حضرت امام زمان علیه السلام از بیان خودشان ثبت و ضبط صوتی و ویدیویی شده، و جمع بسیاری از علماء بلاد هم آن وقایع را از ایشان شنیده و مکرراً نقل نموده اند.

البته روایت ایشان در هر بار؛ برحسب مناسبت سخن؛ یا حضور ذهن و یا فهم مخاطب و... مختلف مختصر یا مفصل یا اقتباسی بوده؛ که به لحاظ آن جهت؛ مشروح یا ملخص یا اشاره بیان کرده اند، و لذا در جزئیات تفاوتی دارد. البته فایل صوتی ایشان (ضبط شده در میان سالی) دقیقتر و معتبرتر و محفوظتر از نسیان و کمتر خلط وقایع و خاطرات دارد.

اگرچه مرحوم شیخ اسماعیل به مفصلترین تشریف خود (در راه بازگشتن از حج و زیارت حرمین حجاز و در راه عتبات عالیات عراق) معروف است، اما از خلال بیانات ایشان در جلسه مفصل ضبط شده (صوتی همین واقعه سفر حج) به توفیقات تشرفات دیگری هم مختصراً اشاره نموده اند، که در اینجا بر حسب ترتیب زمانی وقوع؛ به عناوین آنها بسنده می کنیم، و چون فایل صوتی بیان مرحوم شیخ اسماعیل (معتبرترین نقل آن وقایع) موجود است، برای اطلاع از تفصیل سایر وقایع به شنیدن آن فایل های صوتی ارجاع می دهیم، و تنها واقعه تشریف طولانی و مفصل (بازگشت از حج بیت الله) را در این رساله مفصلاً نقل و نسخه جامع و کاملترین آنرا (با محوریت فایل صوتی) ارائه می کنیم.

فتح ابواب خیرات (حج هرساله و زیارت و مجاورت عتبات عالیات عراق):

❖ مرحوم شیخ اسماعیل در ایام جوانی (حدود ۲۵ سالگی) بعد از تحصیل در شاهرود و در ایام تحصیل در مشهد مقدس؛ در ماه مبارک رمضان و در حرم منور رضوی علیه السلام به توسلی پُرآثار موفق شده؛ که به دنبال آن عنایات متوالیه ای نصیبشان می شود (از سفر حج اول، و بعد از سفر حج اول؛ مجاورت عتبات عالیات عراق، و سفر حج هرساله؛ که وقایع تشرفات هم جزوی از این عنایت کبری بوده است)، ولذا بسیار بجاست شرح آن توسل و رؤیای صادقه مبشره آن عنایات؛ از بیان خود ایشان نقل شود، البته این شرح آن مرحوم در فایل ویدیویی و در سالهای آخر حیات ایشان بوده، به مناسبت بیان واقعه تشریف ۹ ساعته؛ ابتدا شرح نصیب شدن اولین سفر حج و بعدش مجاورت عتبات و بعد از آن سفر حج هرساله و نهایتاً حج تشریف ۹ ساعته و سایر تشرفات را با ذکر رؤیاهای متعدده در زمانهای مختلفه به دنبال هم (بلکه مقداری به هم آمیخته) بیان کرده، که شخص غیر مطلع ممکن است توالی آنها را تصور کند، ولذا ما مطالب مختلفه را از هم جدا کرده و در اینجا فقط واقعه توسل و آن عنایت الهیه رضویه و علویه علیه السلام را که باب الأبواب این توفیقات بوده است را بیان می کنیم :

﴿**مرحوم آیت الله شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی:** برحسب خواهش بعضی از دوستان (که بنده در سنه ۱۳۳۶ هـ.ش مکه معظمه مشرف بودم) خواهش کردند که شرح حال زندگی خودم را بگویم؛ عرض می کنم: بنده (اسم حاج شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی، پدر بنده: حضرت آیت الله شاهرودی آقای حاج شیخ محمدنمازی، دامادمان حضرت آیت الله شاهرودی آقای حاج سیدجعفر شاهرودی، برادرم آقای حاج شیخ علی نمازی صاحب مستدرک سفینه البحار)، اجابت کردم که شرح حال (رفتن به سفرهای) مکه (و تشرفات) را بگویم:

❖ ابتداء تحصیلات بنده در شاهرود مقدمات بود يك مقدار، بعد در مشهد يك مقدار بودم....

{زیارت و توسل رضوی علیه السلام}: بعد خواهش کردم از حضرت رضا سلام الله علیه (حج و زیارت مشاهد حجاز و عراق نصیم شود) شب ۱۹ ماه مبارك رمضان که شب شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام بود، خیلی گریه کردم به مظلومیت آقا امیرالمؤمنین علیه السلام، خیلی گریه کردم پای ضریح، آنجا که (زائران) بر هارون و مأمون لعنت می کنند، آنجا ایستادم، خیلی گریه کردم به مظلومیت آقا امیرالمؤمنین علیه السلام.

{رؤیای اول}: همانطور که برپا بودم خوابم برد. در خواب دیدم حضرت رضا (سلام الله علیه) بالای توی ضریح نشسته، در اطراف نگاه می کند، گاهی هم سر مبارکشان را؛ مثل اینکه جواب سلام می دهد؛ جواب سلام را می داد، تا به بنده رسید، سلام و عليك کردیم، اما من در خواب بودم، بعد بین خواب و بیداری گفتم: من خوابم یا بیدار؟ دیدم که خواب بودم، ولی در توی ضریح دیدم حضرت رضا (سلام الله علیه) نشسته، شال سبزی به سرشان بسته، و نشسته و به مردم توجه دارد، سلام و عليك...، گاه است که مردم به حضرت سلام می کنند حضرت هم به بعضیها جواب می ده، به بعضیها جواب نمی دهد.

بعد زنی آمد، گفت: بیا آقا با شما کار دارد، من رفتم با آن زن، تو (ی عالم) خواب با آن زن رفتم توی رواق، امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کردم، شهادت (عقیده خطاب به) حضرت خواندم: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له....، اذن دخول گرفتم برای اینکه وارد بشوم، دیدم حضرت علیه السلام بیرون ضریح دراز کشیده، تو ضریح نیست، بیرون ضریح دراز کشیده، به من فرمود: بیا تو، من رفتم تو، فرمود: بشین اینجا، نشستم، یکقدری طول کشید، گفت: بیاین

جلوتر، باز حرکت کردم آدم جلوتر، مرتبه سوم فرمود: بیا اینجا بنشین، همین نشستم که کف پای حضرت امیر (سلام الله علیه) به سر زانوهای من خورد، تو خوابم؛ در خوابم عرض کردم: آقا کسالتی دارید؟ دست گذاشتند بالای سرشان؛ گفتند: الحمد لله، دیدم سرشان را بسته، يك پارچه ای زرد بود، سرشان را بسته اند، گریه کردم، ناراحت شدم.

{عنایت زیارت و مجاورت عتبات عالیات عراق}: بعد يك مدتی که گذشت فرمود: می خواستی بیای کربلا؟ گفتم: آره، خیلی می خواستم، فرمود: می آیی، درست میشه.

{عنایت زیارت حج هر ساله}: بعد فرمود: این کاغذ را امضا کن، ورقه ای داد، فرمود: امضا کن، گفتم: چیه حاجقا امضا کنم؟ فرمودند: این ورقه حج شماست، شما باید هر سال مشرف بشوی، من هم امضا کردم، امضا کردم آن ورقه را، بعد به حضرت گفتم: خدای ناکرده چیزی (کسالت)؟ بعد دوباره دستشان گذاشت بالای سرشان و گفت: الحمد لله رب العالمین شکر... شب نوزدهم شب ضربت خوردن بود.

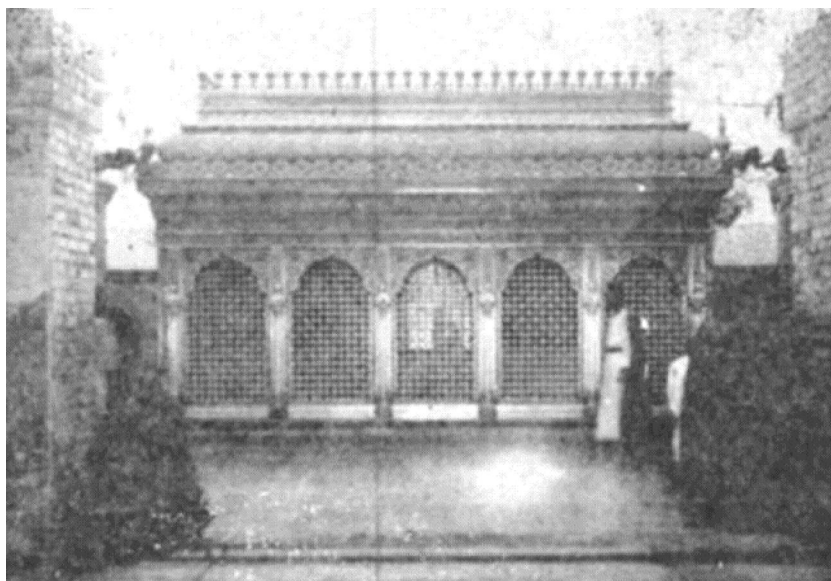
{تحقق رؤیای صادقه و شروع سفرهای حج و زیارت عتبات عالیات عراق}: از خواب بیدار شدم، اسباب مکه فراهم شد! عده ای از شاهرود آمده بودند بروند مکه، گفتند: با ما به حج بیایید!! بنده را بردند، که زبان عربی بدم، مسائل حج... قرائتشان... با ایشان باشم، مشرف شدم.

بعد از آن مرحوم حاج شیخ اسماعیل به بیان رؤیای دوم و سوم و چهارم و اشاره به برخی موارد مربوط به سفر اول و بنجم حج و.. پرداخته که بیرون از مبحث این مقدمه است.

باب اول: آغاز تشرفات به دیدار حضرت امام زمان علیه السلام

❖ مرحوم شیخ اسماعیل بعد از اولین سفر حج؛ به زیارت عتبات عالیات عراق مشرف شده و همانجا برای تحصیل در حوزه علمیه نجف اشرف مجاور می شود، در همان دوران و ابتدای ازدواج؛ مبتلای به بدهی شده؛ که با توصیه طلبکار (بقال) به کربلا مشرف شده، و بعد از توسل در کنار ضریح مطهر حسینی علیه السلام؛ شخصی (که در جمعیت صورتش را ندیده) پول خُردی (۴ فلس / هر دینار ۱۰۰۰ فلس) در کف دستش گذارده، و **بعد اطلاع شیخ اسماعیل از کمی مبلغ؛ اعتراض به حضرت امام حسین علیه السلام کرده،** و بعد دقایقی که بیرون آمده در کفشداری؛ بار دیگر (با دریافت وجه کثیر) مورد عنایت قرار گرفته، و به آن مشغول شده و شخص از نظرش غائب می شود.

توضیح: این واقعه به عنوان عنایت ناحیه مقدسه قابل استناد است، اما اینکه آن امداد مالی توسط شخص حضرت صاحب الامر علیه السلام و مباشرتاً انجام شده باشد، قطعی نبوده، و محتمل است توسط یکی از کارگزاران حضرتش اقدام شده باشد.



باب دوم: وقایع تشرفات پی در پی؛ شبهای جمعه متوالی در کربلا،

❖ مرحوم شیخ اسماعیل در ایام تحصیل در عتبات عالیات عراق و مجاورت نجف اشرف؛ شبهای جمعه به کربلا مشرف می شده؛ هر بار دو سید را در داخل حرم (بالا سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام) می دیده، با شمایل نیکو، که اینها با هم بودند، و چنان شبیه به هم بودند که از یگدیگر قابل تمییز نبوده اند. و در آنوقت اینطور می دانسته که آنها قمی هستند، و شبهای جمعه (مستمر) از قم به زیارت کربلا مشرف می شوند. و چون آنوقت مثل امروزه امکانات سفر سریع و فوری (فرودگاه نجف و قم و هواپیما بین قم و کربلا) دایر نبوده که بشود شخصی متمکن هر شب جمعه از قم به کربلا بیاید. فلذا همواره این سؤال را در ذهن داشته که چطور از قم هر شب جمعه به کربلا می آیند؟؟؟



مرحوم نمازی هم توضیح نداده که از کجا این اطلاع قطعی را داشته که آن دو سید قمی بوده، و در کربلا مقیم نبوده؛ و هر شب جمعه از قم به کربلا می آیند؟ البته ممکن است قطعیت مرحوم نمازی ناشی از سؤال بوده (که اولین بار بخاطر شمایل نیکو و شدت شباهت مجذوب شان شده و) با آنها مطرح کرده که: اهل کجا؟ و چون قبلاً آنها را ندیده بوده سؤال کرده: کی به کربلا آمده اید؟ و آنها خودشان توضیح داده اند که: قمی بوده و در هر شب جمعه از قم به کربلا می آیند. و جواب آنها هرچند موجب تعجبش شده، اما بخاطر هیبت ایشان؛ نتوانسته بقیه سؤالش را مطرح کند.

این واقعه زیارت‌های مکرر شب جمعه در کربلا می گذرد؛ تا اینکه در یکی از سفرهای حج؛ آنها را باز ملاقات می کند (مذکور در باب سوم)، و در آن واقعه مطمئن می شود که آن دو نفر یکی هستند!! و آن هم شخص حضرت صاحب العصر علیه السلام می باشد!! و در تشرفات قبلی و بعدی نیز به صورت دو نفر ظاهر می شده اند!!

این تشریف به صورت دو سید را؛ در ایام مجاورت مشهد مقدس هم دوسه بار در حرم رضوی علیه السلام نیز داشته است (مذکور در باب هفتم).

توضیح: شیخ اسماعیل توضیح نداده از کجا مطمئن شده آن دو نفر یک نفر بوده، و آن هم حضرت صاحب الامر علیه السلام، این واقعه به عنوان عنایات ناحیه مقدسه قابل استناد است.

اما اینکه آن دو سید قمی شبیه هم؛ شخص حضرتش علیه السلام و دو تمثال از ایشان باشند، حتمی نیست.

و محتمل است که آن دو نفر سید قمی از کارگزاران حضرتش بوده، که امکان تشریف هر شب جمعه از قم به کربلا را با طی الأرض داشته، و در وقت حج هم به ایشان امداد رسانده باشند.

علیرغم تصور ایشان به انتساب به شخص حضرت؛ و ذکر و تاکید آن در نقلهای صوتی و ویدیویی؛ اما بجز تبیین نشدن مذکور؛ شاهد قوی هم در تشرفات او هست که نفی تطبیق دو سید بر حضرت علیه السلام می نماید؛ و آن واقعه مفصل تشریف قطعی اوست (واقعه چهارم تشریف ۹ ساعته در بازگشت از حج بیت الله)، که اگر شخص مورد ملاقات در این واقعه اندک تشابهی با آن دو سید قمی داشت؛ حتماً شیخ اسماعیل از آنها یاد می کرد، و می گفت که شبیه آن "دو سید قمی زیارت‌های شب جمعه کربلا" بودند.

اما در همه نقلهای صوتی و ویدیویی او از تشرفات شمایل واقعه چهارم؛ هیچ ذکری از این تطبیق و تشبیه نشده است، بلکه در واقعه چهارم شمایل حضرت علیه السلام را تفصیلاً بیان می کند و به با اوصاف اهل حجاز و...، فلذا قاعدتاً باید آن دو سید قمی از رجال الغیب و کارگزاران حضرتش بوده باشند.

البته ناگفته نمانده، ظاهر شدن به صورتهای مختلف یکی از توانائیهای معمولی اولیای صغار الهی؛ چه برسد به اولیای کبار الهی و بالاتر از آنها حضرت وجه اللهی علیه السلام است، این توانائی در نوع کامل و تفصیلش؛ محدودیت صورت نداشته، و یک شخص می تواند هر بار به صورتی ظاهر شود.

فلذا قطعاً هم نمی شود نفی انتساب تشریف از وقایع "به صورت دو سید قمی" نمود. و محتمل است همانطور که خود ایشان برداشت کرده در همه آنها شخص حضرت علیه السلام بوده باشند.

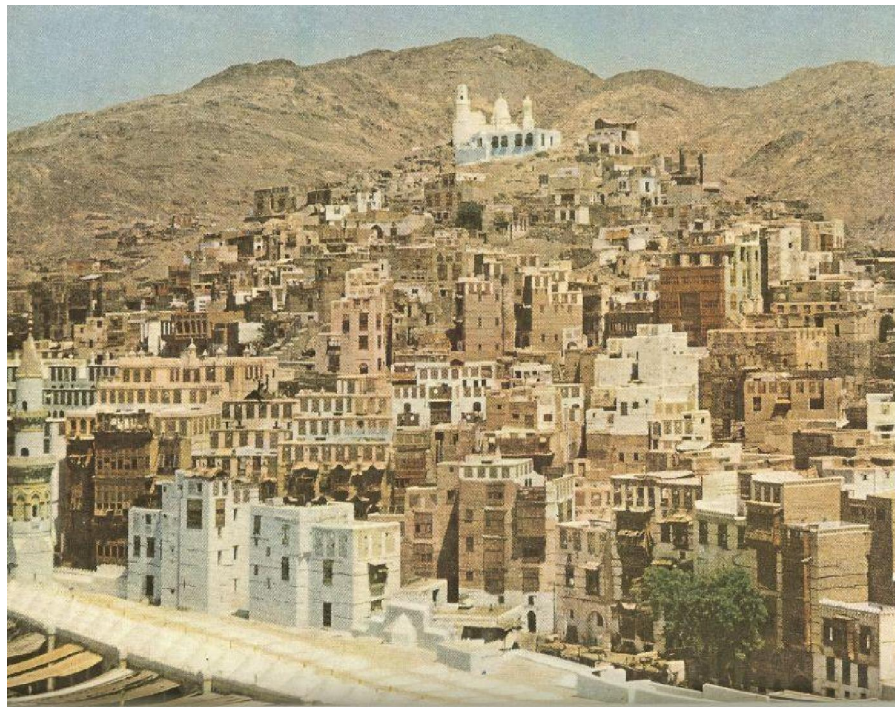


باب سوم: تشریف در شهر مکه مکرمه و خانه حضرت عائشہؓ

❖ مرحوم شیخ اسماعیل کاروان حجاج به مکه برده، و جهت رفاه و سهولت طهارت حجاج؛ خانه ای با آب لوله کشی کرایه کرده، اما حجاج به بهانه گرانتراز خانه های معمول (بدون آب لوله کشی) بودن؛ از دادن سهم خود در کرایه ابا ورزیده، و صاحبخانه با مطالبه وجه الإجاره؛ شیخ اسماعیل مضطر شده، و در استجاره به بیت الله؛ شکایت حاجیان کاروان را به خداوند می نماید.

👉 تا اینکه شخصی (به صورت یکی از آن دو سید قمی سابق الذکر) به درب منزلشان آمده، و او را به خانه ای می برد در همان محله سکونتشان در مکه مکرمه، و به زیارت شخصی (با شمایل سید دوم قمی) مشرف شده است.

👉 و نهایتاً: ایشان بدهی اجاره منزل کاروان را تامین فرموده؛ و علاوه بر آن؛ هزینه سوغات برای خانواده شیخ اسماعیل را نیز به او مرحمت می فرماید.



باب چهارم: تشریف با همراهی ۲۰ نفر و مصاحبت به مدت ۹ ساعت،

❖ مرحوم شیخ اسماعیل به همراهی کاروان حجاج؛ در بازگشت از حج و زیارت حرمین حجاز و در راه عتبات عالیات عراق، به مدت حدود ۹ ساعت به زیارت و مصاحبت حضرت صاحب الامر علیه السلام مشرف می شود.



🏠 این واقعه مشهورترین وقایع تشرفات مرحوم شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی بوده، و چون مکرراً آنرا توضیح داده، و نقلهای متفاوتی دارد، در این رساله تفصیلاً واقعه را تحقیق و تکمیل، و با شواهد و منابع دیگر نیز تصحیح نموده، و نسخه صحیح و جامعش را ارائه می کنیم.



باب پنجم: تشرف و خواندن نماز ظهر به جماعت با حضرت علیه السلام

❖ در ایام طاغوت پهلوی دوم؛ وقتی شاه به مشهد آمده، و مردم به تماشا در مسیر او رفته بودند، و یکنفر در مسجد نبوده که نماز جماعت را برگزار کند، و این امر را به خدا شکایت نموده، در این وقت حضرت صاحب الزمان علیه السلام وارد مسجد شده، و از او می خواهند با ایشان نماز را به جماعت بخواند، در نماز می بیند که همه اجزای مسجد با حضرت متذکر بوده، و مسجد به لرزه در آمده؛ گویا زلزله آمده است، در این تشرف شمایل حضرت را ندیده و یکقطعه نور فقط می بیند. این واقعه در مسجد ترکها (شهرت قدیم) یا مسجد حضرت موسی بن جعفر علیه السلام (شهرت امروزی) در مشهد خیابان آیت الله بهجت فرعی ۶ واقع شده است.

محراب مسجد ترکها (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) از مشاهد آثار مهدوی علیه السلام

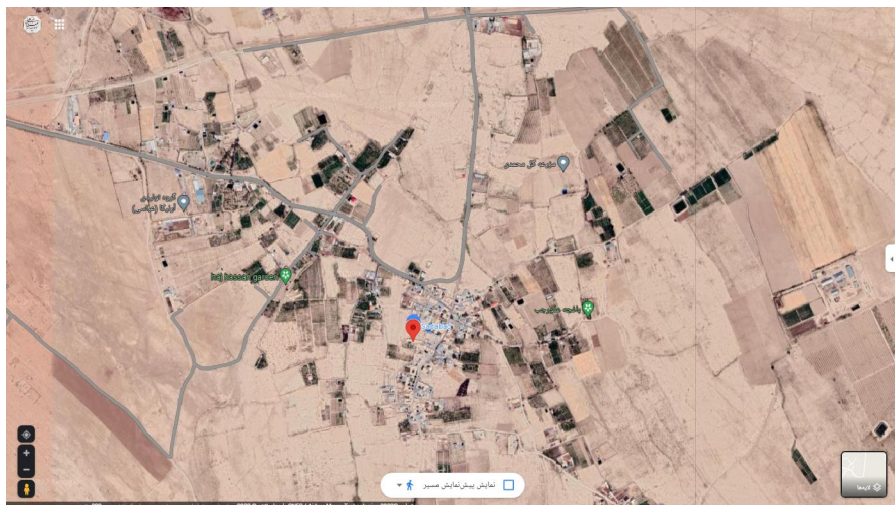


باب ششم: تشریف در مزرعه سعد آباد شاهرود (عالم رؤیا)،

❖ در اوایل جمهوری شدن ایران (۱۳۵۸ ه.ش) و انقلابات و هرج و مرجهای اجتماعی آن زمان؛ و نعره های کمونیستی و مصادره اموال مردم؛ و تصرف غاصبانه طماعان به اسم دادن به دهقانان! مزرعه و باغ ملکی مرحوم شیخ اسماعیل (که در آن شخصا کشاورزی و باغبانی می کرد) را نیز تصرف کردند!!

🌿 وی به حضرت مهدی علیه السلام متوسل شده، و بعد از شکایت به حضرتش؛ در عالم رؤیا در همان مزرعه؛ کنار استخر آب؛ به تشریف نائل شده، که در آن حضرتش بشارت رفع محدودیتها و حفظ اموالش را به او می دهند، و اینکه در این ابتلا برای او مصلحتی بوده است.

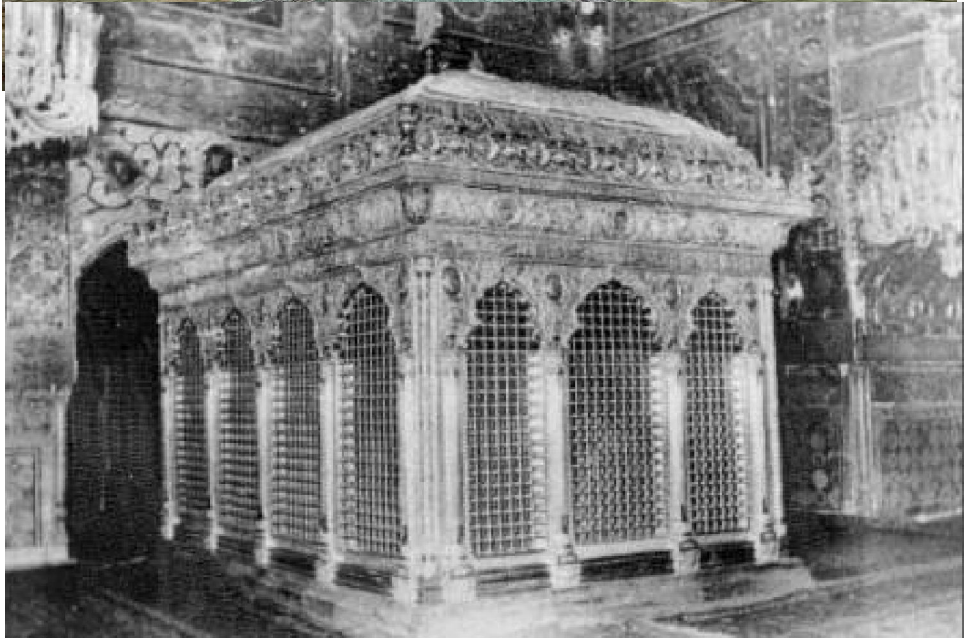
قریه سعدآباد در حومه شرقی شهر شاهرود



🌿 برای تهیه گزارش و تصویر از محل مشهد آثار مهدوی علیه السلام سعد آباد نیاز به بررسی میدانی هست.

باب هفتم: در حرم امام رضا علیه السلام (دو سه بار)

❖ مرحوم شیخ اسماعیل در بالاسر حرم امام رضا علیه السلام (دو سه بار) تشریف به دیدار حضرت امام عصر علیه السلام (بنا به برداشت خودش) داشته؛ به صورت همان دو سید قمی (که قبلاً شبهای جمعه کربلا و نیز در مکه) نائل شده بود.



باب هشتم: زیارت و مصاحبت از روبروی درب مدرسه نواب تا مسجد مقبره

❖ مرحوم شیخ اسماعیل در مشهد مقدس عازم تشریف به حرم رضوی علیه السلام بوده، که جلوی درب مدرسه علمیه نواب (اول خیابان شیرازی) با حضرت قائم آل محمد علیه السلام (که بعداً متوجه می شود) تلاحق نموده است.

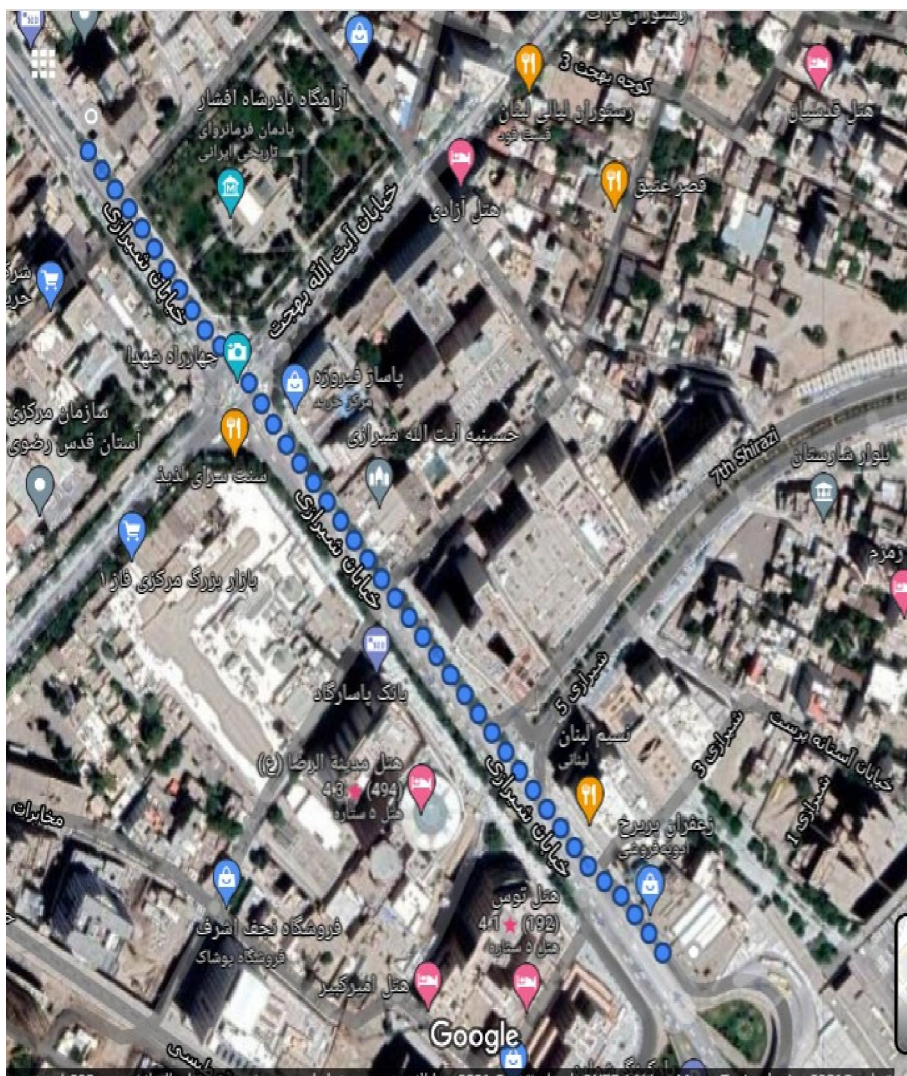


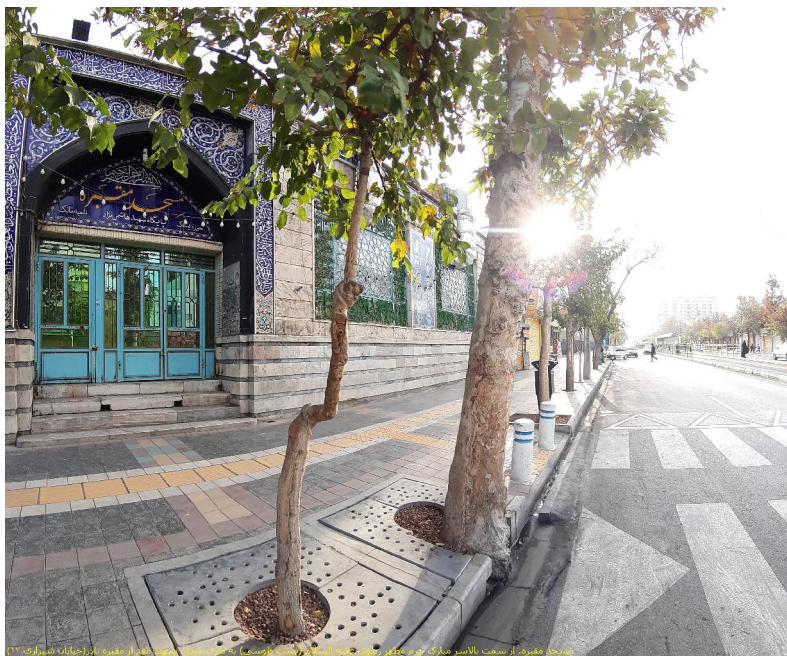
مدرسه علمیه نواب = ابتدای مسیر مصاحبت با حضرت علیه السلام

وی در این دیدار؛ حضرتش را به صورت سید قمی که رفیقشان در مشهد بوده؛ و با هم مصاحبت داشته اند (جز آن دو سید قمی در کربلا و مکه) زیارت کرده است. از اینکه مرحوم شیخ اسماعیل؛ این واقعه را در سالمندی و ایام کسالت؛ با تعبیر "چندی قبل" نقل کرده اند، به نظر می رسد این تشریف از نظر ترتیب زمانی متأخر بر وقایع سابق الذکر بوده است.

❖ هنگام تشرّف؛ با دعوت حضرتش به مصاحبت؛ و تبعیت در همراهی ایشان؛ در مسافت مسیر درب مدرسه نواب تا مسجد مقبره (بعد از باغ نادری) به شرف صحبت حضرتش نائل می شود.

این مسیر جزو مشاهد آثار مهدوی علیّه در مشهد مقدس است.





مسجد مقبره = انتهای مسیر مصاحبت با حضرت علیه السلام



شرح واقعه باب چهارم

تشریف مفصل و در ساعات طولانی

دربار گشت از حج بیت الله و به مقدار دو سوم یک روز = حداقل ۹ ساعت

❖ روش تدوین نسخه (صحیحترین و کاملترین و گویاترین):

{۱}. منابع روایت وقایع؛ یکی: روایت مستقیم صاحب واقعه است، که مجموعاً دو فایل صوتی و ویدیویی ضبط شده از مرحوم شیخ اسماعیل نمازی هست که ایشان تشریفاتشان را بیان کرده اند، فایل صوتی (روایت ایشان در کمال سن و صحت مزاج بوده که قوت حافظه و تسلط در بیان از آن معلوم است. بر خلاف فایل ویدیویی ایشان (که در اوج سالمندی و کهولت و سالهای آخر حیات ایشان است)، و از نحوه بیان؛ در آن احتمال نسیان هست، هر چند برخی جزئیات را بیان کرده اند که در فایل صوتی بیان نشده است، اما برخی ضعفها دارد، که اگر کسی تفصیل وقایع را قبلاً نداند؛ لحن بیان ویدیویی طوری است که تصور می شود دو خاطره دنبال هم و متصل به هم بوده، در حالیکه فواصل بسیار داشته، مثل نقل مقدمات اولین سفر حج ایشان، در وقت نقل شرح حکایت سفر واقعه تشریف ۹ ساعته (که چهاردهمین سفر ایشان بوده) یا اشاره به سفر حج صدرالأشرف (که سفر پنجم ایشان بوده) در میان ذکر سفر اول و چهاردهم!! ولذا در تکمیل جزئیات مفید است، اما نه در برداشتهای از نحوه حکایتشان در ویدیو، ازین رو باید بیان زمان جوانتری را محور اصلی روایت واقعه قرار داد.

دیگری: روایات به واسطه است. که با وجود نقل مستقیم صاحب واقعه؛ نیازی به نقلهای با واسطه و دست دوم مشوب به نقصان و تغییرات؛ نمی

باشد، ولذا آنها را گرچه ملاحظه کردیم اما بخاطر کوتاه‌تر بودن یا مطلب اضافه ای نداشت، و بعضاً مخلوط با اشتباه برداشت راوی دست دوم.

نتیجتاً: ما برای تدوین نسخه کامل این واقعه؛ شرح نقل ضبط شده صوتی را که مفصل‌تر و جزئیات بیشتری را نقل کرده؛ محور قرار داده، و اگر مطلبی بطور جزئی در شرح نقلهای دیگر (مثل ویدیویی) علاوه بود، این متن محور را با آن جزئیات نقلها تکمیل کردیم.

{۲}. علاوه بر مقابله و تکمیل روایات واقعه؛ برخی موارد را با منابع رسمی معتبر حتی تصحیح نموده ایم، بطور نمونه از آنجا که در نقل واقعه؛ مرحوم نمازی اشاره به سال سفر امیر الحاج ایران نموده، و این سفر دارای نشانه های تاریخی ثبت شده در تاریخ حج ایرانیان؛ و نیز مشروحا در سفرنامه و خاطرات امیرالحاج (صدرالأشرف) یاد شده است، ولذا از این منابع نیز برای رفع خلطها و تصحیح برخی موارد (مثل سال واقعه نقل شفاهی) استفاده شده، و بعضاً تصحیح یا تکمیل گردیده است. برخی موارد نیاز به توضیحات و تکمیلاتی در خلال متن بود؛ یا پی نوشتهای تفصیلی در قسمت پی نوشتهای رساله توضیح داده ایم.

❖ **خلاصه بررسی زمان واقعه تشرف** بنابر نقل شفاهی صاحب واقعه در اوائل محرم سال ۱۳۷۷ ه.ق بوده است. (پی نوشت ۱)

❖ **خلاصه بررسی موقعیت مکان واقعه تشرف:** در راه بازگشتن از حج بیت الله و زیارت حرمین شریفین حجاز (ذیقعه و ذی حجه ۱۳۷۶ ه.ق)، و در راه تشرف به زیارت عتبات عالیات عراق، در بیابانهای ربع الخالی عربستان (شمال ریاض) بین ناحیه خیر و نهایتا در راه منتهی به گذرگاه مرزی (الجَزِيَّة = الرقيعي) و مرز کویت و عراق بوده است.

نقشه مسیر راه رفتن از خیر به مرز عربستان و کویت؛ را ارائه نموده ایم، با ملاحظه جزئیات وقایع و نکات مربوطه؛ و مطالعه و دقت روی نقشه؛ مواضع احتمالی بیرون رفتن از مسیر اصلی، و گمشدن در بیابان، و موضع سرگشتگی سه روزه میان بیابان، و نهایتا محل تشرف، و مسیر همراهی و دلالت تا مرز عربستان و کویت؛ هم معلوم می شود.

❖ مرحوم آیت الله حاج شیخ اسماعیل نمازی سعد آبادی شاهرودی این واقعه را اینطور شرح داده اند:

بسم الله الرحمن الرحيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين من الان الى قيام يوم الدين.

برای شادی دل مؤمنانی که مشتاق زیارت ولی عصر علیه السلام هستند و برای تذکر و عمل به آیه **﴿وَذَكَرُ فَإِنَّ الدَّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾** داستان تشرفم را نقل می کنم و امیدوارم که این تذکر مؤثر واقع شده، و قلوب مؤمنان، با استماع و شنیدن این حکایت از محبت به حضرت بقیة الله علیه السلام سرشار گردد.

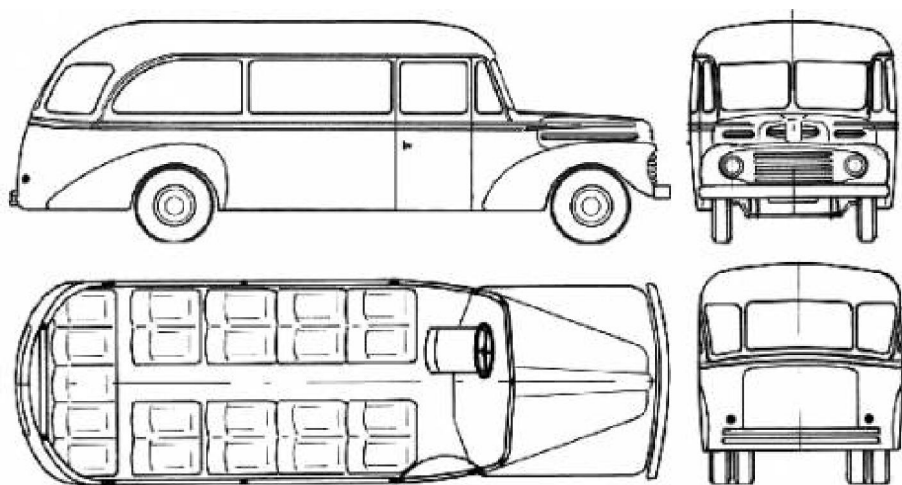
❖ این حقیر ناقابل مورد مرحمت حضرت حق "جلّ و علا" واقع شدم، و خداوند سعادت تشرف به محضر حضرت مهدی علیه السلام را در این واقعه نصیبم کرد، و حدود نصف تا یکروز (۹ ساعت) در خدمت آن حضرت علیه السلام بودیم، و پس از اینکه ایشان غایب شدند، دانستیم که ایشان، حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) بوده اند.

❖ در سال ۱۳۳۶ هجری شمسی (۱۳۷۶ق) از تهران به همراه جمعی از برادران ایمانی به مکه معظمه مشرف شدیم. يك زن و يك بچه هم جزو کاروان بودند، آن زوار چند نفرشان اهل تهران، و جمعی از اهالی مشهد، و بقیه اهل شاهرود بودند. بعضی از اینها تا دو سه سال قبل هم زنده بودند، و الآن به رحمت خدا رفته اند. اینها را من به عنوان حمله دار (کاروان دار) به زیارت بیت الله الحرام می بردم، آن سال من برای چهاردهمین مرتبه بود که به بیت الله الحرام مشرف می شدم، و به عنوان روحانی کاروان خدمت می کردم. (پی نوشت ۲)

❖ امیرالحاج و سرپرست ما (کل حجاج ایرانی از طرف دولت ایران) «صدر الاشراف» بود (در سفر پنجم! نه این سفر که چهاردهمین بوده!!). (پی نوشت ۳)

❖ در آن زمان (کاروان دارها برای بردن به حج از حجاج) چیزی حدود دو هزار و پانصد تا سه هزار تومان می گرفتند، هزارتومان‌ش مال عوارض ورود به عربستان بود، (پی نوشت ۴).

❖ و با ماشین هایی قرار داد می بستند (پی نوشت ۵)، که ما را به مکه رسانده، و پس از مکه از آن جا به عراق بازگردانند. قرار داد ما (در برگشت) با این ماشین ها؛ تا بغداد بود. از شاهرود با ۱۸ نفر اتوبوس کرایه کردیم، و دو راننده داشت، آمدیم تهران، و بعد بنا بود عتبات چهار شهر زیارت کنیم، و برویم کویت، و از مرز جریه کویت وارد عربستان شویم. (پی نوشت ۶)



مدل اتوبوسی که شیخ اسماعیل نمازی برای سفر حج سال تشریف واقعه کرایه کرده و حضرت سوارین شده و ۹ ساعت در آن همراه کاروان بودند

❖ و در آن زمان از راه نجف اشرف از بیابان بی آب و علف و پراز شن می

رفتیم، آن سال در راه مکه (توضیحات ۷) مصائبی برای ماشین ما پیش آمد، که الحمد لله به خیر گذشت.



❖ آمدم مدینه زیارت کردیم، بعد مکه و اعمال حج، مجددا آمدم مدینه زیارت کردیم، بعد از راه خیر برای مرز کویت (پی نوشت ۸) در راه عراق بودیم.

❖ آن سال در راه بازگشت از مکه به عراق به خاطر مسائلی، عربستان قوانینی برای ماشین های حجّاج وضع کرده بود، و آن اینکه ماشین های زائران خانه خدا باید در یک کاروان صدتایی به طوری که باید صدتا صدتا با هم حرکت کنند. هر صد دستگاه ماشین را یک قافله می گفتند که یک سرپرست داشتند، هر کاروان یک سرپرست داشت و همراه هم حرکت کنند. و یک ماشین هم، لوازم یدکی و ملزومات دیگر را همراه کاروان حمل می کرد. ضمناً دو ماشین پلیس، یکی در جلو و دیگری در عقب کاروان وظیفه حفاظت از قافله را بر عهده داشتند.

👉 محل اجتماع ماشینها را هم "خیبر" قرار داده بودند که از آنجا قافله بندی و

هر قافله حجاج به مسیر خودشان می رفتند، در وقت حرکت از طهران هم ماشینها قافله بندی می شد و در يك قطار همه با هم حرکت می کردند.

❧ آنوقت جاده آسفalte و يا حتي جاده اي که شن ريزي شده باشد نبود، و فقط عده اي راه بلد مي توانستند از علائم مخصوص راه را پيدا کنند، و حتمًا بايد آب و بنزين کافي همراه داشته باشند تا در راه نمانند.

❧ ما از نظر آب و بنزين وضعمان مرتب بود، حتي دو نفر راننده داشتيم. مسافرين نان و غذاي کافي برداشته بودند، و ما راه خود را پيش گرفته بوديم و مي رفتيم.



❖ ماشین ما دو راننده به نامهای محمودآقا و اصغرآقا داشت که هر دو بچه تهران بودند. يکي از دو راننده (اصغرآقا) که آدم با تقوائی نبود (پی نوشت ۹) اتفاقاً آن روز نزديك غروب؛ وسط بيابان پشت فرمان نشسته بود، هنگامی که کاروان به راه افتاده؛ اصغرآقا رانندگی می کرد. از قضا (در تنظيم اتوبوسها)

ماشین ما در آخر صف، پشت سر همه ماشین ها قرار گرفت و این موضوع اصغرآقا را خیلی ناراحت کرد و شروع کرد به غرولند کردن و این که گفت: در وقت آمدن از تهران ماشین ما را عقب ماشین ها انداختند و ماشین آخری بودیم، الان در برگشتن نیز ما را در آخر ماشین ها قرار داده اند آخری شدیم و باید تا آخر مسیر خاک بخوریم. من باید از صف ماشین ها خارج می شوم و می روم در جلوی ماشین های دیگر قرار می گیرم. حاج اصغرآقا در نظر داشت که از صف ماشین ها جدا شده، و مقداری راه بپیماید پس از پیمودن مسافتی دوباره به کاروان ملحق شود و در جلوی کاروان قرار گیرد اما او با این فکر نادانانه ماشین را منحرف کرد و از کاروان جدا شد. (پی نوشت ۱۰) بنده (شیخ اسماعیل) به خاطر سفرهای متمادی می دانستم که بیابان های عربستان بی سروه و بی انتهاست. لذا او را خیلی موعظه و نصیحت کرده خیلی به او اصرار نمودم که از قافله جدا نشود و طبق ترتیب کاروان حرکت کند اما او گوش نکرد. حاجیان دیگر هم سکوت کردند و با من همراهی نکردند. تعداد هفده حاجی دیگر هم که در ماشین بودند ساکت بودند و به من کمک نکردند.

اصغرآقا تصمیم خود را گرفت و گفت: به اندازه کافی آب و بنزین داریم و می توانیم از یک راه فرعی پس از پیمودن مسافتی از جلوی کاروان، خود را به آنها ملحق کنیم. او از کاروان جدا شد و در بیابان به راه افتاد و پس از طی مسافتی طولانی راه را گم کرد و نتوانست راه را پیدا کند و خود را به قافله برساند.

کم کم شب هم فرا رسید. داد و قال زیادی کردیم، ما با داد و فریاد از او خواستیم که ماشین را متوقف کند؛ تا نماز بخوانیم.

🌙 وقتی ماشین را برای اقامه نماز نگه داشت من از ماشین پیاده شدم؛ به آسمان نگاه کردم و دیدم که فاصله (جهت فعلی) ما با (جهت مسیر صحیح جاده برحسب نجوم) بنات النعش (نشانگر مشتمل بر ستاره قطبی) زیاد شده، و فهمیدم که راه زیادی را به اشتباه آمده ایم. (پی نوشت ۱۱)

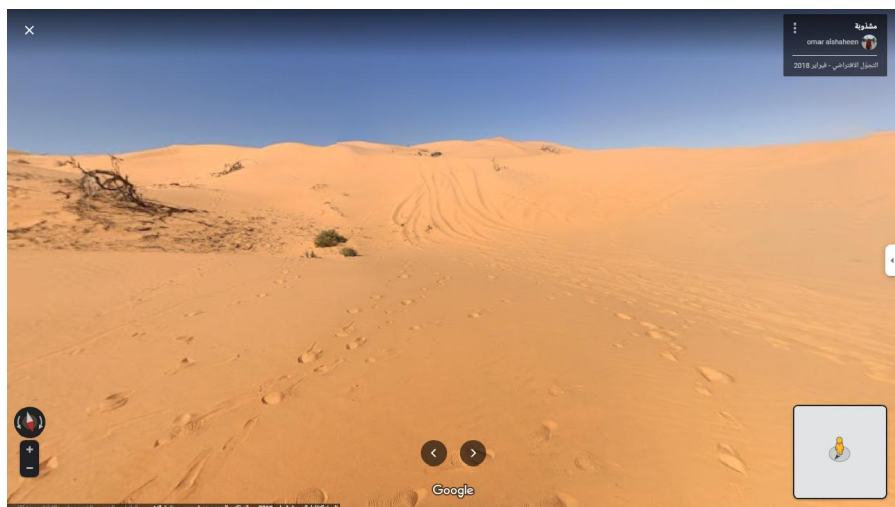


🌙 به همین خاطر به راننده گفتم: «امشب را همین جا بیتوته می کنیم و فردا صبح از همان راهی که آمده ایم، باز می گردیم».

❖ فردا صبح که از خواب برخاستیم، دیدیم به کلی راه کور شده و حتی باد شنها را در جاي تیر ماشین ما ریخته که معلوم نیست ما از کجا آمده ایم.

🌙 سوار ماشین شدیم تا از همان راه دیروزی برگردیم اما از آن جا که

صحراهای حجاز دارای شن های نرم است و باد آن ها را پیوسته حرکت می دهد، باد آنها را حرکت داده بود و هیچ اثری از راهی که آمده بودیم باقی نمانده بود. به همین جهت نتوانستیم راه بازگشت را پیدا کنیم. هیچ اثری از راه دیشب بر سینه صحرا نبود راه برگشت را پیدا نکردیم. از آن طرف، ماشین هم مرتب در شن ها فرو می رفت.



👉 جهت های متعددی را رفتیم: من به مسافریں گفتم سوار شوید و به راننده گفتم حدود ده فرسخ بطرف مشرق و ده فرسخ بطرف مغرب و ده فرسخ بطرف جنوب و ده فرسخ بطرف شمال می رویم تا راه را پیدا کنیم. راننده قبول کرد و در آن بیابان بی آب و علف تا شب کارمان همین بود ولی سرانجام راه را پیدا نکردیم و به جایی نرسیدیم، ره به جایی نبردیم و دوباره شب فرا رسید. باز شب در همانجا بیتوته کردیم ولی من خیلی پریشان بودم. روز دوم به همین ترتیب تا شب هر چه کردیم اثری از راه دیده نشد و ضمناً بنزین ما هم تمام شد

👉 و حدود غروب بود که دیگر ماشین ایستاد و بنزین هم نداشتیم، آب هم

جیره بندی شده بود و دیگر نزدیک بود تمام شود. آن شب در پیشگاه خدا عجز و ناله کردیم.

❖ فردا صبح که روز سوم بود آب و بنزین تمام شد. راننده چندبار ماشین را (با هل دادن مسافران) سربالا برد و به سرازیری آورد تا اگر یک قطره بنزین یا آب دارد مورد مصرف قرار گیرد، اما هیئات! همه چیز پایان یافته بود. صبح همه ما تن به مرگ داده بودیم. زیرا دیگر نه آب داشتیم و نه بنزین و نه راه را می دانستیم. همه وحشت زده و ناامید شده بودیم.

👉 من به عنوان روحانی کاروان و کسی که سفرهای زیادی به خانه خدا آمده بودم اطلاعات بیشتری داشتم به زائرین گفتم: «این اصغر آقا بود که ما را به اینجا کشانید و گناه بزرگی را انجام داده است. اما چاره ای هم نیست، حالا باید همه جمع شویم، بیایید همگی به آقا امام زمان علیه السلام متوسل شویم. اگر آن بزرگوار ما را از این بیابان هلاکت نجات بخشد، زهی سعادت و خوشبختی، اما اگر او به فریاد ما نرسد همگی در این بیابان مُرده، طعمه حیوانات خواهیم شد. بیایید قبل از آن که بی حال شده و دست و پایمان بی رمق بیفتد، هر کس برای خود گودالی قبر خود را حفر کند تا وقتی که بی حال شده و دست و پایمان از رمق افتاد و در آن گودال برود که اگر مرگ به سراغ ما آمد، در آن گودال ها جان بدهیم و با گذشت زمان، باد وزیده و شن ها را روی ما بریزد و در زیر شن ها مدفون شویم. و حداقل بدن ما طعمه حیوانات نشود.

👉 همه افراد اطاعت کردند همه مشغول شدند و هر یک برای خود قبری کند قبر حفر کردیم. بعد هر یک جلوی قبر خود نشستیم.

❖ من که روحانی و راهنمایان بودم در این حال به حاجیان گفتم: باید به چهارده معصوم علیهم السلام متوسل شویم. جلوی قبر خود بنشینند تا به چهارده معصوم علیهم السلام توسّل بجوییم. و خودم شروع به خواندن دعای توسّل کردم. ابتدا به رسول خدا صلی الله علیه و آله، بعد به حضرت زهرا علیها السلام سپس به امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و سپس به سایر امامان و بقیه ائمه علیهم السلام متوسل شدیم. وقتی به امام عصر علیه السلام رسیدم، روضه ای خواندم و گریه زیادی کردیم. دو رکعت نماز امام زمان علیه السلام خواندم. در این حال ملهم شدم که همه با هم حضرت علیه السلام را با این ذکر صدا کنیم: **{یا فارس الحجاز أدركنا، یا اباصالح المهدي ادرکنا، یا صاحب الزمان ادرکنا}** همه با حال ناامیدی و گریه و زاری این ذکر شریف را تکرار می کردیم و آقا را صدا می زدیم.

یا فارس الحجاز أدركنا

یا اباصالح المهدي ادرکنا

یا صاحب الزمان ادرکنا

👉 سپس به زائران گفتم: با خود فکر کنید که چه کار خیری که خالص برای خدا باشد در مدت عمرتان انجام داده اید، خدا را به آن کار خیر قسم دهید که همه ما را نجات دهد. هر کس فکری کرد و در پیشگاه خدا چیزی گفت، ما هم چیزهایی به خدا گفتیم.

❧ بعد دوباره به حاجیان گفتم: {با خدا قرار بگذارید که اگر نجات یافتیم همه اموالی که به همراه داریم در راه خدا انفاق کنیم. با خدا عهد ببندیم که در بقیه عمر اگر نیازمندی به ما مراجعه کرد در حق او کوتاهی نکنیم و درخواست او از دستان ساخته بود آن را انجام دهیم و بقیه عمرمان را در قضای حوائج مردم و کارهای خیر و اطاعت و بندگی خدا ساعی و کوشا باشیم} همه با خدا تعهد کردند که چنین کنند. همه قبول کردند و خود را به دست تقدیر سپردیم.

❧ بعد از توسّل و توجّه، و بعد از این سخنان، همه مشغول ذکر و راز و نیاز (فردی) شدند. هر کسی مشغول راز و نیاز با خدای خود شده، دو رکعت نماز امام زمان علیه السلام خواندم.

❖ حدود ساعت نه صبح بود، دیدم هوا نزدیک است گرم شود و قطعاً با نداشتن آب جمعی از ما می میرند؛ لذا من فوق العاده مضطرب شده بودم، از جا حرکت کردم، از جمع جدا شدم، قدری از مسافirin فاصله گرفتم، و پشت تپه کوچکی رفتم، اتفاقاً در محلی شنها انباشته شده بود و مانند تپه ای بوجود آمده بود، من پشت آن تپه رفتم تا کسی مرا نبیند، و تنها با خدای خود مشغول صحبت شدم. و با خدای خود سخنانی گفتم.... که بماند.... کلماتی با خدا گفتم. صحبت هایی کردم که اکنون واقعا از بازگو کردن آن شرم دارم!... مثلاً به خدا می گفتم: خدایا اگرچه مرگ در اینجا سعادت و توفیق باشد، و در قرآن فرموده ای: ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾، هر که از خانه اش بیرون بیاید به قصد خدا و رسول او و اجل او را در رسد بس اجر او بر خداوند است (و صریحترین مصداقش هم زائران حرمین

شریفین هستند)، اما ما اجر مرگ در راه خدا و رسول ﷺ را نمی خواهیم!!! ما نمی خواهیم در اینجا با این کیفیت بمیریم!! ما باید به وطنمان برگردیم و نزد اهل و عیالمان با عزّت در خانه هایمان بمیریم. دوست نداریم اینجا از دنیا برویم.

❖ و با اشک و آه فریاد می زد: {یا اباصالح المهدي ادرکني، یا صاحب الزمان ادرکني، یا حجه ابن الحسن ادرکني}. با امام زمان ﷺ نیز همین گونه صحبت می کردم. به امام زمان ﷺ عرضه داشتم: «آقا جان اگر الان و اینجا به فریاد ما نرسی، پس کی؟ و کجا به فریادمان خواهی رسید؟». در این اضطراب و بیچارگی که همه تشنه هستیم و از عطش داریم تلف می شویم، اگر در این بیچارگی به فریادمان نرسی پس کی به فریادمان می رسی؟!!»

❖ این عرائض را به محضر امام زمان ﷺ می گفتم و اشک می ریختم. حال گریه و توسل عجیبی داشتم؛ که قابل توصیف نیست. بلکه از هر مخلوق قطع و به خالق وصل شده بودم. حالی که "یدرک ولا یوصف" است. آن حالت انقطاع و توسل و توجه هرگز پس از آن روز برای من پیدا نشده است. ر مدّت عمرم چنین حالت شیرینی چه قبل و چه بعد از آن حادثه، دیگر در من پیدا نشد.

❖ در حال توسّل و تضرّع و گریه و ناله بودم سرم پایین بود قطرات اشکم بر روی زمین می ریخت ناگهان احساس کردم صدای پایی به من نزدیک می شود، سرم را بالا کردم، که ناگهان آقای در شکل و شمایل یک مرد عرب، شکل بدوی اما نورانی به همراه هفت شتر که بارهایی بر آنان بود، در برابرم ظاهر شد.

❖ با آن که بیابان صاف و همواری در مقابل من بود و همه چیز از مسافت دور قابل رؤیت و دیدن بود، که اگر تخم مرغ را در پنجاه قدمی روی زمین می

گذاشتی، از همانجا دیده می شد، اما من آمدن او را ندیدم و متوجّه نشدم! و مثل «خلق الساعة» همراه با هفت شتر آناً در مقابل من ظاهر شد!! هر هفت شتر هم دارای بار بودند.

🌸 مرد عربی را دیدم که مهار قطار شترهائی را گرفته و می خواهد عبور کند. خیال کردم از عرب های حجاز است، و احیاناً شتربانی است که همراه شترهایش به مسافرت می رود، و یا شاید رهگذری است که تصادفًا از این بیابان عبور می کرده است.

🌸 با دیدن او به حدّی خوشحال شدم که از شادی در پوست خود نمی گنجیدم. با دیدن او اصلاً خود را در جریه (مرز میان عربستان و کویت) می دیدم. با خود گفتم: این آقا حتماً راه رسیدن به «جریه» را می داند و ما را راهنمایی خواهد کرد. صدا زدم که: آقا ما در اینجا گم شده ایم، ما را به راه برسان.

🌸 در حال بشاشت و شادمانی بودم که دیدم آن آقای عرب شترها را خواباند، بارهایشان را برداشت، و غذا داد، و آب داد، و طرف من آمد، نزد من آمد، من هم از جا برخاستم و با خوشحالی به طرف سوی او رفتم. دیگر هیچ حالت اندوه و گریه و تضرعی در من نبود.

🌸 وقتی به من نزدیک شد و به او سلام کردم؛ «سلام علیکم». او در پاسخ فرمود: «علیکم السلام ورحمة الله وبرکاته». اسم مرا برد (شیخ اسماعیل)!

🌸 به هم که رسیدیم روبوسی کرده، من صورت او را بوسیدم. شمایل او در اوج زیبایی و نهایت جذّابیت بود، و چشم و ابرو و صورت بسیار زیبا و نورانی داشتند. جمال او بسیار قشنگ و نورانی بود.

﴿ پس از سلام و روبوسی به من گفت: حاج شیخ اسماعیل! چه شده است؟ به زبان عربی فرمودند: «ضیعتم الطريق؟» راه را گم کرده اید؟» گفتم: بله. راه گم کرده ایم. گفت: من بلدم. گفتم: ماشین ما هم بنزین ندارد. گفت: چیزی نیست. بعد فرمودند: من آمده ام که راه را به شما نشان دهم. عرض کردم: خیلی ممنون. بفرمایید.» و گفت: نگران نباشید، بیا تا من راه را به شما نشان بدهم، بعد فرمود: «بین از این راه مستقیم می روید و از آن دو کوه می گذرید جلوی ما دو (رشته) کوه بود، بعد از آن، دو کوه دیگر ظاهر می شود. از وسط آن دو (رشته) کوه هم می گذرید آن گاه راه (جاده که زیر شنها مخفی شده) برای شما نمایان می شود. بعد طرف چپ را بگیرید بروید تا به جریه برسید. (جریه مرز میان عربستان و کویت بود) که بعد از آن از مکانی به نام زبیر می گذشتیم و به بصره می رسیدیم).

﴿ حضرت عائشهؓ پس از آنکه راه را به ما نشان دادند فرمودند: «العمل الفوری بالنذر الذی نذرتم علیه؛ لیس بصحیح»؛ عمل فوری به آن نذری که کرده اید صحیح نیست. عرض کردم: «چرا مولای من؟» فرمودند: «نذر شما مرجوح است، (مقصود: فوریت انجامش قبل از رسیدن به ایران؛ مرجوح و محذور است) اگر شما هرچه را همراه دارید همه دارایی خود را در راه خدا انفاق کنید چگونه به عراق می روید؟ در حالی که شما چهل روز در عراق می باشید و به زیارت امام حسین و امیرمؤمنان و سایر امامان علیهم السلام مشرف می شوید، اگر آنچه را همراه دارید، در راه خدا انفاق کنید، خودتان در مسیر، بدون خرجی می مانید «لا زال تسألون والسؤال حرام!»؛ و مجبور به تکدی و گدایی می شوید و تکدی هم حرام است. آنچه را از مال و دارایی به همراه دارید، الان قیمت کرده و

بنویسید و وقتی به وطن خودتان رسیدید به اندازه آن در راه خدا انفاق کنید، اکنون عمل به نذرتان مرجوح است.»

❖ سپس فرمود: «رفقای! را صدا کن و فوراً سوار شوید، الان که به راه بیافتید اول مغرب در جریه هستید.»

❖ دوستان ما هنوز در حال گریه و انابه و توسّل و تضرّع بودند و ما را نمی دیدند، اما ما آنان را می دیدیم. وقتی آن ها را صدا کردم، با دیدن ما؛ همه یکباره از جا برخاسته و با خوشحالی به طرف ما آمدند. یکی یکی سلام کرده، دست آقا را بوسیدند. آقا ظرف آبی داشت، به همه آقایان (و اهل کاروان) آب نوشاند و همه سیراب شدند.

❖ آنگاه حضرت فرمودند: «سوار شوید و از همین راه بروید». من به دوستان گفتم: «آقا راه را به من نشان دادند، سوار شوید تا برویم».

❖ یکی از حاجیان به نام «حاج محمد شاه حسینی» به من گفت: «حاج آقا! اگر راه بیافتیم ممکن است ماشین دوباره در شن ها فرو رود یا اینکه مجدداً راه را گم کنیم. اینکه راه درست و حسابی نیست! بیاید پول های نذر شده را که قرار شد در راه خدا بدهیم، همین الان به این مرد عرب به مقداری که می خواهد بدهیم، تا زحمت کشیده همراهان بیاید و تا رسیدن به مقصد ما را همراهی کند».

❖ آقا وقتی سخن حاجی مذکور را شنیدند، فرمودند: «شیخ اسماعیل؛ جلوی من به همه آن ها بگو: که نذری که آن ها کرده اند (عمل فوری به آن) صحیح نیست». من هم به حاج محمد و سایر حجّاج گفتم: «آقای فرمایند: عمل فوری

نذر شما مرجوح است و صحیح نمی باشد، اگر همه دارایی و اموال تان را الان در راه خدا بدهید با کدام پول می خواهید به عراق بروید و از آن جا به ایران برگردید؟ در عراق مجبور به تکدی و گدایی می شوید و گدایی هم حرام است».

❦ آن آقا همچنین فرمودند: «انا ادری الذی معکم یکفیکم والاّ انا اعطیتکم»؛ «من می دانم پولی که همراه دارید برای شما در سفر کافی است و پول بیشتری لازم ندارید و گرنه خودم به شما پول می دادم».

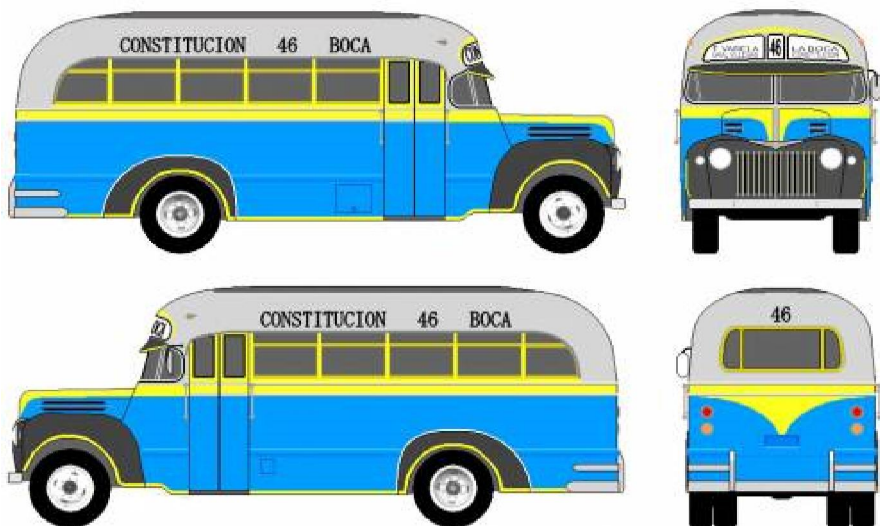
❦ ما دیدیم نمی توانیم آقا را با پرداخت پول با خود همراه کنیم، یک باره به قلبم الهام شد که این آقا اهل حجاز هستند و اهل حجاز در سوگند به قرآن و احترام به آن خیلی عقیده مند می باشند، به همین خاطر قرآن کوچکی که در جیب بغلم بود بیرون آورده و ایشان را به قرآن سوگند دادم. و عرض کردم. «شما را به این قرآن قسم می دهم که خودتان ما را به جریه برسانید».

❦ حالا توجه ندارم که او شترهایش را خوابانده و اینطوری که می گوید حدود ده ساعت راه تا جاده داریم!

❦ آقا فرمودند: «چرا به قرآن قسم می خوری؟ لاتحلف بالقران، فان القران عظیم، به قرآن قسم نخور! که قرآن بسیار عظیم است، بعد فرمودند: باشد، حالا که مرا به قرآن قسم دادی می آیم». بسیار خوب همه سوار شوند

❦ سپس فرمودند: «المقصر علی اصغرا! ومحمود یسوق، انا اقعد بالوسط وانت تقعد بصقی» علی اصغر مقصر است (که باعث گم شدن شما شد)، اکنون محمود رانندگی کند من هم وسط (صندلی کنار راننده) می نشینم و شما (شیخ اسماعیل) هم کنار من بنشین،

👉 به رفقا هم بگو زودتر سوار شوند.» و به آن راننده ای که تقوای بیشتری داشت گفت: تو پشت فرمان بنشین، خودش هم پهلوی راننده و من هم پهلوی او نشستم، یعنی جلو ماشین سه صندلی داشت یکی مربوط به راننده و دو صندلی دیگر را هم ما نشستیم.



مدل اتوبوس کاروان شیخ اسماعیل نمازی که حضرت آنرا سوار شده و به اعجاز راه انداخته و با حضور و همراهی ۹ ساعته شان آنها را به مقصد رسانده بودند

👉 حالا یا به دلیل اینکه ما زیاد خوشحال شده بودیم؛ و یا تصرفی در فکر ما شده بود؛ که هیچکدام از ما حتی راننده ها توجه نداشتند که بنزین ماشین در شب قبل تمام شده بود.

👉 من به رفقا گفتم، و همه سوار شدند. به علی اصغر هم گفتم: «تو برو داخل ماشین بنشین» و به محمود آقا گفتم: توراندگی کن.

👉 آقا شترهایشان را همان جا خوابانیدند، و خودش کنار راننده نشستند، و من هم کنار ایشان نشستم.

❧ هیچ کس در این فکر نیفتاد که اگر او واقعا یک مرد عرب و مسافر است، چرا شترها و بارهایش را وسط بیابان رها کرد؟!

❧ یقیناً آن شترها و بارشان تصّعی بوده اند!! و شتر و بار واقعی نبوده است!! فقط به این جهت آنها را همراه آورده اند تا ما ایشان را شناسیم.

تصحیح: این تفسیر شیخ اسماعیل؛ صحیح نبوده، شترها و بارها واقعی بوده، ولذا آنها را آب و غذا دادند، حضرتش اول بنا نداشتند که از آنها جدا شوند؛ و می خواستند به نشاندگی اکتفا کنند، اما با قسم دادن؛ ناجار به همراهی شدند، و شترها و بارهایش هم در حفظ الهی بوده است، و رها کردن شترها و ااثیه به امان خداوند؛ برای متوکلین امر معمولی است؛ چه برسد به حضرات اولیای الهی علیهم السلام و لازمه این توکل؛ غیر واقعی بودن آن شتر و بارهایش نیست.

❧ بالاخره حاج محمود پشت فرمان نشست، آقا به من فرمودند: «قل لیسوق!»، «بگو ماشین را روشن کند (براند)». من به محمود آقا گفتم: «ماشین را حرکت بده! حاج محمود سوپچ ماشین را حرکت داد؛ استارت زد، ماشین روشن شد، و به راه افتاد! (ماشینی که بزینش تمام شده و در شنهای روان هم فروررفته است).

❧ در این حال هیچ یک از مسافران و راننده ها؛ به نداشتن بزین و آب توجّهی نداشتند. در این لحظه دیدم آقا، انگشت سبابه شان را به طرف جلو حرکت دادند (مثل جمع و باز شدن) و در طول راه نیز انگشتشان را حرکت می دادند، امّا من از رمز و راز آن آگاه نبودم. ماشین بدون این که در شن ها فرو رود، به سرعت راه خود را می پیمود.

توضیح: حرکت انگشت حضرتش سبب: ۱- درست شدن ماشین، ۲- حرکت و سیر بدون بزین شده، ۳- مانع فرورفتن اتوبوس میان شن ها ۴- موجب سیر راحت میان ماسه ها شده است، (برخلاف ابتدای مسیر و قبل تشرّف که ماشین مرتباً در شن ها فرو رفته یا سخت حرکت کرده با می ایستاد).

❦ وقتی از میان آن دو کوه گذشتیم، همان طور که آقا فرموده بودند دو (رشته) کوه دیگر ظاهر شد. حضرت فرمودند: **گفتم که دو (رشته) کوه دیگر ظاهر می شود؛ اینها همان دو (رشته) کوه است.** آقا فرمودند: **«بگو مستقیم از میان این دو (رشته) کوه حرکت کند».** من به حاج محمود آقا گفتم: از وسط دو (رشته) کوه حرکت کن.

❦ آقا با این که اصلاً فارسی سخن نگفتند، و تنها با من به عربی صحبت می کردند؛ اما نام من و سایر زوّار و حجاج و راننده ها را می دانستند، و همه را به اسم؛ نام می بردند، و سخنان فارسی ما را متوجّه شده، پاسخ (به عربی) می گفتند. ❦ یکی دو ساعت راه را پیمودیم، که ناگهان وقتی به وسط آن دو (رشته) کوه (دوم) رسیدیم، در این هنگام حضرت ﷺ به آسمان نگاهی کرده، فرمودند: **«الآن أوّل الظّهر، قل ليتوقّف، صلّوا، انا أصليّ، بعد الصلوة نركب»؛ «الآن أوّل ظهّر است.** به راننده بگو بایستد. همه پایین بیایید و نماز خود را بخوانید. من هم نماز خود را بخوانم، بعد از نماز رفقا بعد از نماز سوار شده و ناهار را هم در ماشین بخورند تا اول مغرب ان شاءالله به "جریه" برسیم».

❦ من سخنان آقا را به حاج محمود گفتم، ایشان هم ماشین را نگه داشت.

❦ وقتی دوستان پیاده شدند و پیاده شدیم آقا فرمودند: **«آب که ندارید؟» عرض کردم: خیر، آبی نداریم. حدود سی، چهل فرسخ را بدون آب و بنزین آمده بودیم!!!**

❦ حضرت در این هنگام؛ درختچه خاری را که (تنه اش) به ضخامت یک عصا بود؛ به من نشان دادند و فرمودند: **«آن درخت را که می بینی؟، گفتم: «بله».** فرمودند: کنار آن چاهی است. بروید، آب بنوشید، وضو بگیرید و نماز بخوانید،

ملّو سيارتكم، ملّو جرابكم (مشكهايتان را هم پر کرده، ماشين تان را هم پر آب كنيد). من همين جا نماز می خوانم، من وضو دارم.» و رفت در كناري مشغول نماز شد و به من گفت: تو هم با مسافرين نماز بخوان.



❦ وقتی به کنار آن درختچه رفتیم (رسیدیم) چاهی دیدیم به قطر یکمتر که آبی سرد و زلال مثل اشک چشم و گوارا داشت و حدود یک وجب یا کمی بیشتر از سطح زمین پایین تر بود. به راحتی دستان به آب می رسید و می توانستیم از آن آب نوشیده و وضو بگیریم. یقیناً این چاه هم از معجزه حضرت ﷺ بود اما ما متوجه نبودیم! چون در خاک عربستان حدود صد متر، دویست متر باید حفاری کنند تا به آب برسند، اما در اینجا سطح آب حدوداً یک وجب از زمین پایین تر بود!!

❦ اکنون به آب دسترسی پیدا کردیم. آب نوشیدیم، مشک ها و ماشين را هم پر کردیم. وضو گرفتیم و نماز خواندیم. نماز مان که تمام شد سر و صورتي شستیم.

همه شستشو کردند، خوردند، وضو گرفتند، تطهیر و.. استفاده کردند، تمام مشکها و مخازن آب را پر کردیم سیصد چهار صد خروار از آب آن چاه برداشتیم اما (آب چاه) هیچ کم نمی شد (و سطح آب پائین نمی رفت)،

❦ خلاصه بعد از انجام کارها و خواندن نماز، وقتی نماز ما تمام شد، ایشان هم نمازشان تمام شده بود، آقا هم که نمازشان به پایان رسیده بود، تشریف آوردند و فرمودند: **سوار شوید که راه زیادی در پیش رو داریم.** «همه ناهارشان را داخل ماشین بخورند»

❦ رفقا سوار ماشین شدند و ماشین به راه افتاد. اکنون ماشین آب داشت اما یک قطره بنزین هم در آن نبود. هیچ کس به فکر این نبود که ماشین چگونه پیش می رود. احتمالاً (بخطرات این بود که) حضرت ﷺ با حرکت انگشت سبابه خود ماشین را راه می بردند.

❦ مردم به خوردن خوراکی هایشان مشغول بودند. بعد از این که ماشین به راه افتاد، من مقداری آجیل و خوراکی برداشته، و آوردم تا اینکه با آقا بخوریم. به حضرت تعارف کردم اما ایشان چیزی برنداشتند و فرمودند: **«نمی خواهم».**

❦ مقداری نان خشکه که خودم در «شاهرود» از گندم خوب که خودم زراعت کرده بودم و تمیز درست کرده بودم، به ایشان تعارف کردم که حضرت ﷺ مقداری برداشتند (و در جیبشان گذاشتند)، اما ندیدم که بخورند. فرمودند **انا صائم؛ من روزه دارم برای افطار میل می کنم**

❦ بعد ما هم کم کم شروع به صحبت کردیم. من به حضرت عرض کردم: «این ملک سعود که از هر نفر هزار تومان خاوه (عوارض ورود) می گیرد، چرا

یک راه خوب درست نمی کند که هرکسی گم نشود؟» ایشان فرمودند: «ملک سعود کلب ابن الکلب! ما یرید یشوفکم.. حریص علی قتلکم.»؛ او سگ، پسر سگ است! نمی خواهد شما را ببیند، بر قتل شما حریص است، چطور برایتان راه درست کند؟!

❦ اصلاً به این فکر نیفتادم که اگر او عرب سعودی بود مانند بقیه آنها باید ملک سعود را خلیفه المسلمین بداند نه اینکه او را با این نام و نشان ذکر کند!

❦ بعد؛ درباره وضع ایران صحبت کردم و گفتم: «در ایران یک بار هندوانه هفت ریال است اما در اینجا یک دانه هندوانه هفت ریال است. در ایران یک بار انگور هفت ریال است اما در اینجا یک کیلو انگور هفت ریال است» همین طور یک یک نعمت های ایران را با عربستان مقایسه می کردم.

❦ حضرت گاهی در جواب می فرمود: «کُلُّهُ مِنْ بَرَکَاتِ الْاِثْمَةِ عَلَيْهِ»؛ همه آن از بَرَکات اِثْمه عَلَيْهِ است و گاهی می فرمود: «کُلُّهُ مِنْ بَرَکَاتِنَا»؛ همه اینها از بَرَکات ماست.

❦ من به حضرت عَلَيْهِ عرض کردم: «در جاده های ایران [فاصله بین آبادی ها] هر [کدام] یک فرسخ دو فرسخ [بیشتر] نیست!» چند فرسخ به چند فرسخ، قهوه خانه، آب، روشنایی و میوه است. اما این جا هیچ چیز نیست». حضرت عَلَيْهِ فرمودند: «همه جای ایران نعمت وافر و فراوان است و همه اینها از بَرَکات ما اهل بیت عَلَيْهِ است.» درباره خیلی از این مطالب می فرمودند: «همه از بَرَکات ما اهل بیت عَلَيْهِ است.»

❦ و من غافل از همه جا و همه چیز، اصلاً متوجّه مقصود آن حضرت عَلَيْهِ

نبودم. من «بینی و بین الله» اصلا به ذهنم نمی رسید که چرا ایشان می گوید: «از برکات ماست.» البته خودمان می دانستیم که اینها از برکات اهل بیت علیهم السلام است؛ اما اصلا متوجه مقصود حضرت علیهم السلام نمی شدم (که ضمن اشاره به منبع برکات؛ معرفی خودشان را نیز می فرمودند).

كَلِمَةٍ مِنْ بَرَكَاتِنَا

کَلِمَةٍ مِنْ بَرَكَاتِ اَهْلِ الْبَيْتِ علیهم السلام

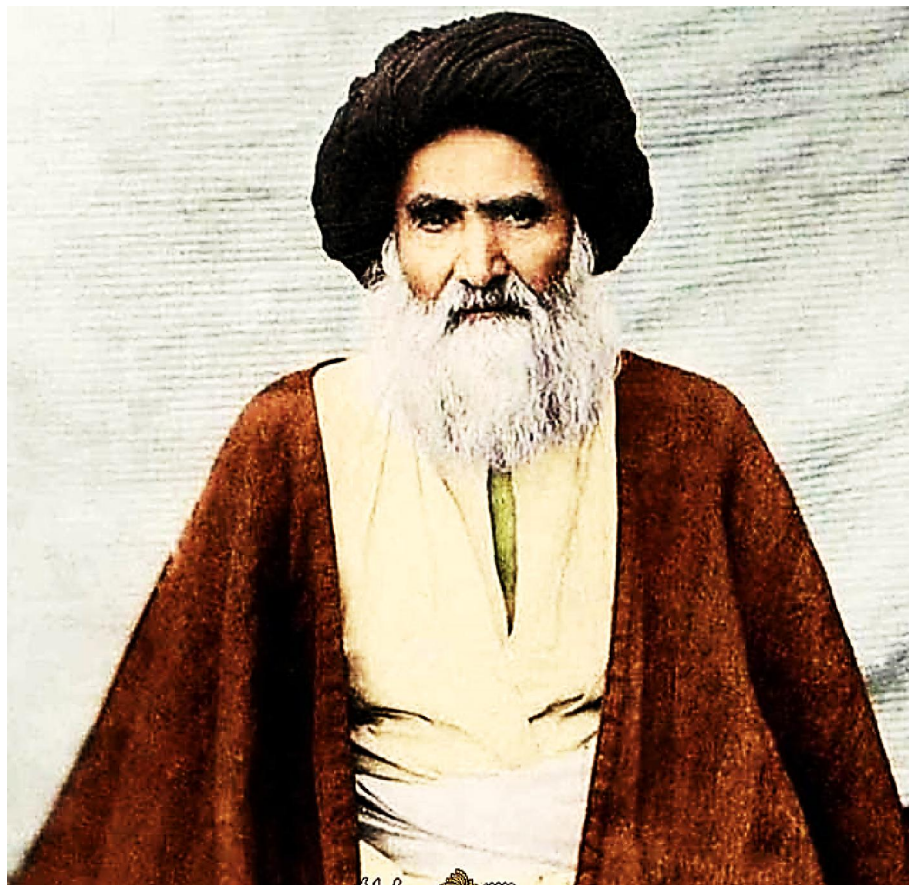
كَلِمَةٍ مِنْ بَرَكَاتِ الْأُئِمَّةِ علیهم السلام

❖ سپس حضرت علیهم السلام از بعضی شهرهای ایران تعریف کردند. از همدان، کرمانشاه، و مشهد؛ تعریف کردند، (مشهد را تعبیر فرمودند جنة = بهشت).

❖ در طی مسیر درباره بعضی از علما، صحبت هایی به میان آمد :

❖ پرسید: شما مقلّد چه کسی هستید؟

گفتیم: حاج سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله.

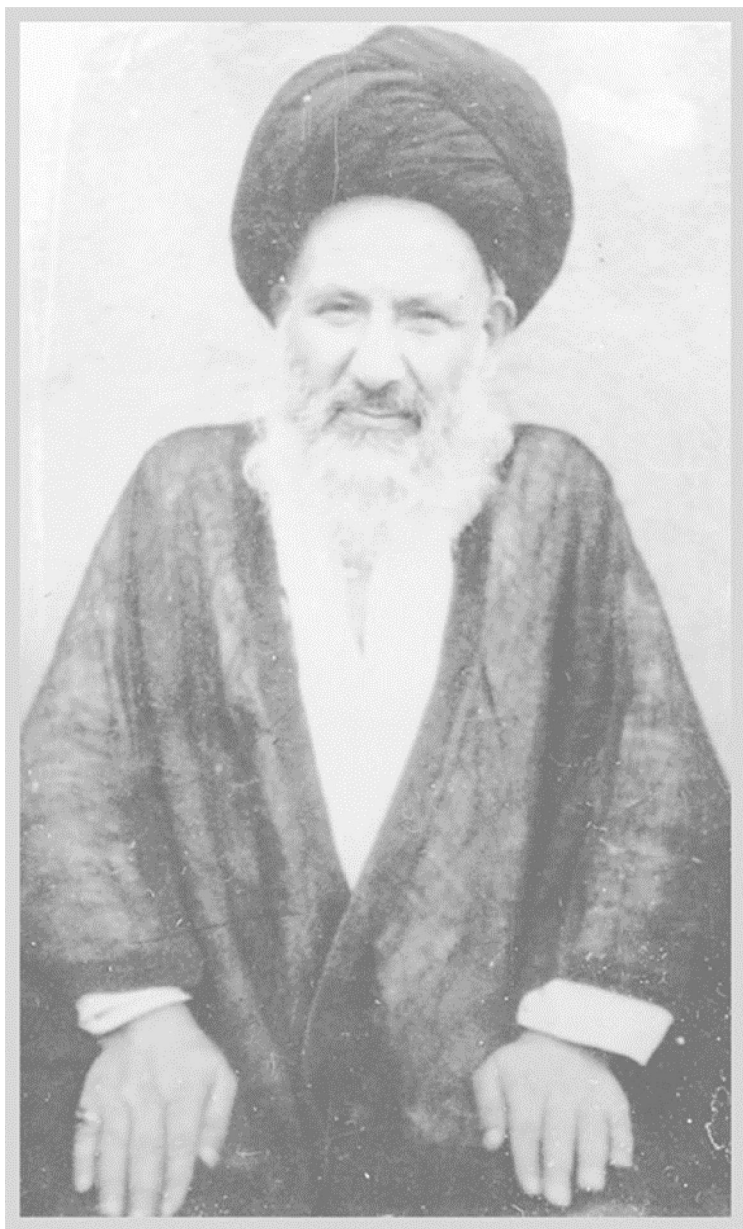


❖ آقا از بعضی از مراجع مثل «آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی» و دیگر آقایان

(که ذکرشان در ادامه می آید) تعریف و تمجید کردند. (پی نوشت ۱۲)

از مرجع مرحوم آیت الله سید محمود شاهرودی، پرسیدم گفت: سلام مرا به

ایشان برسانید!



❦ بعد سؤال کرد: آخوند ملا علی همدانی را می شناسید؟ گفتم: شخصاً نمی شناسیم؛ اما از مشاهیر علماست.. فرمود: سلام مرا به ایشان برسانید! از «آخوند ملا علی» که در همدان بود؛ تعریف و تمجید کردند، فرمودند از اولیای خدا و دوستان ماست.



❦ احوال علما مشهد را از من می پرسید، بعضی از آنها را تعریف می کرد و می فرمود فلانی آینده خوبی دارد. از بعضی علماء هم تعریف کردند.

❦ از (احوال) «شیخ حسین خراسانی» پرسیدند (که الان در قم است)، من گفتم شیخ حسین خُردو را می گوئید؟ آقای وحید خراسانی آن وقت به «شیخ حسین خُردو» معروف بود، جثه و هیکل کوچکی داشتند و منبری بودند؛ (فامیل وحیدی را بکار نمی بردند). حضرت علیه السلام فرمودند: لا تقل شیخ حسین خُردو! قل: شیخ حسین وحیدی، {نگو شیخ حسین خُردو، بگو شیخ حسین وحیدی}، بعد گفتند که: «تا وقتی منبری رود برکات و عنایات ما به ایشان می رسد».



توضیحات مهم:

- ۱- فرمایش حضرت امام زمان علیه السلام درباره آیت الله وحید خراسانی «تا وقتی منبری می رود» برکات و عنایات ما به ایشان می رسد شبیه عبارتی است که قبلاً و در جواب از ناحیه مقدسه برای ایشان ارسال شده، و تعیین تکلیف و مسیری بوده که حضرت علیه السلام قبلاً برای ایشان معین فرموده بودند.
- ۲- این تعیین تکلیف بعد از واقعه استجاره آیت الله وحید خراسانی به مسجد سهله برای تعیین تکلیف و وظیفه دینی در بقیه

عمرشان توسط حضرت امام زمان علیه السلام بوده است، و این استفسار با این سؤال بوده که: {آیا مسیر منبر که آنوقت مشغول بوده اند را در بقیه عمر ادامه دهند؟ یا مسیر تألیف و تصنیف را؟ یا مسیر تدریس و مرجعیت را دنبال کنند؟

۳- حضرت صاحب الأمر علیه السلام مسیر منبر را برای ایشان در بقیه عمر تعیین فرمودند.

۴- آیت الله وحید خراسانی هم مدتها مسیر منبر را ادامه داده؛ و منبرهای بسیار مفید و مؤثری هم داشتند، و موقعیت اجتماعی مهمی در ایران و بلاد اسلامی در این زمینه بدست آورده بودند، که همه از برکات تاییدات و بشارت ناحیه مقدسه بود، اما نهایتاً بخاطر مراجعات فضیلاي حوزه؛ به مسیر تدریس و مرجعیت روی آوردند.

۵- و این فرمایش حضرت علیه السلام که فوقا نقل شد (تاوقتی مبر می رود...؛ در برخی روایتهای این واقعه (امداد به کاروان شیخ اسماعیل در بازگشت از حج) ناقص یا غیر دقیق نقل شده و می شود، و چون از واقعه تعیین تکلیف حضرت علیه السلام

برای ایشان مطلع نیستند، ولذا به عنوان "تأیید مطلق و کلی و تعریف صرف" تلقی و ذکر می شود، در حالی که این پیغام اشاره و تأکید جوابیه تعیین تکلیف حضرت علیه السلام برای ایشان (بعد از استجاره به مسجد سهله) بوده، که هم تأکید آن، و هم دریافت عنایات خاصه حضرت علیه السلام را مشروط به رعایت آن شرط (اجتناب از مرجعیت و اکتفا به منبر) فرموده اند.



آیت الله حسین وحید خراسانی متولد ۱۳۳۹ ق و تا امسال ۱۴۴۵ ق؛ ایشان ۱۰۶ ساله می باشند، حفظه الله تعالی.

۶- همچنین در نقلهایی از خود آیت الله وحید خراسانی آمده که "بر زیارت آل یاسین (نسخه کامله) مواظبت داشته، و این امر سبب برکاتی برای ایشان شده، و سایرین را به این نسخه سفارش نموده اند".

۷- برای مطالعه جزئیات واقعه توسل و استفسار ایشان در مسجد سهله؛ به کتاب "اصحاب استجاره به مسجد سهله" مراجعه شود، و در پی نوشتهای آخر این رساله؛ آنرا عیناً از کتاب مزبور نقل می کنیم. (پی نوشت ۱۳) البته آن کتاب؛ واقعه را بدون ذکر نام ایشان و به صورت مجمل (یکی از فضایل نجف اشرف) آورده است، ولی در اصل روایت واقعه توسط مرحوم رضوی هندی نام ایشان صریحاً ذکر شده است.

﴿ ادامه روایت شیخ اسماعیل از واقعه تشریف: بقیه آقایانی که حضرت علیه السلام از آنها تعریف کردند به رحمت خدا رفته اند. و من نباید قبل از این، این مطلب (ذکر علماء در کلام حضرت علیه السلام) را به کسی می گفتم؛ و هرگز نگفتم، تا اینکه همه آنها به رحمت خدا رفتند، و تنها کسی که باقی مانده است، آقای حاج شیخ حسین (وحید) است.﴾

تعليق: معلوم نیست منشأ برداشت شیخ اسماعیل که نباید نام آن علماء را در زمان حیاتشان می برده؛ چه بوده؟! با اینکه حضرت هیچ منعی نکرده و توصیه به کتمان نفرموده بودند، بلکه در حضور جمع هم درباره آنها پرسیده بودند، فلذا بالعکس؛ بهتر بود که به هر که اهلش بوده و انکار نداشته؛ نام آنها را در همان زمان حیاتشان نقل می کرد، و اگر واقعا توصیه کتمانی از بیان حضرت برداشت کرده بوده؛ برای چه برخلاف سایرین؛ از آقای وحید؛ در زمان حیاتشان نام برده است؟ و اگر به نام نبردن باشد؛ باید درباره ایشان نیز رعایت می کرد، بخصوص با ملاحظه جواب ناحیه مقدسه که در واقعه استجاره بیان شده، و با این واقعه تأکید شده؛ و آن بشارت مشروط بوده، و آن تعیین مسیر منبر از میان چند مسیر فعالیت فضیلاي حوزه علمیه؛ به معنی نفی اشتغال کلی مسیرهای دیگر برای ایشان بوده، و این نهی در سالهای تدریس خارج و تصدی مرجعیت؛ عملاً رعایت نشده است، البته بنحو اجمال همه روشها قابل جمع است و منعی ندارد، اما منظور تعیین فعالیت عمده ایشان بوده است.

آن گاه مقداری هم به من امیدواری داده، فرمودند: «شما ان شاء الله وضعتان خوب است، و خوب خواهد شد». و درباره ناراحتی هایی که داشتم، دلداری دادند، بحمدالله، آن گرفتاری ها برطرف شد. به هر حال در ماشین در خدمتشان بودیم و قرار دادها و سخنانی بین ما رد و بدل می شد.

در بین راه باز به ایشان گفتم: ما نذر کرده ایم که اگر نجات پیدا کنیم همه اموالمان را در راه خدا انفاق کنیم، فرمود: عمل به این نذر فوراً لازم نیست، و مجدداً می گویم: آن نذری که کرده اید انجام فوریش صحیح نیست. مراقب باشید که اینها اموالشان را به کسی نبخشند. همانطور که گفتم اموالتان را حساب کنید و بنویسید و مجدداً در وطن خودتان به اندازه آن انفاق کنید.»

آقا خیل خوش اخلاق بودند. شالی شبیه به یک طناب به کمرشان بسته بودند و به هیئت اعراب حجاز شمشیری بزرگ در طرف راست و شمشیر کوچکی در طرف چپ آن آویزان بود. چیزی مانند «یشناق» (به لغت عربستان آنوقت و چفیه به لغت عراق) که عرب ها بر سرشان می اندازند، به سر مبارکشان انداخته بودند ولی پیشانی مبارک و ابروهای کمند و چشم های جذّابشان کاملاً دیده می شد. خیلی از وقتشان را مشغول ذکر گفتن بودند، اما من متوجه نبودم که چه ذکر می گویند.

هشتاد و دو فرسخ بی بنزین آمدم، (در شرایط طبیعی) باید دو بار می ایستادیم، بنزین و آب پرمی کردیم اما بدون اینها آمدم، و حضرت عليه السلام انگشت سبابه را بطرف جلو می جرخاند، تا آن که حدود غروب آفتابی بود که به جاده اصلی رسیدیم، ماشین همچنان راه خود را با قدرت می پیمود، تا اینکه الحمد لله اول مغرب؛ همان گونه که آقا فرموده بودند؛ به جریه رسیدیم. جریه مرز سرزمین

سعودی و عراق (از مسیر کویت به بصره) است که اکنون نیز به همین نام است.
(امروزه دیگر نام الجریة ذکر نمی شود و به الرقعی معروف است).

❦ بالاخره وقتی به "جریه" رسیدیم همه خوشحال از ماشین پیاده شدیم. و من مسافرین را جمع کردم و گفتم: هر چه پول دارید بدهید تا به این مرد عرب بدهیم، چون خیلی زحمت کشیده است، شترهایش را در بیابان رها کرده است و با ما آمده است. بعد فوراً به رفقا گفتم: «هر کس وظیفه خودش را انجام دهد.» هریک از زوّار مسؤول کاری بود. اموری مانند تهیه چای، طبخ غذا، چادر زدن و فرش کردن هریک مشغول کار خود شدند. در این هنگام یک فرش پهن شده بود. عده ای از زوّار پول هایی که همراه داشتند را آوردند تا نزد من بگذارند (تا در راه خدا داده شود).

❦ بعد ایشان فرمودند: «من دیگر می روم. شما به اینجا رسیده اید، دیگر به تنهایی بقیه راه را نروید. امشب در جریه بمانید، فردا یک قافله صدتایی از مکه می آید، با آن قافله همراه شوید».

❦ من به آقا عرض کردم: چشم! امشب همین جا می مانیم. شما هم نزد ما بمانید و مهمان باشید. امشب غذا درست می کنیم و شما برای شام پیش ما باشید. حالا که شب است هوا تاریک است و شما که شترهایتان را در بیابان رها کرده اید امشب را بمانید ان شاء الله فردا بروید.» حضرت ﷺ فرمودند: «نه» شیخ اسماعیل! من کار زیادی دارم، "مثلکم کثیر" مثل شما درمانده بسیارند، تو مرا به قرآن قسم دادی، و من تو را اجابت کردم. من باید بروم و استودعکم الله، و شما را به خدا می سپارم، و به رفقات سلام برسان، و مجدداً می گویم: آن نذری که کرده اید (فوریت انجام آن) صحیح نیست. شما مراقب

باشید که اینها دارایی شان را به کسی نبخشند. همانطور که قبلاً گفتم اموالتان را حساب کنید و بنویسید و مجدداً در وطن خودتان به اندازه آن انفاق کنید.»

👈 تا آن لحظه من ساعت های طولانی در کنار او بودم. حدود سه ساعت به ظهر سوار ماشین شده بودیم و تا مغرب در خدمت او بودم. روزهای عربستان از روزهای ایران طولانی تر است به علاوه که فصل تابستان هم بود.

👈 من در طول یکی دو روز؛ آنقدر گرفتار و نگران بودم که نیاز به آفتابه برداشتن و دستشویی رفتن نداشتم، اما در آن وقت (که از نگرانیها نجات یافته بودیم) احساس کردم که باید بروم و رفع حصر کنم. در این هنگام من آفتابه را برداشتم، برای انجام این کار از ایشان اجازه خواستم. و به آقا عرض کردم: «ارفع الحصر، انا محصور!» من محصور هستم، آفتابه برداشته ام تا بروم و رفع حصر کنم. به دنبال مکان پنهانی بودم تا رفع حصر کنم، اما ایشان همراه من می آمدند. چند مرتبه به ایشان گفتم: «شما بفرمایید بنشینید من الان می آیم» اما ایشان با من می آمدند و با هم صحبت می کردیم. ایشان چند قدمی همراهی کردند و همین طور که مشغول صحبت بودم دیگر آقا را ندیدم، ناگهان در آن واحد دیدم که آقا غیب شد! همینطور آفتابه، به دستم خشکید! تازه فهمیدم که چه بر سرمان آمده و دیگر نیازی به رفع حصر نداشتم.

👈 یک مرتبه بنا کردم به گریه کردن و رفقا را صدا زدم: «حاج عبد الله! حاج محمد! کور باطن ها! از صبح تا حالا خدمت آقا بودیم اما او را نشناختیم.»

👈 با گفتن این سخن و فهمیدن موضوع ناگهان مسافران از خواب غفلت بیدار شدند و گفتند: راستی این مرد کیست؟ و چگونه بر می گردد؟ دیگری

گفت: شترهایش را در بیابان به چه کسی سپرد؟ سومی گفت: ماشین ما بنزین نداشت. این همه راه را يك صبح تا غروب چگونه بدون بنزین آمده ایم؟ وقتی من این جمله ها را گفتم، آنها هم شروع به گریه کردند. همه دور هم در خیمه جمع شدیم و گریه می کردیم. خدایا! چرا آقا را نشناختیم و نفهمیدیم؟!

🕌 خلاصه همه سراسیمه بطرف (جهتی که) آن مرد عرب (رفت) دویدیم ولی اثری از او نبود، او دیگر رفته بود. در اینجا ما فهمیدیم که يك روز در خدمت امام زمان (عجلایه) بوده ایم ولی او را نشناختیم. همه شروع به گریه کردند. صدای گریه حجاج بلند شد.

🕌 بر اثر گریه زیاد و سر و صدا، چند تا از شرطه ها و پلیس ها با عجله در خیمه ای که برپا کرده بودیم آمدند و گفتند: منو میت؟! منو میت؟! «کی مرده؟» آنان خیال می کردند کسی از گروه ما مُرده است و ما برای او گریه و زاری می کنیم. من گفتم: «کسی نمرده، ما راه را گم کرده بودیم، حالا که راه را پیدا کرده ایم، گریه می کنیم». یکی از آنان گفت: «خدا را شکر کنید که راه را پیدا کردید، الحمد لله، این که گریه ندارد».

🕌 در این حال که ما با شرطه ها مشغول صحبت بودیم، صدای اذان بلند شد و مغرب شده بود. به راننده ها گفتم: «اسم شما را از کجا می دانست؟ اصغر آقا اسم تو را از کجا می دانست که فرمود: «اصغر آقا مقصّر است»؟ اصغر آقا بنا کرد به سر زدن و گریه کردن و گفت: راست گفتید. تقصیر من بود، من سبب گم شدن شما شدم. گفتم: الحمد لله، عاقبتش بخیر شد، تو ما را گم کردی، اما الحمد لله به نعمت ملاقات مولایمان رسیدیم. اللهم صلّ علی محمد وآل محمد وعجل فرجهم.

پی نوشت

{کپی نوشت ۱} {تحقیق در تاریخ سال واقعه تشریف}:

{۱}. صرف نظر از سهو و اختلاف نقلهای راویان به واسطه در تاریخ واقعه؛
{۲}. اما آنچه در فایل صوتی مرحوم شیخ اسماعیل (روایت در کمال سن و صحت مزاج؛ نه سالمندی و احتمال نسیان) و هکذا در فایل ویدیویی که در اواخر عمر ضبط شده؛ و به صراحت بیان شده است؛ همین تاریخ ۱۳۳۶ شمسی (۱۳۷۶ ق) است.

{۳}. تولد مرحوم شیخ اسماعیل در سال ۱۲۹۷ شمسی (= ۱۳۳۷ ق) ذکر شده، و در این تاریخ (۱۳۳۶ش) و زمان تشریف ۳۹ سال سن داشته؛ و با توضیحی که برای این سفر {چهاردهمین سفر حج او} می دهد؛ این تاریخ سازگار بوده، و شروع سفرهای حج او از ۲۵ سالگی (= ۱۳۲۲ش) متعارف است. البته این در صورتی است که سفرهای حج او متوالی بوده باشد. ولی از سال ۱۳۲۰ش؛ و اشغال ایران توسط متفقین و نیز عراق توسط بریتانیا؛ دولت ایران رفتن به حج را ممنوع اعلام کرد، (به دلیل جنگ جهانی و ناامنی راه حج)، فلذا حرکت عمومی کاروانهای حج در این سال متوقف شد، هرچند برخی ایرانیان مخفیانه به حج رفتند، و در سال ۱۳۲۲ش که راه حج باز شده بود، حاجی ابوطالب اردکانی یزدی را (در حالیکه وی در مسجدالحرام از شدت گرما و خستگی و عارضه گوارشی حالش به هم خورده و در حال بیرون رفتن از مسجد بود) به اتهام اهانت به حرم الهی؛ حبس و گردن زدند، که به دنبال آن؛ روابط ایران و عربستان قطع شد، و رفتن عمومی ایرانیان به حج باز هم متوقف شد، تا بعد از گذشت پنج سال و عذرخواهی دولت سعودی؛ رفتن مجدد عمومی ایرانیان به حج در سال ۱۳۲۷ش؛ به

همراه امیرالحاج (صدرالاشراف) برقرار شد، در این سالهای قطعی اعزام عمومی حجاج ایرانی؛ اگرچه به صورت متفرقه برخی ایرانیان به حج رفته اند، اما معلوم نیست که حاج شیخ اسماعیل هم قطع سفر حج نموده؛ یا جزو افراد متفرقه به رفتن حج ادامه داده؟ خصوصاً که آنوقت طلبه حوزه علمیه نجف بوده و می توانسته از عراق مشرف شود، فلذا اگر مانند سایر حجاج و بخاطر اینکه کاروان می برده و رفتن عمومی حجاج متوقف شده؛ در این سالها به حج نرفته باشد؛ بنابر این ۱۴ سفر حج او متوالی نبوده، و قاعدتاً باید شروع سفرهای او از ۱۳۱۸ش و در حدود سن ۲۱ سالگی بوده باشد. اما اگر بخاطر اقامت در عراق و رفتن حجاج از عراق؛ حاجیان متفرقه ایرانی را در این سالها به حج برده باشد، آنوقت سفرهای کاروانداری او متوالی و شروعهش از سال ۱۳۲۲ش هم محتمل است.

نتیجه: نظر به متعارف بودن شروع به رفتن حج در سن ۲۱ تا ۲۵ سالگی هر دو احتمال مقرون به صحت بوده، و تا اینجا تاریخ تصریح شده در نوار ایشان برای واقعه تشریف (۱۳۳۶ش)؛ با چهاردهمین سفر حج ایشان بودن؛ آن هم به عنوان کاروان بردن؛ منافاتی نداشته و مقبول است.

{۴}. **جواب شبهه همزمانی با سفر امیرالحاج صدرالاشراف:** اما چون متعاقب ذکر سال؛ در فقره بعدی شیخ اسماعیل می گوید: "امیرالحاج ما (حجاج ایران) آن سال (واقعه تشریف) صدرالاشراف بود"، اینجا تاریخ دومی (یعنی سال حج صدرالاشراف ۱۳۲۷ش) مطرح می شود، و این تاریخ طبق اسناد رسمی دولت وقت ایران و منابع تاریخی ثبت شده موجود؛ و نیز خاطرات منتشره صدرالاشراف (که خودش نوشته و طبع شده)؛ می باشد،

فلذا این سؤال مطرح می شود که: آیا تاریخی که مرحوم شیخ اسماعیل در ابتدای شرح واقعه تصریح کرده؛ تاریخ صحیح سال واقعه تشریف است؟ یا تاریخ سفر رسمی امیرالحاج صدرالاشراف (مذکور در اسناد دولتی و خاطرات صدرالاشراف)؟ و باید تاریخ مذکور در بیان صریح شیخ اسماعیل را چون ذکر شماره و محتمل السهو است؛ کنار بگذاریم و تاریخ ثبت شده سفر رسمی امیرالحاج (صدرالاشراف) را که متقن و محکم و معتبرتر است؛ برای سال واقعه تشریف در نظر بگیریم و ملاک قرار دهیم؟

جواب: اگر مسلم شود همان سال امیرالحاجی صدرالاشراف؛ سفر واقعه

تشرف شیخ اسماعیل؛ بوده است؛ آنوقت قطعا تاریخ ثبت شده در اسناد رسمی و خاطرات صدر الأشراف ارجحیت دارد، اما اصل اینکه واقعه تشرف در همان سال حج صدرالأشراف بوده؛ زیر سؤال است، و چند اشکال در ترجیح تاریخ ۱۳۲۷ ش (سفر امیرالحاجی صدرالأشراف) برای سال وقوع واقعه تشرف (و چهاردهمین سفر حج) شیخ اسماعیل پیش می آید:

اولا: عدم تطابق متعارف این سال (۱۳۲۷ ش) با سال چهاردهم سفر حج شیخ اسماعیل می باشد؛ چون در این تاریخ شیخ اسماعیل ۳۰ ساله بوده، و چهاردهمین سفر تشرفش به حج؛ مستلزم شروع سفرهای حج او در ۱۶ سالگی است، که در آن دوران با محدودیتهای مالی و امکانات امثال ایشان؛ امری بعید است، و حتی بنابر اینکه سفر اولش را با مرحوم والدشان در این سن مشرف شده باشد؛ و بدین نحو محتمل بدانیم، این امر برای اهل علم معمولی؛ نهایتا یکبار رخ می داده؛ و قاعدتا ادامه سالهای مستمر مشرف شدن (در ایام نوجوانی) فراهم نبوده است، خصوصا که توالی سفر ایشان هم از راه کاروانداری و بردن حجاج بوده، که با سن ۱۶ سالگی سازگار و متعارف نبوده، و معمولا حجاج با افراد کامل سن و با تجربه به حج می رفته اند.

ثانیا: اشکال دیگر برای سفر واقعه تشرف ایشان در سال امیرالحاجی صدرالأشراف (۱۳۲۷ ش)؛ بجز معمولی نبودن چهاردهمین سفر، همچنین رفتن مرحوم والدشان (آیت الله شیخ محمد نمازی شاهرودی) به حج بیت الله در همین سال امیرالحاجی صدرالأشراف است، که مرحوم شیخ محمد شریف رازی در کتاب گنجینه دانشمندان ج ۵ ص ۳۷۴ نقل کرده که در سال ۱۳۶۷ ق (= ۱۳۲۷ ش) خودش و مرحوم آیت الله شیخ محمد نمازی (والد مرحوم شیخ اسماعیل) از عراق و مرز کویت به حج مشرف شده اند، و اگر مرحوم شیخ اسماعیل چهاردهمین سفر حج شان و سفر واقعه تشرفشان در این سال (تشرف والدشان) بوده؛ قاعدتا همسفر می بودند، و اگر نگوییم باید با هم در يك کاروان مشرف می شدند که به والد هم خدمت کنند، و لااقل آنها به عنوان مشخصات سال این سفر به نحوی ذکر می کرد، در حالی که در تمام نقلهای واقعه این سفر؛ از مشرف بودن پدرشان در این سال هیچ ذکری نکرده است، فلذا بعید است که سفر حج (مربوط به واقعه تشرف) در سال ۱۳۶۷ ق (= ۱۳۲۷ ش) بوده باشد. **نتیجتا:** نمی شود پذیرفت که سال واقعه

تشرف همان سال حج رفتن والد شیخ اسماعیل و سال امیرالحاجی صدر الأشراف بوده است.

{۵}. اگر کسی بگوید: اینکه شیخ اسماعیل گفته: {آن سال من برای چهاردهمین مرتبه بود که به بیت الله الحرام مشرف می شدم، و به عنوان روحانی کاروان خدمت می کردم}. حاوی دو مطلب جدا از هم است: یکی آن سال چهاردهمین سفر حج او بوده، دیگری: آن سال واقعه تشرف؛ روحانی کاروان و کارواندار بوده؛ اما لزوماً به این معنا نیست که همه سفرهای قبلی غیر سفر اولش کاروان برده است، بنابر بحث شرط سنی در سالهای قبل ۱۳۲۷ش مطرح نمی شود، و احتمال اینکه این سال (امیرالحاجی صدرالأشراف) سال واقعه باشد؛ به قوت خودش باقی است.

جواب همان است که قبلاً بیان شد: در آن سالها و با وضعیت طلبگی و خانوادگی شیخ اسماعیل؛ این تمکن و استطاعت نبوده که شخصی نوجوان (۱۶ ساله) هر ساله به حج مشرف شود، و اگر تمکنی هم فراهم می شده؛ از طریق حج استیجاری و نیابتی و یا بردن کاروان بوده، که این هم در این سنین نیز معمول نبوده است، چه اینکه دادن نیابت و یا تصدی کاروان معمولاً با داشتن سابقه سفرهای متعدد و یا کمال سن رایج بوده است.

{۶}. دفع شبهه اتفاق تشرف در حیات مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی: در واقعه تشرف ذکر شده که حضرت علیه السلام از مرجع مورد تقلید شیخ اسماعیل و کاروانش سؤال کرده بودند، و او از آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی نام برده است، در لحن برخی روایتهای ناقلین و وسائط نقل این واقعه تشرف؛ طوری نقل شده که گویا مرحوم آسید ابوالحسن در زمان واقعه تشرف؛ زنده بوده اند.

جواب: این برداشت و تصور غلط است، چون:

اولاً: وفات مرحوم آسید ابوالحسن در ۱۳ آبان ۱۳۲۵ش (۹ ذیحجه ۱۳۶۵ق) بوده، و در تاریخ تصریح شده برای سال واقعه تشرف (۱۳۷۷ق و ۱۳۳۶ش)؛ مقدار ۱۱ سال از وفات مرحوم آسید ابوالحسن گذشته بوده، و حتی بنا بر احتمال مصادفت تاریخ واقعه تشرف با تاریخ سفر امیرالحاج صدرالأشراف (۱۳۲۷ش = ۱۳۶۷ق) باز دو سال از وفات مرحوم آسید

ابوالحسن گذشته بوده است، از این رو آن برداشت غلط در حیات بودن؛ بخاطر ذکر نام آسید ابوالحسن به عنوان مرجع تقلید؛ در وقت واقعه تشرف؛ با هیچ کدام از دو تاریخ {۱۳۲۷ و ۱۳۳۶ ش} موافقت ندارد.

ثانیا: و نیز چهاردهمین سفر حج بودن سال واقعه تشرف؛ در سالهای قبل وفات آسید ابوالحسن؛ یعنی تاریخ ۱۳۲۴ ش به قبل و شروع سفرهای حج شیخ اسماعیل از ۱۳۱۰ ش، و این بیشتر ناسازگار است، چه اینکه لازمه این تصور غلط؛ این می شود که شیخ اسماعیل از ۱۳ سالگی به حج رفته! و از سن ۱۴ سالگی کاروان به حج می برده است!! و این لازمه باطل و ممتنع است.

ثالثا: و مؤید دیگر در حیات نبودن مرحوم آسید ابوالحسن در حین واقعه تشرف؛ اینکه حضرت علیه السلام به بقیه علماء مورد استفسار؛ یا سلام رسانده یا پیامی ابلاغ می کنند، اما از مرحوم آسید ابوالحسن تنها تمجید فرموده، و سلام و پیامی ندارند.

خلاصه: ارتباط تقلیدی شیخ اسماعیل و کاروانشان با مرحوم سید ابوالحسن (در زمان واقعه تشرف) از باب بقاء بر تقلید مرجع میت بوده است، و نام بردن از آن مرحوم؛ در حقیقت یاد ایشان به عنوان ذکر خیر علمای درگذشته بوده است.

{۷}. **جمع بندی همه قرائن مسلمّه:** برای سال واقعه تشرف صحت داشته تاریخ (۱۳۳۶ ش = ۱۳۷۶ ق) که در بیان شفاهی (فایل صوتی و فایل ویدیویی) مرحوم شیخ اسماعیل هم تصریح شده است. و این تاریخ با چهاردهمین سفر حج شیخ اسماعیل، و محتمل بودن ۱۳ سفر کاروانداری بعد سفر اول در این سنین؛ هم سازگار است. ضمن اینکه قابل جمع است با صحت تاریخ امیر الحاجی صدرالأشراف (۱۳۲۷ ش) به این نحو که: {مرحوم شیخ اسماعیل نمازی در سال امیر الحاجی صدرالأشراف هم به حج بیت الله مشرف شده؛ و خاطره از آن سفر هم داشته، اما آن سال (۱۳۲۷ ش) چهاردهمین سفر حج شیخ اسماعیل نبوده، و در حقیقت پنجمین سفرش به حج بیت الله بوده است، و علت ذکر امیرالحاج بودن صدرالأشراف در سال واقعه تشرف؛ بخاطر این بوده که تصور می کرده صدرالأشراف همچنان امیرالحاج مانده است، ولذا جزو مشخصات سفر

واقعه تشرف در (۱۳۳۶ش) هم ذکر کرده که امیرالحاج؛ صدرالأشرف بوده است. در صورتی که صدرالأشرف فقط یکبار و یکسال امیر الحاج بوده، و بعد آن سال (۱۳۲۷ش) دیگر به حج مشرف نشد، و کسی دیگر نیز بعد او (از طرف دولت ایران) به این عنوان (امیرالحاج) به حج اعزام نشده، و نمایندگان دولت ایران در حج سالهای قبل و بعد آن؛ همه در سطح سفیر ایران در جده؛ و یا برخی کارگزاران اعزامی از ایران بوده اند، و آن سال سفر صدرالأشرف هم؛ او را فرستاده بودند تا مشکلات روابط و فضای بعد از کشته شدن ابوطالب یزدی را برطرف کند.

خلاصه: مرحوم شیخ اسماعیل متولد (۱۲۹۷ش)، و شروع سفرهای او به حج بیت الله در سن ۲۱ یا ۲۵ سالگی (۱۳۱۸ یا ۱۳۲۲ش) بوده است، و سفر مرحوم والدشان هم در سال امیرالحاجی صدر الاشرف (۱۳۲۷ش) بوده، و همین سال؛ نیز شیخ اسماعیل در سن ۳۰ سالگی به حج بیت الله مشرف شده و سفر پنجم وی بوده است، و اتفاقاً در برخی نقلها هست که از عتبات و عراق به عربستان وارد شده اند، و مانعی ندارد، بلکه بسیار محتمل است که همراه والدشان در آن سفر با هم بوده اند، خصوصاً که شیخ اسماعیل نقل کرده که در راه عراق به عربستان مشکلاتی هم برای حجاج ایرانی حادث شده، و در خاطرات صدر الأشرف هم به این مشکلات عیناً اشاره شده، و او با حاکم عربستان برای برطرف شدنش و عدم تکرار آنها در بازگشت حجاج ایرانی صحبت و مذاکره کرده، و آنها را مفصلاً در خاطراتش شرح داده است، که در آخر پی نوشتهای رساله می آوریم. اما چهاردهمین سفر حج شیخ اسماعیل (که در آن واقعه تشرف رخ داده) در سن ۳۹ یا ۴۰ سالگی و در سال (۱۳۳۶ش) بوده، که دیگر صدرالأشرف امیرالحاج ایرانیان نبوده است.

نکات مفید در توضیحات ویدیویی موجب نهائی شدن تاریخ اصلی: اشاره تحصیل در شاهرود و سپس در مشهد و توسل در حرم رضوی ع و رؤیای منتهی به عنایت علوی ع برای شروع سفرهای حج، و فراهم شدن فوری اسباب سفر حج اول؛ و رفتن به عتبات، و شروع اقامت ۱۸ ساله برای تحصیل در نجف بعد از سفر اول حج، و توالی سفرهای حج هرساله (بنابر عنایت مذکور) و عدم انقطاع بخاطر حوادث سابق الذکر، و هرساله

بنحوی کاروانداری می کرده اما سفرهای اولیه راهنمای زبان و احکام و... بوده، و تدریجا به کاروانداری مدیریت کاروان هم رسیده است، و اینکه سفر ۱۴ کارواندار کامل بوده لازمه اش داشتن همین قدر مسئولیت در همه سالهای قبلی نبوده است. فلذا بنا به تاریخ (۱۳۳۶ ش = ۱۳۷۶ ق) مذکور در فایل صوتی و مؤکد در این ویدیو؛ برای سال واقعه تشریف ۹ ساعته؛ نتیجتا اولین سفر حج و شروع اقامت او در عراق بعد از همین اولین حج در ۱۳۲۲ ش (۱۳۶۲ ق)، و یازگشت تهائی از عراق به وطن برای ادامه توطن در ۱۳۴۰ ش (۱۳۸۱ ق) بوده است.

کپی نوشت ۲ {کاروانداری یا حمله داری حج ایرانیان}:

کاروانها و کارواندارهای روحانی:

۱}. در قرن گذشته از آنجا که مسافران غالبا با قناعت و کمترین هزینه سفرها را انجام می دادند؛ و برای سفر حج؛ يك کارواندار جهت تدبیر امور سفر و کاروان نیاز بود و يك روحانی برای تعلیم و راهنمایی و نظارت جهت صحت اجرای احکام حج و زیارت؛ فلذا برخی حجاج برای صرفه جویی بیشتر در هزینه ها به روحانیان با تجربه حج مکرر مراجعه می کردند، خصوصا که اینها دنبال تجارت با حج نبوده؛ و در آنها انگیزه معنوی برای بردن حجاج غالب بود تا منفعت مادی؛ فلذا محور تشکیل کاروانهای حج ایرانیان غالبا روحانیانی بودند که مکرر حج مشرف شده، و به زبانی عربی و امور سفر و مسیرها و مسائل حج نیز آشنا بوده؛ و برای درست و دقیق انجام شدن اعمال حجاج هم دلسوز بوده؛ و روحیه مادی نداشتن و نیت خدایی غالب بودن و... همه در جهت سهولت و موفقیت حج برای حاجیان با هزینه کمتر بوده است.

۲}. البته آن روحانی (حمله دار) بر حسب تعداد افراد کاروان؛ آشپز و خدمه همراه می برد، مگر اینکه تعداد حجاج کم بوده و افراد هم جوان بودند؛ در اینصورت خدمات بین خود ایشان تقسیم شده (مثل کاروان شیخ اسماعیل) تا هزینه کمتر شود، و روحانی مدیر کاروان به حجاج هم لیست می داد که چه مواد و وسایلی برای این سفر (از نمک گرفته تا برنج و ادویه و لباس احتیاج دارند) تهیه و همراه بیاورند.

{۳}. در بین راهها؛ معمولاً نان خشک و دوغ و ماست و انواع حاضریها (نان و پنیر و خرما، و کشمش یا انگور، هندوانه، خربزه، خیار، گوجه، سبزی، و...) مرسوم بود، و در اماکن استقرار؛ هر کسی مقداری برنج و ادویه بقدر وعده غذایی و یا طبخ روزانه به آشپز می داد، تا وی برای همه غذا طبخ و بین افراد کاروان تقسیم کند. سبزیجات و میوه را هم در همان محل تهیه و توزیع می کردند.

{۴}. مکان اسکان هم با درایت و تجربه روحانی اجاره می شد، و سهم هر کسی بعد از اجاره؛ تعیین و دریافت می شد.

{۵}. و خلاصه هر کسی بقدر هزینه های سفر برای خودش توشه اجناس و مقداری مال می آورد، و هر جا بر حسب نیاز؛ مثل خریدهای بین منازل، و کرایه اجاره اقامتگاه و و پرداخت می کرده است.

نکته: از شرح (بیان شده در فایل ویدیویی) درباره فراهم شدن اسباب اولین سفر حج (در سال ۱۳۲۲ ش = ۱۳۶۲ ق) بر می آید که مراجعه حجاج به شیخ اسماعیل برای همراهی در این سفر حج؛ صرفاً بخاطر آشنایی او با زبان عربی و امور دینی حج از مسائل و تصحیح قرائت نماز بوده است؛ نه کاروانداری، و مراجعه به او برای کاروانداری؛ در سالها و سفرهای بعدی حج بوده است.

کاروانها و کاروانداریهای رایج کشور = شرکتهای و افراد با مدیر غیرروحانی:
اینها چندین دسته و نوع بود:

۱- **کاروانها و شرکتهای معتبر و معروف حج:** که گرانترین آنها بوده، و همه مراحل از رسوم حج و هزینه های انتقال و اسکان پذیرایی به علاوه مزد و سود خود را یکجا در ایران دریافت کرده و در برابرش ارائه آن خدمات و هزینه ها را در طول سفر تقبل کرده و در طول سفر هم به آن ملتزم بودند، برخی حجاج را هوایی و برخی زمینی به عربستان می آوردند، صدراالأشرف از یکی از اینها به اسم {ایران تور} با لحن رضایت نام برده که اهل کاروان در سفر حج مشکلات سائرینرا نداشته اند .

۲- **کاروانها و شرکتهای غیر معروف:** که به همان عنوان ثبتنام و اخذ هزینه می کردند، اما برحسب مقدار عدم اعتبارشان در طول سفر برای حجاج مشکلاتی را بطور مضاعف ایجاد می کردند.

۳- **کاروانداریهای کلا غر معتبر:** که تحت همان عناوین از حجاج وجه دریافت کرده ولی در ایام مشاعر حج هیچ تدارکی از نظر خیمه در عرفات و منی

ندیده و آنها را زیر آفتاب بی امکاناتی رها می کردند و حتی در مدینه و مکه اقامتگاهی برایشان تهیه نکرده، و آنها در دامنه کوهها و وضعیت بسیار اسفبار ایام می گذرانند.

۴- **شرکتهای مسافربری:** و به اصطلاح گاراژدارها هم بعضا تصدی کاروانداری داشتند و بر حسب سه دسته فوق؛ انواع معتبر و صحیح و یا تقلبی داشته و برحسب آن عمل می کردند.

۵- **برخی رانندگان** که بطور شخصی اتوبوس داشتند و تابع شرکتي نبوده و از ایران یا عتبات حاجی سوار کرده و به حج می بردند، و اینها هم دو قسم بودند برخی منصف معتبر و تامین کننده نیاز حجاج؛ و برخی کلاهبردار و غیر ملتزم به قرارداد، و حجاج را در مشکلات مضاعف می انداختند.

۶- **سفر متفرقه چند نفره زائران؛** حالا یا بدون حضور شخص مجرب در حج یا با حضور شخص مجرب. که برحسب مسیر و منازل با هم همخرج شده و امور را تدبیر کرده و می گذرانند. اینها چون با همسفر شدن میان آشنایان و افراد مورد اعتماد انجام می شد، مانند کاروانداری روحانیان بود و مشکل کلاهبرداری و عوارض تخلفات از تعهد کارواندار و مدیر و شرکت را نداشتند. صدراالأشراف مشکلات مختلف حجاج ایرانی در ارتباط با انواع هفتگانه مذکور را به مناسبت شرح یا اشاره کرده است، که با تأمل از خلال خاطرات مکتوب او می توان بدست آورد.



کپی نوشت ۳ (امیرالحاج صدرالأشرف):

درباره منصب امیرالحاج و اینکه صدراالأشرف که بود؛ و نقش او در سال مأموریت امیرالحاج؛ توضیحات لازمی داریم که به علت مطول بودن این مطالب؛ آنرا در آخر رساله و بعد از پی نوشت سیزدهم تفصیلاً می آوریم.

کپی نوشت ۴ (عوارض که سعودی از حجاج ایرانی می گرفت):

عوارض و رسوم حج؛ یعنی پولی که دولت سعودی از هر حاجی که از غیر خاک حجاز به حج می رود می گرفت، و مقدار آن جمعاً چهل و یک لیره و نیم بود. که برای ایرانیان؛ در سال واقعه تشریف؛ حدود هزار تومان می شد. اما در صورت نوسان قیمت بازار ارز (مثل سال حج صدراالأشرف)؛ هر لیره بیست و هفت تومان شد = که جمعاً ۱۲۸۲,۵ تومان بود. لازم به ذکر است برخی از حجاج ایرانی برای اینکه این عوارض را نپردازند، از غیر مسیقانونی و گذرگاه مرزی عربستان بطور قاچاق؛ وارد می شدند، که این امر غالباً بی نتیجه، و سبب گرفتاری نیروهای گشت مرزی سعودی، و بیراهه رفتن و گم کردن مسیر و درمانده شدن و فرو رفتن در شن و... می شده است، در اسناد نقل شده در آخر رساله شواهدش نقل می شود.

کپی نوشت ۵ (وسایل نقلیه، رانندگان در سفر حج):

وسایل نقلیه سفر به حج؛ اگرچه از ظاهر بیان مذکور بنظر می رسد که يك وسیله از وطن تا وطن و طول سفر به عراق و عربستان همراهشان بوده، اما از تامل در نکات و شرح بقیه مطالب معلوم می شود چند بار اتوبوس کرایه می کردند، و همان اتوبوسی که از ابتدای سفر در شاهرود سوار شدند در همه مسیر (ایران به عتبات و عتبات به حج و بازگشت) تا وطن با آنها نبوده است، در این سفر: ۱- اول با اتوبوسی از شاهرود تا تهران آمده اند که قاعدتاً اتوبوسها و رانندگان محلی خط شاهرود تهران بوده است. ۲- بعد از آن با اتوبوسهای تهران که مسافر به عتبات می برده اند تا عتبات رفته اند. ۳- در داخل عراق برای زیارت شهرهای مقدسه از اتوبوسهای عراقی استفاده می کردند. ۴- بعد از زیارت عتبات عالیات؛ از بغداد برای رفتن به عربستان اتوبوسهای دیگری کرایه کرده اند تا آنها را به عربستان ببرد و برگرداند. ۵- در خاطرات صدراالأشرف ثبت شده که در حرمین حجاز و ایام حج طبق الزام

حکومت سعودی؛ حجاج ملزم بودند (برای رفتن از مدینه به مکه و بالعکس و نیز مشاعر مقدسه عرفات و منی) از اتوبوسهای عربستان استفاده کنند. ۶- برای بازگشت از عربستان به عتبات با همان وسایلی که از بغداد کرایه کرده بودند بر می گشتند. ۷- و برای بازگشت از عتبات به تهران با اتوبوسهایی که آمده بودند. ۸- و برای بازگشت از تهران به شهرستانها با اتوبوسهای محلی.

وضعیت اسفبار برخی وسایل نقلیه حجاج ایرانی؛ عامل مهم درماندگی بین راه و حتی تاسرحدمرگ گرفتار شدن، و این میحث در مکاتبات دولت سعودی با دولت ایران مکررا تذکر شده است، که بعدا شرحش بیاید.

تابعیت رانندگان: به غیر از اتوبوسهای داخل عراق که عراقی بوده و اتوبوسهای ایام حج داخل عربستان که محلی و سعودی بوده اند، رانندگان حجاج ایرانی در بقیه مسیرها ایرانی بوده اند، و احيانا ممکن است شرکت مسافربری شهرستان تابع شرکت مسافربری تهران بوده، و همان شرکت از بغداد هم سرویس اتوبوس داشته و به عربستان هم حاجان را می برده، و بعضا رانندگان هم همانها بوده اند که از شهرستان آنها را برده بودند. همانطور که از واقعه شیخ اسماعیل و معرفی رانندگان اتوبوس بر می آید.

کری نوشت ۶ (تحقیق در باره گذرگاه مرزی کویت - عربستان):

در چند جای نقل واقعه؛ نام **جریه** به عنوان گذرگاه مرز عربستان و کویت ذکر شده است، در خاطرات صدرالأشراف هم حداقل ۳ بار گذرگاه و گمرک مرزی عربستان از سمت کویت با همین نام "جریه" ذکر شده است..

اما در بررسی نقشه ها و منابع جغرافیایی و تاریخی؛ ملاحظه شد که نام "جریه" برده نشده، و اصلا در نقشه های امروز و حتی یکصدساله اخیر؛ در مرز عربستان و عراق و یا کویت؛ چنین جایی یافت نمی شود، فقط در جنوب غربی عربستان نزدیک یمن وادی الجریه هست که سدی هم دارد، اما ربطی به سمت کویت و عراق ندارد، سرتاسر مرز کویت و عراق با عربستان بیابان است و آبادیها معدودی هست، اما "جریه" جزو این نامها نیست، گذرگاههای مرزی امروز عربستان با عراق و کویت هم مشخص و غیر آنها آبادی دیگری هم نیست؛ اما "جریه" جزوش نیست.

از آنجا که در نقلهای واقعه هست که: هم رفت و هم برگشتشان به عتبات

از طریق کویت و بعد از کویت به عراق بوده است، و این محل مرز کویت و عربستان بوده، فلذا مسیرشان منحصرأ به گذرگاه مرزی عربستان با کویت بوده است، نه گذرگاه مستقیم عراق به عربستان. و از آنجا که تنها گذرگاه مرزی عربستان به کویت از بیابان؛ محلی است بنام "الرقعی" و گذرگاه مرزی دیگری در این صدساله اخیر نبوده و نیست، نتیجه: مقصود از "الجرية" به عنوان گذرگاه مرزی در این واقعه؛ همین "الرقعی" گذرگاه مرزی این یکصدساله و فعلی عربستان با کویت است.

کپی نوشت ۷: مشکلات راه حجاج ایران و عراق به عربستان:

حجاج ایران چون غالباً قبل از حج بیت الله به زیارت عتبات عالیات عراق می رفتند؛ فلذا در وقت حرکت از عراق برای حج؛ از مسیر حجاج عراق می رفتند. از عراق به عربستان دو راه بود: یکی **طريق الحج البصري** (همانکه از بصره و کویت می رفت، و یکی هم معروفتر و معمولتر بود؛ **طريق الحج الکوفي** و همین مسیر حضرت امام حسین علیه السلام از مکه به کربلا در سفر عاشورا بوده است، به این مسیر "درب زبیده" هم می گویند بخاطر تعمیر و عمران آن توسط خانم زبیده (زوجه شیعی هارون عباسی) و این راه بخاطر عمران و آبادی که منزل به منزل دارای چاه های عمیق و عریض است، بیشتر رایج بوده، و شوفرهای عراقی و بالتبع ایرانی هم با این راه آشنا بودند. این جاده از شهر حائل عربستان عبور کرده و به مدینه یا مکه منتهی می شود، و از میقات ذات عرق میقات حجاج ایران و عراق می گذرد.

اما از حدود سال ۱۳۱۸ ش (۱۳۵۸ق) حکومت سعودی؛ اصلاح هر ساله این جاده را متوقف کرده، تا حجاج ایران و عراق مجبور شوند از مسیر بصره و کویت وارد عربستان شده و به حج بروند، و از شهر ریاض (پایتخت حکومت آل سعود) عبور کرده و موجب رسمیت و رونق آن بشود.

در سال ۱۳۲۰ ش (۱۳۶۰ق) که صدرالآشراف بطور شخصی از مسیر عتبات عالیات عراق به حج مشرف شده، و شوفرها از همان راه (درب زبیده) رفته، و مشکلات بی آبی و راه گم کردن ووو داشته اند، و در سالی هم که صدرالآشراف به عنوان امیرالحاج مشرف شده، گزارش آمدن حجاج ایرانی از مسیر مرز کویت را می دهد، و شرح مفصلی از مشکلات آنها که در این مسیر

داشته اند، و با اطلاع صدرالأشراف و پیگیریهایش از حکومت سعودی؛ به آنها امداد رسیده و نجات می یابند، در سال واقعه تشریف شیخ اسماعیل (۱۳۳۶ش) مسیر رفت و بازگشت آنها از طریق مرز کویت بوده است. برای اطلاع از مصائبی که شیخ اسماعیل در راه رفتن به حج اشاره کرده؛ گزارش صدرالأشراف در خاطراتش درباره مشکلات حجاج ایرانی بسیار مفید است؛ آن را نقل می کنیم. اما به علت طول بودن این توضیحات؛ آنها را در آخر رساله و بعد از پی نوشت دوازدهم می آوریم.

﴿پی نوشت ۸ (مسیر خیر به مرز کویت):﴾ با وجود جاده مستقیم از مدینه به شرق عربستان و مرز کویت؛ بردن اتوبوسهای حجاج عازم عتبات عالیات از مدینه (برای دسته بندی) به خیر (در شمال مدینه) سال متعارف نبوده، و مسیر بازگشت معمول حجاج عراق از خیر نیست، مگر اینکه در آن زمان؛ خیر را برای مکان جامعی برای مدیریت حجاج ترکیه و شامات و مصر و عراق و ایران گذارده بوده اند، و از آنجا دسته های اتوبوس کویت و عراق و ایران به سمت شرق و مرز کویت رفته، و حجاج مصر و شامات و ترکیه به سمت شمال ادامه مسیر می داده اند.

﴿پی نوشت ۹ (ناجوری برخی رانندگان ایرانی مسیر عتبات و حجاز):﴾

اشاره شیخ اسماعیل به با تقوا نبودن یکی از رانندگان سفر حج؛ و توصیفی که نموده؛ در نظر بدوی عجیب بنظر می رسد، آن هم هفتاد سال قبل، که انحرافات کمتر بود، خصوصاً برای مسیر زیارت عتبات و حج؛ که با خطرات و سختیها قاعدتاً باید افراد مؤمن و ملنزم در ایم مسیر کار می کردند، اما در خاطرات صدرالأشراف موارد حادثی از برخی رانندگان این مسیر نقل کرده؛ که بعد از همه سختیها که در راه از خطر مرگ حتمی توسط حکومت عربستان نجات داده شده، و حتی برای اینکه بوقت به میقات و مکه برسند؛ به دستور ولیعهد عربستان آنها را با هواپیما فرستاده اند، و با اینکه بوقت به جده رسیده بودند و ایام حج بوده، اما نمی خواسته اند اعمال حج بجا بیاورند!! در خاطرات صدرالأشراف ثبت شده:

﴿عصر از نظمیه (سعودی) به من اطلاع دادند که یک شوfer اتوبوس و شاگرد او که برای تعمیر اتوبوس خود در ریاض بودند، به امر ولیعهد آن دو نفر را با

طیاره از ریاض فرستاده‌اند و آنها را نزد من فرستاده‌اند در حالی که غالب شوferها و شاگرد راننده‌ها نمی‌فهمند حج چیست و قصد آن را ندارند}.

توضیح: این سعی بلیغ و زائد المعمول حکومت عربستان که برای نجات افراد ایرانی وامانده در راه و حتی فرستادن عملجات با هواپیما و... که مبذول شده؛ متعارف برنامه های عربستان نبوده، و تنها بخاطر موقعیت صدراالأشراف و تکریم او بوده، که توانسته نظر و احترام حکومت عربستان را بدست آورده و نسبت به ایرانیان رفتار ممتاز اعمال شود.

{**پی نوشت ۱۰** (بی نظمی شوfer ایرانی موجب خطر جانی برای مسافران):

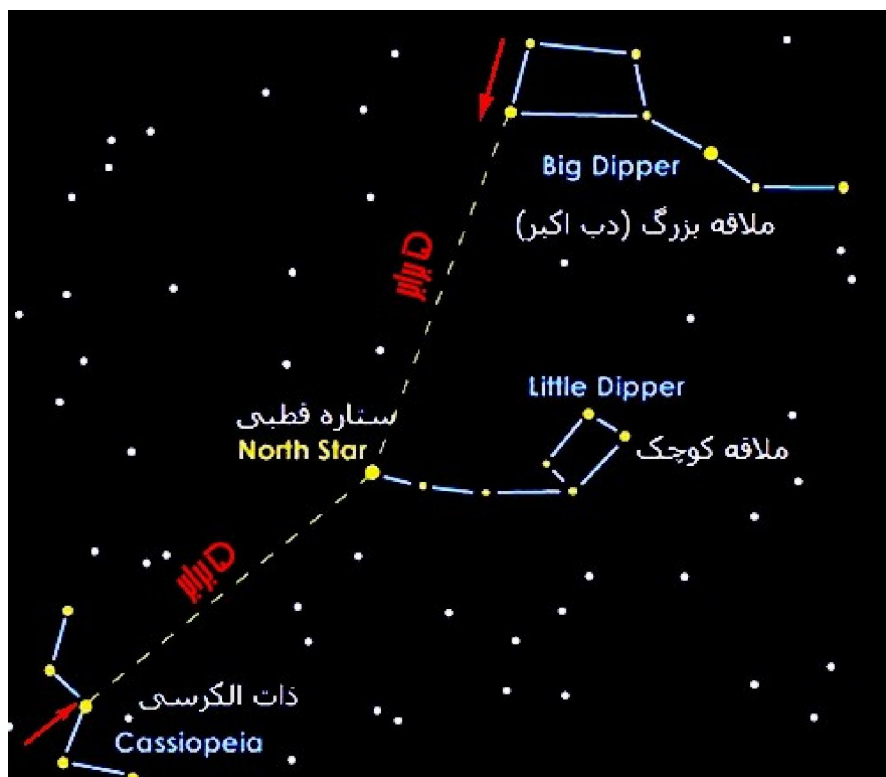
صدراالأشراف در خاطراتش به خودسریها و بی نظمیهای رانندگان ایرانی (که موجب مشکلات و زحمات و خطرات برای حجاج می شد) مکررا اشاره کرده و تدبیر برنامه دسته بندی اتوبوسها را مقرر نموده و در یکی از اشارات این موضوع آورده است که: من برای تنظیم وضع حرکت حجاج از مدینه (برای بازگشت از حج) از امیر مدینه استمداد کردم و در نتیجه شصت نفر دلیل راه تعیین کردند که همراه وسایط نقلیه ایرانی‌ها تا سرحد کویت باشند، و قرار شد به ملاحظه کمی آب و بنزین در راه؛ هر روز یک دسته حرکت کنند، لذا در روز اول محرم تا هفتم، هر روز یک دسته مرکب از صد الی صد و سی اتوبوس و اتومبیل روانه شدند، و با هر دسته هم یک نفر از اعضای هیئت امارت حج را مأمور کردم، که از رفتار خودسرانه شوferها و مسافرین جلوگیری کنند، و به این ترتیب حجاج که از راه خشکی عازم ایران می‌شدند، با نظم و ترتیب روانه شدند}.

{**پی نوشت ۱۱** "نجوم" بنات نعش" و راهیابی و تشخیص موقعیت با ستاره ها = و استنتاج مرحوم نمازی شاهرودی از وضعیت آنها در آن بیابان):

مقصود از بنات النعش؛ صورت فلکی بنات نعش صغری است، این صورت فلکی به نعشی تشبیه شده که دخترانی به دنبالش آنرا تشییع می کنند، بنات جمع بنت و به معنای دختران، و نعش به معنای «جنازه، جسد مرده؛ تابوت، تخت چهار پایه کوتاهی که میت را بر آن حمل می‌کنند» این صورت فلکی به شکل یک جنازه، و سه دختر که دنبال این جنازه در حرکتند، تصور شده‌است. این صورت فلکی را بنات النعش صُغری نامیده‌اند، نام‌های دیگر آن عبارتند از: بنات النعش خُرد، هفت اورنگ کَهِین، هفت اورنگ خُرد، سریر فَلَک، هفت

برادران خرد، ضَواجع، دُب اصغر، خرس خُرد، خرس کِهین، خرس کِهتر. خرس کوچک می باشد، این صورت فلکی در مقابل و روبروی صورت فلکی دیگری است، که از نظر ظاهری شبیه این صورت فلکی، ولی در مقیاس بزرگتر است، و دارای نامهای: بنات النعش کُبری یا هفتاورنگ مِهین، بنات النعش کلان، هفت اورنگ کلان، هفت اورنگ مِهین، نامیده‌اند، نام‌های دیگر آن عبارتند از: بنات النعش کلان، هفت اورنگ کلان، هفت برادران کلان، دُب اکبر، خرس کلان، خرس مِهین، خرس مِهتر، خرس بزرگ. برای تعلیم عوام و اطفال آنرا به (ملاقه کوچک و ملاقه بزرگ) تشبیه کرده‌اند.

صورت فلکی بنات نعش صغری از مشهورترین ۸۸ صور فلکی است، و این



شهرت بخاطر مشتمل بودن بر ستاره قطبی است که در جهت یابی شبانه بکار می رود، از آنجا که ستاره قطبی در این صورت فلکی قرار دارد، که همیشه سمت قطب شمال را نشان می‌دهد، و در نیمکره شمالی زمین در هر جا روبروی ستاره

قطبی بایستید، سمت شمال روبرویتان و شرق سمت راست تان و غرب سمت چپتان و جنوب پشت سرتان می باشد.

از آنجا که کاروان شیخ اسماعیل از خیر به بعد عازم مرز کویت و سمت شرق خود و عربستان بوده؛ اگر مسیر صحیح را طی می کردند باید ستاره قطبی سمت چپ مسیرشان می بود، اما با بیراهه رفتن وقتی هوا تاریک و متوقف می شوند؛ شیخ اسماعیل نجوم را رصد نموده و از طریق بناتنیش ستاره قطبی را پیدا کرده و می بیند که این ستاره روبروی مسیرشان بوده که در روز طی کرده بوده اند، و این یعنی در تمام طی مسافت روزانه؛ از مسیر صحیح اصلی (به سمت شرق) بسیار منحرف شده و تمام روز مسیر را به سمت شمال و در کویر رفته اند.

﴿پی نوشت ۱۲﴾: {تشریف ۹ ساعته بعد وفات آیت الله اصفهانی بوده} شیخ اسماعیل در واقعه نقل می کند: {آقا از بعضی از مراجع مثل «آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی» و دیگر آقایان که ذکرشان در ادامه می آید؛ تعریف و تمجید کردند}. برخی از ناقلان واقعه تصور کرده اند که چون شیخ همه این افراد را با هم یاد کرده و اکثرشان در آن وقت زنده بوه اند؛ فلذا برداشت کرده اند که مرحوم سید ابوالحسن هم در آنوقت زنده بوده است؛ این شبهه در توضیحات پی نوشت ۱ (مربوط به تحقیق تاریخ واقعه) دفع و رفع و جواب داده شده است.

﴿پی نوشت ۱۳﴾: واقعه استجاره آیت الله وحید خراسانی به مسجد سهله برای استفسار از جهت تعیین تکلیف برای بقیه عمر، و دریافت جواب از ناحیه مقدسه و تعیین تکلیف و بشارت حضرت ﷺ مشروط به التزام به آن.

﴿مرحوم آیت الله سید هاشم رضوی هندی (از تلامذه مرحوم آیت الله قاضی)﴾ به مناسبت بیان ارتباط **مرحوم شیخ محمد کوفی** با ناحیه مقدسه نقل کردند که: یکی از فضلاء نجف اشرف (شیخ حسین وحید خراسانی) در ایام تحصیل؛ خود را دارای استعداد و توانایی برای سه رشته اصلی روحانیت (تدریس دروس عالیّه تا مرجعیت - منبر و تبلیغ - تحقیق و تألیف) می دیده است، اما از آنجا که اشتغال به هر سه رشته مشکل است، فلذا برایش این سؤال پیش می آید که: آیا از میان این سه مسیر (مرجعیت، منبر، تألیف) برای من کدام رشته بر دو رشته

دیگر ترجیح داشته؟ و آیا کدامیک وظیفه اصلی من بوده؟ و بالاتر از همه؛ نظر حضرت امام زمان علیه السلام به کدام مسیر برای من است؟ برای تشخیص این امر؛ و دریافت پاسخ از ناحیه مقدسه؛ چهل شب چهارشنبه، به **مسجد سهله** رفته، و در آنجا به **عمل استجاره** پرداخته، و متوسل به حضرت مهدی علیه السلام می شود، بعد از اتمام اربعین؛ مرحوم شیخ محمد کوفی از طرف حضرت صاحب الامر علیه السلام پیغام شفاهی می آورد که: **پاسخ سؤال شما این است: منبر برو، ما تو را حفظ می کنیم؛** این پاسخ تکلیف آن شیخ فاضل را مشخص کرد؛ که باید از دو رشته مرجعیت و تألیف منصرف شده، و منحصرا به منبر و تبلیغ بپردازد، فلذا ابتداء نیز همه اشتغالات خود را متمرکز می کند در مسیر منبر، و در بلاد مختلف عرب و عجم منبر می رفت، و منبرهانش هم خوب بود، و مورد توجه مردم واقع شده بود، اما سالها بعد؛ برنامه منبر رفتن را ترك کرده، و تدریجا باب تدریس سطوح عالی را باز کرده و آخر الامر هم به مرجعیت مشغول شد. (آخر روایت مرحوم آیت الله رضوی هندی).

توضیحات مهمه: / اولاً: آنچه در پاسخ ناحیه مقدسه از نفی دو راه دیگر (در ترقیات حوزوی و دینی) مطرح شده است؛ نفی کلی آن راهها (تدریس و تالیف) نبوده و صرفا بیان عدم صلاحدید آنها برای مخاطب بوده است. / **ثانیا:** توجه شود که نهی حضرت از راه مرجعیت؛ به معنی: نفی فقاہت؛ و یا ارتقای مرتبه علمی به اجتهاد فقهی؛ و یا منع استنباط احکام شرعی از منابع صحیح بروش معتبر؛ و یا داشتن نظریه فقهی؛ و یا نهی از دسترس بودن نتایج آن برای مؤمنان و بسته شدن راه استفاده اهل معرفت از نظرات برآمده از تعالیم وحی نیست. / **ثالثا:** آنچه منهی است: مطرح شدن مرجعیت بجای ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام و بکار بردن القاب خاص حضرات علیهم السلام (مثل آیت الله العظمی، مهدی زمان، و...) برای مراجع دینی، و عناوین و دستگاههای مربوطه و منازعات تصدی آن و سایر آفات و تبعات آنست.

﴿کپی نوشت ۱۴﴾: توضیحات مربوط به (امیر الحاج صدر الأشراف):
توضیحات مربوط به ۱- معرفی صدرالأشراف ۲- و سفرهای حج او، ۳-
منصب امیرالحاج، ۴- سبب تعیین او، ۵- و حوادث مقدم بر آن، از اعدام
حاجی ایرانی در مکه و قطع روابط ایران با عربستان، و...، و نکات بسیاری در
آشنایی با وضعیت سفرهای حج ایرانیان در آن دوران؛ را به علت مطول
بودن تفصیل آن؛ در اینجا و آخر رساله آورده ایم:

در این پی نوشت سه مبحث مطرح است:

مبحث اول: بیوگرافی شخصیتی و موقعیتی صدرالأشراف.

مبحث دوم: تعداد سفرهای حج که صدرالأشراف رفته است.

مبحث سوم: سفر امیرالحاج بودن صدرالأشراف، مشکلات حجاج و
مسیرشناسی سفر زمینی حج ایرانیان.

مبحث اول: بیوگرافی شخصیتی و موقعیتی صدرالأشراف.

❖ محسن صدر یا سیدمحسن محلاتی معروف به صدرالأشراف (متولد
محلات ۱۲۹۰ ق (۱۲۵۰ ش)، متوفا به تهران ۱۳۸۱ ق (۱۳۴۱ ش) از
مناصب او: قاضی و قانونگذار و سیاستمدار، وزیر دادگستری، وزیر داخله،
نخست‌وزیر، و تا زمان وفات؛ رئیس مجلس سنای ایران نیز بود.

خاندان: وی فرزند سید حسین فخرالذاکرین از علما و خطبای محلات بود،
علامه محسن امین صاحب اعیان الشیعه (ج ۷ ص ۲۸ ش ۶۸) جد پدری او را
این طور نام برده: سیدرضی الدین حسینی محلاتی از شاگردان وحید بهبهانی
(از ذریه یحیی نسابه امیر مدینه منوره صاحب کتاب اخبار الزینبات و جد اکثر
سادات اعرجی). از طرف پدری خاندانش همه علماء و ریاست محلی (نواحی
محلات و خمین) را داشته اند، پدربزرگش سیدمحمد و پدربزرگ پدرش
سیدعلی از سادات و محترمین محلات بودند. در دوران شش ساله‌ای که
سلیمان‌خان (خان خانان قاجار) دایی ناصرالدین شاه و پسرش انوشیروان خان
عین‌الملک به صورت تبعید در محلات زندگی می‌کردند، ارادت بسیاری به سید
علی پیدا کردند. بر اثر این ارتباط، بعدها عین‌الملک دو تن از دختران خود را به
ازدواج سید صدرالدین (صدرالأشراف بزرگ)، عموی سید محسن
صدرالأشراف درآورد. سیدصدرالدین؛ از علماء با نفوذ دوره ناصری در تهران و

داماد عزت الدوله خواهر ناصر الدین شاه و معلم چند فرزند شاه (از جمله شاهزاده نصرت الدین میرزا) و صاحب منصب در وزارت عدلیه دوران قاجار؛ بوده است. و از طرف مادری هم خاندانش از علماء نامدار خراسان و محلات و عراق بودند، جد مادری او را علامه آغابزرگ صاحب الذریعه (ج ۲۵ ص ۱۵۲ ش ۱۹)؛ میرزا علی اکبر خراسانی واعظ معروف آن زمان؛ یاد نموده است، دائی او شیخ محمد محلاتی از افاضل نجف بود و همانجا وفات و دفن شد.

تحصیلات: نوجوانی و جوانی را به تحصیل علوم (ادبیات فارسی و عربی و صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و کلام و فقه و اصول و حکمت و ریاضیات) در حوزه های علمیه محلات و تهران (مدرسه حاج ابوالفضل معمار اصفهانی صنیع الملک، مدارس پامنار، خان مروی، سپهسالار) تحصیل و ضمن آن نیز تدریس نموده است، وی همدوره و هم مدرسه تحصیلی با مرحوم علامه آغا بزرگ طهرانی صاحب الذریعه بوده است. (و برخی اساتید ایشان را از شرح اساتید آغا بزرگ می توان دریافت). صدرالاشراف همچنین در مدرسه عالی علوم جدید "دارالفنون" (ریاضیات و هندسه و فیزیک و شیمی و هیئت و جغرافیا و زبان فرانسه) تحصیل نموده است، و از شاگردان علمای برجسته آن زمان (از جمله آیت الله شیخ عبدالنبی نوری) بود، و سرانجام از طرف برخی مراجع تقلید به او درجه اجتهاد داده شد.

مناصب و موقعیتهای تاریخی: صدرالاشراف در موقعیتهای مهم تاریخی عصر خودش قرار می گیرد و نام او با وقایع مهمی گره خورده است، دکتر محمدرضا احمدی طباطبایی نوه دختری مرحوم آیت الله بروجردی نقل کرده که ایشان فرموده اند: «شخصیت جزء ذات صدرالاشراف است.»:

۱- در ۱۳۰۶ ق توسط عمویش به ناصرالدین شاه؛ معرفی و به معلمی شاهزاده نصره الدین میرزا (سالار السلطنه) گمارده شد

۲- در ۱۳۰۸ ق و بعد از فوت عمویش، از طرف ناصرالدین شاه لقب او (صدرالاشراف) نیز به وی (سید محسن) اعطا شد.

۳- در (۱۳۲۰ ق) و تظاهرات طلاب مدرسه سپهسالار علیه فراشباهی و عین الدوله حاکم طهران؛ مظفرالدین شاه، آیت الله سید عبد الله بهبهانی را مأمور

بررسی و رفع غائله نمود که صدرالاشراف در خواباندن شورش به ایشان کمک نمود.

۴- روابط نزدیک صدرالاشراف با پدر امام خمینی: صدرالاشراف از رفقای پدر امام خمینی (آیت الله شهید سید مصطفی "فخرالمجتهدين" معروف به مجتهدکمره و از شاگردان میرزای شیرازی) بوده و رفت و آمدهای او به خمین و منزل آن مرحوم (از ۱۳۱۲ تا وقت شهادت ایشان ۱۳۲۰ق) جزو خاطرات ثبت و نشر شده آیت الله پسندیده (برادر بزرگ امام خمینی) است.

۵- در زمان مظفرالدین شاه (۱۳۲۰ق)، سالارالسلطنه به حکمرانی همدان منصوب شد. با پیشنهاد اتابک امین السلطان، صدراعظم وقت، سیدمحسن صدرالاشراف را به عنوان وزیر و پیشکار سالار السلطنه به وی پیشنهاد نمود، و صدر (که در زی اهل علم و معمم بود)، با این سمت همراه سالار السلطنه راهی همدان گردید که این مسؤولیت تا ۱۳۲۲ق ادامه داشت.

۶- در سال ۱۳۲۲ق در نهضت عدالتخانه روحانیت علیه عین الدوله شرکت داشت.

۷- با نفوذ عمال اجانب در میان مشروطه خواهان و فعال شدن انحرافات مزدکیه و بابیه و لامذهبیه و طبعیه فرنگی مشرب (به تعبیر شهید فضل الله نوری) و فعال شدن انجمنهای انحرافی؛ مرحوم شیخ انجمنهای اسلامی را تاسیس کرد از جمله "انجمن آل محمد ﷺ" را که هدف تصحیحی و دفاع دینی از اسلامیت قانون و مملکت داشت؛ تاسیس نمود، و صدرالاشراف که از یاران مکتب فکری شیخ فضل الله نوری (مشروطه مشروعه) بود (در ۱۳۲۴ق) به ریاست آن انتخاب گردید. و ریاست او بر انجمن تا ورود به عدلیه ادامه داشت.

۸- در زمان محمدعلی شاه؛ و از سال دوم مشروطه (۱۳۲۵ق) صدرالاشراف وارد خدمت عدلیه و به منصب قضاوت گمارده شد، اولین سمت اداری صدر معاونت اول محکمه جزا بوده است، وی تا ۲۷ سال در عدلیه شاغل و تا مناصب رتبه دهم، و نیز دادستان کل کشور و رئیس محکمه قضاات رسیده، و در دولتهای (فروغی، جم، سهیلی) پنج بار منصب وزارت عدلیه را متصدی بود.

۹- پس از به توپ بستن مجلس و دستگیری عده‌ای از مشروطه‌خواهان در باغشاه و اعدام چند تن از آنان از جمله صوراسرافیل و ملک المتکلمین، برخی از سفرای خارجی به عمل محمدعلی شاه اعتراض کردند. و اعدام و مجازات آنان را موکول به محاکمه و محکومیت نمودند. مشیرالسلطنه صدراعظم از همین روی، به دستور شاه، محکمه‌ای به ریاست مؤیدالسلطنه، حاکم تهران، تشکیل شد، تا محبوسان باغشاه را پس از محاکمه کیفر دهند. مؤیدالسلطنه از وزیر عدلیه تقاضای دو قاضی نمود. صدراشراف و میرزا احمد اشتری از دادگستری به محکمه باغشاه معرفی شدند. در معرفی صدراشراف؛ شیخ فضل‌الله نوری که صحبت از مشروطه مشروعه می‌کرد، تأثیر فراوانی داشت، زیرا محسن صدر از یاران و هم فکران وی بود. او از جمادی‌الآخره ۱۳۲۶ق، در باغشاه حاضر گردید، با تدبیرات زیرکانه وی بیشتر محبوسین باغشاه تبرئه یا عفو و آزاد شدند.

۱۰- در سال ۱۳۲۸ق و با روی کار آمدن کابینه صمصام‌السلطنه بختیاری، به سفارش مشیرالدوله و حاج علیقلی‌خان بختیاری، صدر الاشراف به معاونت «اداره تهیه قوانین و تفتیش»، منصوب شد، و کلیه امور قضایی که ریاست آن را به نصرالملک هدایت؛ داده بودند، به صدراشراف محول شد.

۱۱- برای تدوین قوانین جزائی و محاکمات قضایی و نیز تشکیل محاکم عدلیه؛ مشیرالدوله وزیر عدلیه از صدراشراف کمک گرفت. و توسط او تدوین شده، و با وساطت و تدبیرات او و شرکت مرحوم سید حسن مدرس در مباحثات علمی آن؛ به تأیید و تصویب مجلس رسید.

۱۲- پس از دستگیری اعضای کمیته مخفی تروریستی مجازات، نصیرالسلطنه (وزیر عدلیه)، در محرم ۱۳۳۶ق، صدراشراف را به مستشاری دیوان تمیز منصوب کرد.

۱۳- در ۱۳۳۸ق به دستور وثوق‌الدوله رئیس الوزرای وقت، صدراشراف با حفظ سمت، مقام مستشاری دیوان تمیز، برای ایجاد تشکیلات عدلیه رشت و گیلان و ریاست استیناف آن جا، به رشت مأمور شد، و با این مأموریت صدراشراف رئیس دادگستری گیلان شد.

۱۴- مسؤولیت ایجاد عدلیه توسط صدرالاشراف در گیلان با قیام میرزا کوچک‌خان و نهضت جنگل مصادف بوده است، صدر از طرف دولت مأمور مذاکره با میرزا کوچک‌خان جنگلی شد، مذاکرات صدرالاشراف با میرزا بعد از پنج بار ملاقات، بدین امر ختم شد که عهدنامه‌ای صلح‌آمیز بین دولت و جنگلی‌ها به امضا رسد و نیروهای جنگل در خدمت دولت درآیند. اما ارتباط میرزا با بلشویکها مسیر او را تغییر داده؛ و با تشکیل کمیته احمر (که نوعی حکومت محلی کمونیستی با حفظ حقوق مردم مسلمان و آزادی امور دینی بود)؛ از معاهده با دولت بیرون رفته، و با آمدن قشون از تهران؛ در ۱۳۴۰ ق میرزا متواری و کشته شد.

۱۵- در سال ۱۳۴۶ ق قانون مدنی ایران تدوین شد، صدرالاشراف در منصرف کردن داور (وزیر عدلله) از روی آوردن به مشاوران خارجی؛ و جهت دادن تدوین قانون مدنی به سوی فقه اسلامی موثر بود. و سرانجام برای تدوین قانون مدنی هیاتی انتخاب شدند که بیشتر ایشان از فقیهان متبحر و دانشمندان واجد صلاحیت (از جمله خود صدرالاشراف) بودند. که قوانین مدنی را تدوین و به تصویب مجلس رساندند. این قانون جزو نادر قوانین مدنی کشورهای اسلامی است که مستقیماً بر مبانی حقوق اسلامی استوار شده، و تنها قانون مدنی است که در آن قواعد فقه امامیه رعایت گردیده است.

۱۶- روابط صدرالاشراف با مراجع تقلید نجف و بیان خاطره از نهضت تحریم تنباکو: نقل از مرحوم آیت‌الله سیدرضی شیرازی (نواده میرزای بزرگ شیرازی): «من از آغاز نوجوانی، برخلاف برخی در نجف، گرایش جد بزرگوار مرحوم میرزای شیرازی (اعلی الله مقامه) به سیاست را، امری بسیار ممدوح و پسندیده تلقی می‌کردم. خاطرم هست در همان دوران، صدرالاشراف برای دیدن پدر بزرگ مادری من (یعنی مرحوم آیت‌الله آشیخ محمد کاظم شیرازی) به نجف آمد. این فرد (صدرالاشراف) از وابستگان به دستگاه و متنفذین بود. ایشان داستان تنباکو را نقل می‌کرد و گفت: وقتی فتوای تحریم تنباکو از طرف میرزا صادر شد، در بعضی از میادین تهران به اندازه یک کوه، قلیان جمع شده بود.

۱۷- ارتباط شخصی و دیدار صدرالاشراف با آیت الله حاج شیخ عبد‌الکریم حائری یزدی (مجدد حوزه علمیه قم): درد دل خصوصی ایشان همراه با گریه

مثل باران؛ از تعرضات انگلیسیها که توسط حکومت وقت (رضاخان) بر علیه اسلام و مسلمین اجرا می شده است. در خاطراتش نوشته: اوایل سال ۱۳۰۷ ش (۱۳۴۷ق) برای دلجویی اعقاب او (عمو) در ایام عید نوروز به محلات رفته و در مراجعت از محلات در قم به دیدن حاج شیخ عبدالکریم یزدی رفته. مرا در اتاق اندرونی خود پذیرفت و به خاطر دارم از اوضاع وقت به طوری گریه کرد که مثل باران اشک می بارید و گفت انگلیسیها حلقوم اسلام را گرفته اند و تا آن را خفه نکنند دست بردار نیستند.

۱۸- صدراأشراف در ۱۳۴۷ق با رتبه دهم قضائی، به خدمت دعوت شد و به ریاست محکمه انتظامی قضات منصوب گردید.

۱۹- در سال ۱۳۴۹ ق مجدداً به ریاست شعبه دیوان کشور منصوب گشت.

۲۰- در سال ۱۳۵۰ ق صدراأشراف به دادستانی کل کشور منصوب گردید.

۲۱- در ۱۳۵۲ق صدراأشراف، در دو کابینه پیاپی ذکاءالملک فروغی، به وزارت دادگستری منصوب شد. او در کابینه نخست محمود جم (= محمود خان مدیرالممالك از ذریه شیخ شبستری) نیز در همان سمت باقی ماند.

۲۲- در ۱۳۵۴ق رضاشاه او را ضمن وزرای دولت؛ ملزم به خلع لباس روحانیت (عبا و قبا و عمامه) نمود، و صدراأشراف تا قبل از این؛ در همه مناصب با لباس روحانی بود. و بعد از این هم تا آخر عمر در مجالس شخصی و مراجعات رجال و مردم ملزم به پوشیدن عبا باقی ماند.



دوره قاجار و رضا شاه تا ۱۳۱۵ ش

از ۱۳۱۵ ش بعد الزام رضاشاه به خلع لباس

در دوران محمد رضاشاه و تا آخر عمر ۱۳۴۹ ش

۲۳- در ۱۳۵۵ ق صدرالاشراف بخاطر مقاومت‌هایی که در برابر رضاشاه می کرد و برای التزام به اجرای قوانین بر خلاف نظر شاه و قوای نظمیه؛ رضاشاه بر او خشم گرفته و بدستور رضاشاه از وزارت عدلیه استعفا داد.

۲۴- در همان سال؛ الزام رضاخان به میهمانی رؤساء (با زنان کشف حجاب نموده شان) و در نوبت خانه صدرالاشراف و الزام شاه به پذیرایی زن صدرالاشراف از میهمانان؛ (با اینکه باکلاه و پالتوی بلند و کاملاً پوشیده بوده) اما بخاطر صرف حضور در مجلس مردان و بدون چادر؛ این بانوی سیده عفیفه بعد میهمانی؛ از شدت ناراحتی سخت بیمار شده! و نهایتاً دق کرد!! و فوت شد!!! و در مسجدبالاسر حرم قم دفن شد، و بعد از او آیت الله شیخ عبد الکريم فوت شده، و شیخ در جلوی قبر عیالش دفن شده است.

۲۵- از ۱۳۵۶ ق به طور متوالی از دوره‌های یازدهم تا سیزدهم مجلس شورای ملی، از سوی محلات و کمره (خمین) به نمایندگی انتخاب شد.

۲۶- در زمان نخست‌وزیری سهیلی، بار دیگر به وزارت دادگستری منصوب گردید و تا پایان سال ۱۳۶۲ ق در این سمت باقی بود.

۲۷- صدرالاشراف در کابینه‌های ساعد؛ و بیات و حکیمی؛ سمتی نداشت و فقط نایب‌التولیه مدرسه سپهسالار بود.

۲۸- پس از سقوط کابینه ابراهیم حکیمی؛ از طرف محمدرضا شاه؛ برای احراز مقام نخست‌وزیری؛ صدرالاشراف به مجلس معرفی شد، و با اکثریت آرای مجلس رأی آورده و حدود پنج ماه نخست وزیر بود، در این کابینه خود صدرالاشراف وزیر کشور نیز بود، و با وجود دارا بودن حمایت اکثریت نمایندگان، اما به سبب دلیل مخالفت اقلیت مجلس (اتحاد مصدق و تیمورتاش و حزب توده) علیه دولت صدرالاشراف؛ وی ناچار استعفا داد. در دوره نخست‌وزیری صدر، نیروهای بریتانیا و آمریکا ایران را ترک کردند. ایران با امضای منشور ملل متحد، از پایه‌گذاران سازمان ملل شد.

۲۹- صدرالاشراف بعد از استعفای از نخست‌وزیری، مسافرت‌های زیارتی به کشورهای عراق، فلسطین، مصر و لبنان کرد، و حدود شانزده ماه در خارج از ایران به سر برد، و بالاخره در نوروز ۱۳۲۶ ش (۱۳۶۶ ق) به ایران بازگشت.

۳۰- وی سپس در پاییز ۱۳۲۷ش (۱۳۶۷ق) از سوی نخست وزیر هژیر و با تأکید شاه به سمت امیرالحاج (سرپرست حجاج ایرانی) انتخاب گردید، و صدرالاشراف را اولین سرپرست حجاج و با این عنوان (امیرالحاج) نخستین کسی بود که به سمت امیرالحاج منصوب گردید. تلگرافی از آیت الله آقاسید محمد بهبهانی، رئیس علمای تهران به او رسید که این دعوت را رد نکند. وی همچنین در قم به ملاقات آیت الله حاج آقا حسین بروجردی، مرجع تقلید شیعه رفت و حضرت آیت الله اظهار میل کردند که وی این مسئولیت را بپذیرد. در واقع، مأموریت وی برای بهبود روابط ایران و عربستان بود که پس از قتل یکی از زائران ایرانی در مکه، تیره شده و از ۱۳۲۲ش (۱۳۶۲ق)، به قطع رابطه دو کشور منجر شده بود. در نتیجه تلاش صدرالاشراف، اعزام حجاج به عربستان از سرگرفته شد و فضای تیره میان دولتين با احترام و عزت ایرانیان و شیعیان اصلاح شد. صدر پس از اتمام این مأموریت برای زیارت عتبات عالیات به کشور عراق مسافرت کرد.

۳۱- نخست وزیر ساعد، صدرالاشراف را به عنوان وزیر دادگستری معرفی کرد که از سوی صدر مورد پذیرش قرار نگرفت. در نهایت در اسفند ۱۳۲۷ش (۱۳۶۷ق) با قبول استانداری خراسان به آن جا عزیمت کرد.

۳۲- صدرالاشراف در ۱۳۳۲ش در انتخابات دور دوم سنا، سناتور انتخابی قزوین، اراک، محلات و خمین شد. و در مجلس به ریاست کمیسیون دادگستری انتخاب گردید.

۳۳- صدرالاشراف در سال ۱۳۳۶ش، با تمایل اکثریت قریب به اتفاق سناتورها به ریاست دوره دوم مجلس سنا برگزیده شد و در دوره سوم سنا نیز همان سمت را داشت.

۳۴- صدرالاشراف از دوستان مرحوم آیت الله بروجردی مرجع تقلید بود، معمولا پیغام هایی را که ایشان می خواست برای شاه بفرستد توسط صدرالاشراف می فرستاد. همچنین شاه و دولت هم برای استفسار و نظرخواهی از آیت الله بروجردی صدرالاشراف (رئیس مجلس سنا) را می فرستادند، از جمله در ۱۳۳۸ش و ماجرای لوایح شش گانه و اصلاحات ارضی؛ از سوی شاه صدرالاشراف و قائم مقام رفیع سیدجلال تهرانی، نزد آیت الله بروجردی

رسیدند. آیت‌الله بروجردی پس از پایان صحبت‌های آنها گفتند: «حالا چه کار می‌خواهید بکنید؟» آنها از طرف شاه جواب دادند: «ما می‌خواهیم اصلاحات ارضی را شروع کنیم». در نهایت ایشان گفتند: «خیلی اصلاحات هست که توی مملکت باید صورت بگیرد. اول باید از آنجا شروع کنیم! فقط اصلاحات ارضی نیست، خیلی مسائل هست، باید از قانون اساسی مملکت شروع کنیم. آن کسی که می‌خواهد اصلاحات ارضی بکند، چه کسی است؟ گفتند: محمدرضا پهلوی! فرمودند: این آدم، خودش پایه‌هایش سست است، برای اینکه مردم او را نیاورده‌اند، او را تحمیل کرده‌اند و کسی که حکومتش تحمیلی باشد، نمی‌تواند برای این مملکت کار مثبت انجام دهد». به گفته آیت‌الله جعفر همدانی در یکی از ملاقات‌های میان قائم‌مقام و صدرالاشراف با آیت‌الله بروجردی، آنها ضمن توضیح لوایح شش‌گانه از قول محمدرضا پهلوی به آیت‌الله بروجردی گفتند: «دخالت در این امور در شأن شما نیست؛ بهتر است در این ماجرا وارد نشوید، اما آیت‌الله بروجردی در پاسخ فرمودند: به ایشان بگویید کاری نکنید که عصایم را بردارم و عمامه‌ام را بر سر بگذارم و تاج و تخت را ویران کنم». موضع منفی آیت‌الله بروجردی نسبت به این لایحه توسط سردار فاخر و صدرالاشراف (رئیس مجلس سنا) به گوش محمدرضا پهلوی رسید. او نیز دست به قلم شد و در پاسخ به آیت‌الله بروجردی نوشت: «اصلاحات ارضی در ممالک اسلامی هم انجام گرفته است، مانند ترکیه، پاکستان و... مصالح کشور را باید رعایت نمود، نه خواسته عده‌ای مال‌پرست را. ما دستور داده‌ایم اصلاحات ارضی مثل سایر ممالک اجرا شود». آیت‌الله بروجردی متن جوابیه‌ای را که به محمدرضا پهلوی نوشته بود قرائت کرد مبنی بر اینکه «شما که می‌گویید در ممالک اسلامی قانون اصلاحات اجرا شده است آن ممالک اول جمهوری شدند بعد اصلاحات ارضی اجرا شد».

۳۵- صدرالاشراف پس از انحلال مجلسین در ۱۳۴۰ش، ریاست هیئت مدیره مجلس سنا را عهده‌دار شد و تا پایان عمر در آن سمت باقی بود.

۳۶- صدرالاشراف در مهر ۱۳۴۱ش، در ۹۱ سالگی بر اثر به بیماری سرطان، در تهران درگذشت و بر حسب وصیت در نجف اشرف دفن شد.

۳۷- روابط نزدیک صدرالأشراف با خاندان امام خمینی: صدرالأشراف از که رفقای پدر امام خمینی بوده و رفت و آمدهای او به خمین و منزل آن مرحوم (تا وقت شهادت ایشلن ۱۳۲۰ق) جزو خاطرات ثبت و نشر شده آیت الله پسندیده (برادر بزرگ امام خمینی) است. و این روابط با فرزندان ایشان نیز ادامه داشته و در جایجای کتاب خاطرات آیت الله پسندیده ذکر صدرالأشراف به مناسبت حوادث و وقایع بسیاری با احترام آمده است.

جایگاه صدرالأشراف نزد امام خمینی: همچنین با تورق در آثار و تاریخ امام خمینی می بینیم که ایشان مکرراً و با احترام از صدرالأشراف یاد کرده اند، بلکه در سال ۱۳۳۴ش که مرحوم شهید نواب صفوی و دوستانش دستگیر شده و در آستانه اعدام قرار گرفتند، امام به مرحوم صدرالأشراف نامه نوشتند؛ تا شاید بتواند مانع اعدام آنها بشود.

همچنین این جایگاه صدرالأشراف سبب شد که شاه و دولت وقت برای استمالت؛ فرزند صدرالأشراف را نزد ایشان بفرستند. دکتر جواد صدر، از فرزندان صدرالأشراف، در دولت حسنعلی منصور به وزارت کشور رسید، بعد از حبس امام خمینی (قبل از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ش) از طرف شاه و دولت منصور؛ دکتر صدر را (که هم عنوان وزیر کشور داشت و هم پدرش صدرالأشراف در نزد مراجع و امام خمینی محترم بود) مامور خاتمه دادن به تبعید امام خمینی که در قیطریه تهران بسر می بردند نموده، و او را برای استمالت نزد امام خمینی و اعلام آزادی ایشان فرستادند، به همین منظور دکتر جواد صدر به ملاقات امام خمینی رفته و از طرف دولت به امام ابلاغ کرد که: به هر نقطه که مایل باشند می توانند بروند. امام نیز پس از چند روز به قم حرکت کردند. مرحوم امام خمینی از این ملاقات اینطور یاد کرده اند: مثل اینکه صدر وزیر کشور بود؛ صدر پسر صدر الاشراف. (حکومت او را) فرستاد آنجا پیش من که بله، حکومت سابق چه بوده و چه بود و ما می خواهیم چه باشیم و چه... (و در بیانات دیگر اینطور یاد کرده اند): چنانکه من در آخرین جلسه ملاقات دکتر صدر وزیر کشور، گفتم: «ما کاری به شما نداریم؛ مشروط بر آنکه شما هم کاری به دین ما نداشته باشید، ولی نه؛ اینها کار دارند، منتها کم کم، امروز بهائیت را در ادارات راه می دهند، و با یهودیها ارتباط برقرار می کنند؛ و فردا می گویند اصلاً دین باید از قانون الغا شود.»

بیانات در جمع روحانیون و طلاب تهران ۸ تیر ۱۳۴۳ ش = ۱۸ صفر ۱۳۸۴ ق.
/ از نظرات جواد صدر (فرزند محسن صدرالاشراف و وزیر کشور در دولت
حسنعلی منصور): «محمدرضا شاه با دموکراسی فقط در حد نمایش موافق
بود. برای اجرای این نمایش دستور داد یک حزب اکثریت به نام ملیون و
اقلیت به نام مردم تشکیل شود؛ یعنی دموکراسی دوحزبی صرفاً نمود ظاهری
پیدا کند».

۳۸- آثار تألیفی صدرالاشراف: بجز مجلدات قوانین مدنی و قضائی که در
نوشتن آنها شرکت داشته و قبلاً یاد شد؛ و کتاب خاطرات که منتشر شده؛ و
جزوات درسی حقوق که آنرا در دانشکده الهیات تدریس می کرد، رساله ای
هم با عنوان "صبر" مرحوم علامه آغابزرگ در الذریعه ثبت کرده است.

۳۹- وفات صدرالاشراف منشأ اثر شد: در پی فوت محسن صدرالاشراف در
تاریخ ۲۷ مهر سال ۱۳۴۱، در دوم آبان مجلس ختمی در مدرسه سپهسالار
تهران برگزار شد. در این مجلس اسدالله علم، نخست وزیر و نخست وزیران و
وزیران سابق حکومت پهلوی حاضر بودند، و حجت الاسلام محمدتقی
فلسفی بر منبر رفت. او با بهره گیری از موقعیت پیش آمده، در باب لایحه
انجمن های ایالتی و ولایتی به سخنرانی پرداخت. بر اساس گزارش مأمور
ساواک، حجت الاسلام فلسفی از علم خواست در این باره «به خواسته های
ملت و روحانیت و عدم تجویز قانون اساسی توجه مبذول دارند... و این
تصمیم را لغو نمایند». مبارزه با این لایحه از محورهای مبارزات امام خمینی
در نهضت خرداد شد. و این نکته قابل توجه است که مرحوم امام خمینی تا
قبل از فوت صدرالاشراف حرکتی علیه حکومت پهلوی را آغاز نکردند.

۴۰- با مرور بندهای سابق الذکر؛ و ملاحظه نظر مراجع و علماء درباره
صدرالاشراف و نیز نقش او در دوران شش پادشاه؛ در يك جمله شاید بتوان
گفت که: {صدرالاشراف؛ علی بن یقطین زمانش بود}.

مبحث دوم: تعداد سفرهای حج صدرالاشراف

۱- سفر ۱۳۲۰ ش (۱۳۶۰ ق) سفر شخصی صدرالاشراف به حج بیت الله از
مسیر زمینی از عتبات عالیات عراق و مرز کویت تا مکه مکرمه و بعد از انجام
حج و زیارت مدینه منوره به کویت و عتبات عالیات عراق

۲ سفر ۱۳۲۷ ش (۱۳۶۷ق) سفر حج ماموریت حکومتی صدرالأشراف به عنوان **امیرالحاج** از مسیر هوایی، اما در آن ذکر مسیر و مشکلات سفر و مسیر زمینی **حجاج ایرانی** شده است

۳- سفر ۱۳۲۹ ش (۱۳۶۹ق) سفر عمره و هوایی به همراه خاندان سلطنتی برای آوردن جنازه رضاشاه. از مصر به ایران و طواف در مکه و مدینه، و آخرین سفر عربستان او بوده است، که فاقد اطلاعات مفید درباره اوضاع مسیر زمینی و شرایط سفر **حجاج ایرانی** است.

حج شخصی) صدرالأشراف در سال ۱۳۶۰ق = ۱۳۲۰ش بعد از سقوط و خلع رضاشاه و مسیر رفتن از عراق به مکه و تدبیرات او

من چند سال بود قصد داشتم درموسم حج برای ادای فریضة حج به مکه معظمه و زیارت مدینه منوره بروم ولی میدانستم شاه اجازه نمیدهد لذا همینکه او استعفا کرده و رفت عازم شدم و خانواده من با دودختر من خانم نصیری و خانم کوثر برای زیارت عتبات مقدسه عراق همراه بودند و آنها را در کربلا و نجف گذاشته خود به مکه معظمه رفتم و چون موقعی که عازم شدم پول نداشتم اتومبیل سواری خود را به پنجهزار تومان فروخته حرکت کردم و این وجه برای مسافرت خودم در آن تاریخ کاملاً کافی بود ولی با جمعیتی که از زن‌ها و نوکر و کلفت همراه داشتم کفایت نمیکرد بالا جمله در بغداد يك اتومبیل برای رفتن به مکه و مدینه با شرکت آقا سید جمال‌الدین اخوی و سید جواد سادات اخوی و خواهرش اجاره کردم.

راه نجف به مکه و مدینه از قدیم دایر بوده و قبل از اتومبیل با شتر این راه را طی میکردند و بعد از آمدن اتومبیل به ممالک شرق با اتومبیل رفت و آمد میشده و چون رمل در آن صحرا زیاد است هر سال از طرف دولت عربی سعودی راه را برای عبور اتومبیل اصلاح میکردند و راهسازی باین ترتیب بوده که برای فرو- نرفتن چرخهای اتومبیل هیزم صحرا و بنه جلو دو چرخ اتومبیل میگذاشته‌اند ولی

یکی دو سال بزد که دولت سعودی برای اصلاح راه اقصامی نمیکرده تاحجاج عراقی و ایرانی مجبور شوند از راه بصره و کویت بخاک حجاز وارد و از ریاض پایتخت دولت سعودی به حج بروند ولی چون در آنسال موسم حج در دیماه و زمستان بود که باوجود بارندگی در زمین رمل به سهولت اتومبیل میرود و این راهها نزدیکتر به مقصد است حجاج ایرانی و عراقی باز از همین راه میروند خصوص آنکه شوفرهای عراقی باین راه آشنا و بلد هستند بر خلاف راه ریاض که فقط اعراب حجازی و کویتی به آن راه معرفت دارند.

خلاصه ماراه افتادیم و دوز در خاک عراق رفتیم بعد وارد سرحد حجاز شدیم. اتومبیل ها و اتوبوس و کامیون متصل در رمل فرو میروند و یکی یکی را به زحمت از رمل بیرون میآوردند طرف صبح تا ظهر اتومبیل به آسانی عبور میکرد زیرا در شب رطوبت و سیله ای بود که رملها بهم فشرده و قابل حرکت اتومبیل میشد ولی از ظهر بعد گرفتاری و معطلی زیاد بود. اتومبیل ما بواسطه چمدانها و چادری که همراه داشتیم سنگین بود و موقعی که چرخها در رمل فرو میرفت باید جمعیتی کمک کنند تا چرخها بیرون بیاید. شوفر ما که نجفی بود بمن گفت چمدان شما از همه سنگین تر است اجازه بدهید آنها یکی از کامیونهای مسافری که همراه ما است بدهم.

گفتم اطمینان داری؟ گفت شوفر کامیون از خود ما و مورد اطمینان است. چمدان مرا برد و ما چند روز راه رفتیم تا رسیدیم به حائل که مرکز نجد است. بعد از ورود امیر نجد بدیدن من آمد و چون اتومبیل سواری ما در آنروز بواسطه فرو رفتن در رمل و تکانهای شدیدی که برای بیرون آوردن آن وارد شده بود هیب کرده و محتاج به اصلاح بود امیر حائل يك اتومبیل سربازی مجانی بزرگ بما داد که ما هشت نفر از مسافری که مانند ما دچار شکستن اتومبیل خود شده بودند سوار کنیم ولی یکی از رفقا گفت اتومبیلهای سعودی ناراحت است.

در این قافله اتومبیل سواری هست بالاخره آن اتومبیل را به پنجاه و سه لیره تا مکه کرایه کردیم اما چمدان من که درحائل محتاج به آن شدم و سراغ گرفتم معلوم شد همانروز که چمدان را به کامیون داده کامیون شکسته و درراه مانده است. من هرچه سراغ چمدان را گرفتم معلوم نشده است. درحالیکه تمام لباسها و جمله‌ای از لوازم سفر من در آن بسود غیر از پول که در کیف دستی و نزد خودم بود. درحائل که وارد شدیم بحساب تقویم ایران و عراق روز ششم ذیحجه بود ولی آنجا بما گفتند درحجاز امروز هفتم ذیحجه است و ماه رابك روز قبل از رؤیت بحساب ما درحجاز دیده‌اند.

این خبر اسباب تأسف و یأس ما از رسیدن به موسم حج بود زیرا ما در کمتر از چهار روز نمیتوانستیم به مدینه برسیم. از آنجا هم تا مکه دوروز راه است ولی ناچار حرکت کردیم و قرار شد شب و روز در حرکت باشیم شاید بموقع حج برسیم. اتفاقاً صبح روز بعد آن اتومبیل هم که بواسطه بدی راه از خطوط حرکت سایر اتومبیلها زیاد دور شده بود شکست و ما در بیابان قریبی آب سرگردان ماندیم. بیابان کران تا کران صحرا و هیچ اثری از انسان بلکه از حیوانات پرنده و چرنده هم دیده نمیشود جز آنکه گاهی در زیر رملهای زمین عقرب پیدا میشود.

شوفر اتومبیل قدری در داخل آن کار کرد و دفعه‌آتش کرده حرکت کرد و رفت که رفت قریب سه ساعت ما حیران و مأیوس در حالتیکه آب هم نداریم با اسبابهای خود ماندیم تا اینکه يك اتومبیل بزرگ سرباز سعودی رسید و عده‌ای مانند ما که مرکب آنها هم شکسته بود بر آن سوار بودند اتومبیل نگاه داشت و ما را سوار کرد و بسرعت بسرُق در بیراهه حرکت میکرد. ما چاره جز تسلیم صرف نداشتیم. من از شوفر پرسیدم این چه راه است؟ گفت چون به مدینه نمیرسیم از بیراهه روبه مکه میرسیم شاید امشب به مکه برسیم.

من پرسیدم چقدر مسافت تا مکه است از جوابهایی که بانهایت بی‌اعتنائی

داد معلوم شد هفتاد فرسخ باید طی کنیم تا بعرفات برسیم چون آنروز بحسب رؤیت ماه درحجاز روزعرفه بود قریب دوساعت باسرعت تمام دربراهه و بیابانی که باد از رمل و درپشه های علف تپه های کوچک تشکیل داده و اتومبیل گاهی بطوری کج میشد که خطرناک بود طی کردیم. در این بین برخوردیم به بیست و چهار نفر مسافر که اتومبیل سعودی بزرگ آنها را حمل میکرده و اتومبیل حامل آنها در این نقطه برگشته و شکسته و این جمعیت هم دست و سرشکسته در بیابان تالان افتاده اند. شوفرما حکم کرد پیاده شویم که زخمیها را ببرد با کمال سرعت پیاده شدیم و زخمیها را سوار کرده برد و حالا بابک جمعیت که بآنها ضمیمه شده بودیم در بیابان ماندیم. حالا ظاهر شده بود که اتومبیل دیگر دولت سعودی از قبیل اتومبیل سابق از عقب رسید و گفت سوار شوید ولی مملو از جمعیت و برای ما جا نبود.

شوفر گفت در عقب اتومبیل نیست و ناچار باید حرکت کنید. جمعیت ما که بیشتر دهائی و قوی بودند هر يك به سابقه سوار شدند و ما که قوه آنها را نداشتیم دست آخر با زحمتی که شرح نمیشود داد روی سه طبقه آدم و یار سوار شدیم که ارتفاع مانا زمین کمتر از چهار پنج متر نبود و گذشته از خطر پرت شدن در این راه درختهای خاردار مغیلان بلند که خارها مانند نیشترو بلند بوده لباس و بدن اصابت میکرد و کسانی که در کنار دو طرف اتومبیل واقع شده بودند دست و بازو شان زخم و لباسشان پاره پاره میشد من در وسط اتفاق افتاده بودم و از شر خارها محفوظ بودم ولی مدت هشت ساعت متوالی که در بالای اتومبیل نشسته بودم برای اینکه به چوبهای اطراف اتومبیل بواسطه سرعت و انحرافات اتومبیل نخورم و یا پرت نشوم دستهای خود را به دو چوب قوی کنار اتومبیل محکم نگاهداشته بودم و از قوت طبیعت که در موقع ضرورت پیدا میشود تعجب نمیکردم و با این حال چون گفته شد بهوادی حقیق رسیده ایم و باید محرم شویم بیرون آوردن لباس احرام کار مشکلی بود.

در حال قبل از نصف شب به عرفات رسیدیم و وقت اضطراری را درک کردیم ولی میبایست قبل از هید که فردا بود در حرم مکه یعنی دور کعبه طواف و سعی بجا آوریم یعنی عمره تمتع کنیم لذا با آن حال خستگی شوفر را بهول راضی کردیم که ما را شبانه به مسجدالحرام بفرستد و رفتیم اعمال لازمه را بجا آوردیم و برگشتیم در مشعرالحرام یکی دو ساعت ماندیم تا صبح شد و روز به منی برای قربانی و اعمال دیگر رفتیم و بعد از سه روز که به مکه برگشتیم و لباس احرام کندیم من چون لباس عوضی نداشتم و در چمدان مفقود شده بود من رقم بازار و یکی دودست پیراهن و زیرجامه خریدم و رقم تلگرافخانه و پستخانه که به تهران و نجف تلگراف کنم و از سلامتی خود به کسان خود اطلاع بدهم و دو پاکت هم به پستخانه دادم و رقم منزل.

ذکر مسیر بازگشت از مدینه به عراق در همان سفر حج و تدبیرات صدرالأشراف

باری اگرچه بواسطه شکایت حجاج ایرانی بتوسط من و آقای ظهیر- الاسلام به امیرفصل نایب السلطنه پادشاه که در مکه بود دستور داده بود قدری راه را اصلاح کنند ولی چون که قافله قبل از ما رفته بود راه را اتومبیل مابطوری خراب کرده بود که قابل عبور نبود و شوفرها ناچار بودند از طرف راست یا چپ خطوط اتومبیلهای گذشته بروند .

باید دانست راه که من میگویم نه يك جاده معین کم عرض است بلکه در بیابان وسیع اتومبیلها فقط جهت را منظور داشتند و چه بسا يك فرسنگ و دو فرسنگ فاصله خطوط عبور اتومبیل بود یعنی از طرفی میرفتند که اتومبیل قبل از آن نرفته و رمل زیروروشده باشد و بعلاوه اشکال راه، عیبی در اتومبیل مایدا شده بود که اگر سرعت میرفت آب اتومبیل جوش میکرد و لاستیک مینرکید و آب فوران میکرد در حالیکه در رمل باید به سرعت رفت آب هم که در این بیابان نایاب است و جز در سه نقطه چاههای بین راه آب نداشت. یکی مابین مدینه و حائل و یکی در خود حائل و یکی چاه معروف به رتبه و جهت اینکه چاههای دیگر بین راه آب نداشت آن بود که میگفتند دو سال است در صحرای حجاز باران نیامده و چاهها خشک شده . مشکل دیگر آن بود که دولت سعودی ملتزم است با هر وسیله حجاج را در

وقت رفتن به حج مساعدت کند و با اتومبیل‌های بزرگ که تهیه کرده و اماندگان را به‌مکه برساند ولی برای مراجعت این مساعدت را ندارد و از این گذشته معمولاً در موقع رفتن اتومبیل‌های يك قافله بحالت جمعی حرکت میکرد و همه بایکدیگر تعاون میکردند ولی در مراجعت به تفرقه و پس و پیش میرفتند و هر کس بفکر خود بود یعنی روز و انفسا کسی جز بفکر خود نبود. اتومبیلها باید از مدینه تا حائل و از حائل تا نجف بنزین همراه داشته باشند و برای دوسه روز هم آب همراه ببرند که بر سنگینی اتومبیل میافزاید.

خلاصه ما بواسطه جوش آمدن آب اتومبیل و خارج شدن آن و توقف در راه برای رسیدن اتومبیل یا اتومبیل یا اتوبوس که قدری آب برای اتومبیل گدائی کنیم تدریجاً عقب ماندیم. آب خوراکی هم نداریم. لیمو و پرتقال هم که در مدینه برای راه خریده بودیم تمام شده بود. آب طبخ غذا هم نداشتیم و به نان خشك قناعت میکردیم و این ماجرا برای هر روز ما بود تا روزی رسیدیم به چند نفر اشخاص محترم از حجاج که اتومبیل آنها معیوب شده و در راه مانده بودند و همه بیحال روی تپه‌های خود که فرش کرده بودند افتاده بودند. ما ایستادیم و پرسیدیم چه میخواهید؟ گفتند آب و غذا نداریم و پنج روز است در این نقطه مانده و انتظار داریم اتومبیل‌های معیوب تعمیر شود. گفتیم ما نان خشك داریم. گفتند اگر نان بخوریم تشنه میشویم و آب نیست. ما حالت خود را فراموش کردیم و چون کمکی از ما بآنها مقدور نبود گذشتیم.

بعد از یک ساعت راه، اتومبیل ما هم چون آب نداشت ایستاد و چند ساعت توقف کردیم اتومبیلی از عقب نرسید که شاید بتوانیم آبی تحصیل کنیم. شو فرما پیاده به یمن و یسار میرفت شاید در خطوط راه به اتومبیلی برخورد و آبی بدست بیاورد و آنقدر رفت تا از نظر ما ناپدید شد و بعد از ساعتی از دور نمایان شد که می‌دوید و کاسه‌ای بزرگی از آب در دست او بود در اتومبیل ریخت و خواست آتش کند

که برود عربی که در عقب او میدوید باخنجر برهنه رسید و به شوفرها حمله کرد و فحش میداد که تو آب دزدیده‌ای. شوفرها ناچار برای مدافعه حاضر شدند و چند قدم مانده بود که بیکدیگر برسند. سه اتومبیل سواری از راه رسید.

شوفرها همه پیاده شدند جلو آن عرب را گرفتند و او هر قدر کوشش کرد که خود را بحریف برساند نتوانست و بحالت خستگی مفرط افتاد تا مدتی که شوفرها او را با نصیحت ملایم کردند و چون دید نمیتواند بر حریف غالب شود ناچار آرام شد و به ما که در اتومبیل نشسته بودیم گفت من گرسنه‌ام آیا نان دارید؟ ما از این درخواست او خوشوقت شده قدری نان خشک که هیچ دندانی قادر به خورد کردن آن نبود باو دادیم و مانند آنکه مائده بهشتی یافته با نهایت لذت خورد تا سیر شد و بشو فرما گفت ملعون حالا از آن آب که از من دزدیده‌ای بده بخورم. شوفر ما ظرفی را از آب داخل اتومبیل با لوله لاستیکی آلوده به بنزین مکید و باو داد، خورد و شکر خدا کرد.

در حجاز که مذهب رسمی وهابی است سیگار حرام است ولی مثل مشروب که بعضی در خفیه میخورند سیگار هم میکشند. عرب مهاجم از ما پرسید سیگار دارید؟ من يك جعبه سیگار گرگان پنجاه عددی باو دادم کبریت خواست يك قوطی کبریت هم دادم بقدری خوشحال شد که وصف نداشت و گفت برای احسانی که شما بمن کردید من شو فر شما را بخشیدم ولی حرکت نکنید تا من برگردم و مثل آهو بطرفی که آمده بود دوید. ما خواستیم حرکت کنیم شو فر ما گفت باو وعده کردید بمانید تا او برگردد و خلف وعده نزد این اعراب بیابانی گناه است. ما مانند هم فاصله نیم ساعت برگشت و يك حلب بنزین پس از آب آورد و بما داد و گفت هر قدر حاجت دارید بردارید.

من از او پرسیدم که این آب را از کجا آورده‌ای؟ گفت از چاه رتبه. گفتیم مگر آن چاه نزدیک است؟ گفت بیست و چهار کیلومتر راه است. من از سماجت و

سقاوت اوتعجب کردم و شرح حال او را پرسیدم معلوم شد شوهر کامیون دولتی است که بنزین بار داشته و کامیون او عیب کرده و در راه مانده است تا کامیون دیگر برسد آنرا اصلاح کند و آبی که شوهر ما از او دزدیده بود از کامیون او بوده و او برای آوردن آب به چاه رتبه رفته يك حلب آب تا اینجا آورده و در آن نزدیکی ملتفت شده که یکی آب از کامیون او میبرد. ما قدری دیگران خشک بساودادیم و من باو گفتم مگر آن بشما نمیدهند؟ گفت جیره ما برنج است و نان در این صحرا نیست. سالی يك نوبت که به مسافرت حج تصادف کنیم چشم ما به نان میافتد.

اگر چه شاید آن سفر برای من زیاد بود ولی دو چیز برای من بهترین غنیمت آن سفر بود. یکی آنکه در اغلب اوقات چه پیش آمدهای راه که با اختصار ذکر شد و چه بهبودی حال من از ناخوشی سخت در مدینه فرج بعد از شدت و امید بعد از یأس را مشاهده و به فضل خدا این تعالی معتقدتر شدم و یکی آنکه قدرتان و نعمتهای فراوان و آبهای گوارای ایران را خصوص بعد از دیدن آب چاه رتبه که حالا وصف آنرا مینویسم بهتر میدانم و آن منظره ها از صفحه خیال من محو نمی شود.

از آنجا حرکت کردیم و به فاصله يك ساعت به چاه رتبه رسیدیم و برای اصلاح اتومبیل هیجده ساعت در نزديك آن چاه توقف کردیم، آب خوردیم و غذا پختیم و تظهير كردیم و دست و صورت شستیم. اما چه آبی؟ آب این چاه بقدری آلوده به پشگل شتر و گوسفند است که مایکدغه با پارچه صاف میگردیم. دودغه ما با پارچه نازك اجزاء پشگل را از آن جدا میگردیم. با اینحال قابل خوردن نبود و در ظرف چند ساعت می گذاشتیم تا ته نشین شود معذلك آب زرد مخلوط به شیره پشگل بود ولی برای ما لذیذتر از آب قنوات خوب تهران بود و راست بگویم آب حیات بود.

اما وصف چاه رتبه ما در هیجده ساعت که در نزديك چاه چادر زده و

بطور اتصال شب تا صبح و صبح تا شب آب از چاه میکشیدند نه برای احشام و اغنام و همیشه شترهای زیاد و گوسفند در اطراف چاه منتظر بودند که حوض‌های چرخ‌ی را که روی چهار پایه قرار داده بودند پر کنند و شتران و گوسفندان بیایند سر حوضچه‌ها آب بخورند. شترها و گوسفندها که متعلق به عشایر اطراف بود بواسطه عادت نهایت نظم را مراعات داشتند. شتر و گوسفند يك عشیره که جلوتر صف بسته بودند چهار شتر سر صف می‌آمدند سرداخل حوضچه کرده آب می‌خوردند تا تمام شتران که سیراب میشدند گوسفندان می‌آمدند و هر چند گوسفند که حوضچه گنجایش سر آنها را داشت آب خورده میرفتند در جای خود توقف میکردند تا شتران و گوسفندان عشیره تمام میشد آنوقت شتر و گوسفند عشیره دیگر که عقب آنها بودند می‌آمدند بهمین ترتیب آب می‌خوردند شتر بانان اتصالاً آب از چاه میکشیدند و در حوضچه‌ها میریختند و طرز کشیدن آب از چاه اینطور بود دهنه چاه سه متر قطر آن بود و از دو طرف مقابل هم‌با شتر آب میکشیدند با طناب سیمی که دلو خیلی بزرگی بر آن بسته و روی قرقره پائین میرفت و بالا می‌آمد و در هر طرف دیگر با طناب سیمی در لوله‌های کوچک بنوسط آدم آب کشیده میشد و دائما چهار دلو بزرگ و کوچک آب از چاه بیرون می‌آمد.

من فاصله مسافتی را که شتر آب کش در ذهاب و ایاب می‌پیمود مسافت کردم هفتاد ذرع تمام بود. از آب کش‌ها پرسیدم همیشه عمق آب اینقدر است یعنی هفتاد متر است گفتند امسال چون بارندگی در صحرا نشده اینطور است و در سالهایی که باران میبارد عمق چاه خیلی زیادتر است زیرا با این همه آب که از آن خارج میشود باز برای آب شرب آن عشایر و احشام آنها کفایت می‌کند - من از تاریخ حفر چاه پرسیدم کسی نمیدانست و شاید از چاه‌هایی باشد که زبیده زن هارون الرشید خلیفه عباسی در آن راه حفر کرده است و عجب است با نبودن تلمبه و اسباب حفر در آن تاریخ اینطور چاه‌ها حفر شده است. دیگر واقعه قابل ذکر در آن

راه ندارم جز آنکه نزدیک بخاک عراق که رسیدیم در همان نقطه که کامیون حامل عده حجاج شکسته و چمدان من در آن بود شو فرما توقف کرد و رفت چمدان مرا که بالای کامیون بسته بود آورد بدون آنکه دست خورده باشد در صورتی که درست یکماه ونیم از آن گذشته بود.

امنیت بی نظیر در خاک حجاز

این مطلب راستی عجیب است در صحرائی که مال و جان مسافر در خطر بود امنیت باین درجه است که دریابان هیچکس بمالی که از او نیست دست دراز نمی کند. حقیقتاً هر قدر انسان فکر کند تعجب او بیشتر میشود و بفکر آن می افتد که چه عواملی موجب شده است که يك جمعیت عرب وحشی خونخوار که سالیان دراز هادوت بنارت و خونریزی کرده و معاش آنها از این راه تأمین میشده و بخصوص نسبت پایدانی شیعہ که از طرفی آنها را از افضی و جان و مال آنها را برای خود مباح میدانند و از طرفی حجم هستند که عرب حرمتی برای آنها قائل نبوده در مدت کم اینطور تربیت میشود که بیک چمدان روی کامیون شکسته در صحرائی که احدی نیست و گاهی عبور از آنجا میشود با وجود فقر و فلاکت مردم آن صحرا خیال آن نمی کنند که بردارند و بروند.

البته این امنیت را تربیت دینی و وجدانی ایجاد نکرده زیرا آن مردم هر چند مسلمان و متعصب در اسلامیت هستند ولی از اخلاق و معنویت دین اسلام که معنی انسانیت است عاری هستند و خوی بهیمیت و سبعیت جاهلیت بعد کمال در آن جمعیت موجود است پس جز سطوت حکومت و اجراء مجازات بطور شدت و بی رحمی سبب این امنیت نبوده و نیست و شاید بلکه البته در جلوگیری از دزدی و غارت و تجاوز بمال دیگری از حد متعارف و تعلیمات شرع اسلام تجاوز شده زیرا

خوی بد جز به عکس العمل شدید از نهاد مردم بددور نمیشود چنانکه شنیدم وقتی کیسه زردچوبه از مسافری بزمین افتاده هری پابرهنه خود را بآن زده که بداند در کیسه چیست وبعد از آن مأمورین دولتی را که موظف به برداشتن و بردن گمشده مسافرین بمحل نمایش هستند خبر کرده و چون پنجه پای عرب زرد بوده حکومت پنجه پای او را قطع کرده که چرا باین اندازه تصرف بمال گمشده کرده است.

و نیز در مدینه در سفر چهار سال قبل که با سمت رسمی امارت حاج رفته بودم شنیدم یکی از اهل مدینه بامیر مدینه شکایت کرده بود که یکی از اعراب بدوی در بیابان پول او را بزور گرفته و پس از آنکه با یکدیگر گلاویز شده اند عرب بدوی سر شخص مدنی را شکسته و بر او غلبه کرده است. امیر مدینه عده ای از مردان بادیه نشین آن ناحیه را احضار کرده و همه منکر این عمل بوده اند. عارض مدنی یکی از آن جماعت را نشان داده که این شخص سر مرا شکست و پول مرا گرفت و آن شخص منکر بوده و چون در صورت او آثار خراشیدگی بوده امیراز او پرسیده این خراش در صورت تو چیست؟ گفته است با کسی نزاع کردم پرسید با که نزاع کردی؟ بدوی معطل ماند امیر مدینه شمشیر کشیده و بدست خود بدوی را کشته.

این رویه اگرچه مطابق احکام و قوانین شرع اسلام نیست ولی انصاف این است که مردم آن صحرا را جز با شدت و قساوت نمی توان ادب کرد چنانکه در سال ۱۳۲۷ که من با سمت امیر حاج بمکه مشرف شدم وقتی در جده بودم يك روز رئیس تشریفات پادشاه ابن السعود بمن تلفن کرد که پادشاه مایل است شما را ملاقات کند و فلان ساعت منتظر شماست. من در ساعت مقرر رفته پادشاه گفت میل داشتم باشما دوستانه صحبت کنم وبعد از سؤالاتی که از اوضاع ایران و صفات و رفتار اهل حضرت محمد رضا شاه از من کرد و جوابهایی مناسب باو دادم گفت می خواهم برادرانه صحبتی با شما بکنم و آن این است که پشت سر من می گویند

ابن السعود مالیات حج از حجاج می گیرد در صورتی که حج فریضة دینی است و همه مسلمین حق دارند آزادانه برای حج بیایند من حالا علت آنرا بشما می گویم.

من وقتی بر این صحرا مسلط شدم که شغل مردم این صحرا جز راهزنی و غارت و آدم کشی نبود و من آنقدر از این اشقیاکشتم که رمقی برای آنها باقی نماند ولیکن از آنها بقایائی مانده یعنی زن و بچه و اشخاص ضعیف مانده اند و اینها وسیله معاش ندارند چه آنکه در این صحرا فلاح نیست صنعت نیست و شغلی که سابقاً در اینجا دایر بوده کرایه کشی با شتر بوده و حالا اتومبیل این شغل را هم موقوف کرده و من باید بآنها معاش بدهم و روزی هفتاد هزار ریال برای من خرج از بیت المال داده میشود (قیمت ریال نقره سعودی در آنروز دویست و دو تومان پول ایران بود) و من برای امنیت حجاج ناچارم این پول (رسوم حج) را از حجاج بگیرم. من روز چهاردهم محرم سال ۱۳۶۱ قمری به نجف رسیدم خانواده و کسان من بکربلا رفته بودند من بعد از زیارت عتبه مقدسه بکربلا رفتم و بیدیدار کسان خود نایل شدم ولی بطوری ضعیف و نحیف شده بودم که اول ملاقات مرا شناختند و باقی زمستان را برای بهبودی مزاج در عتبات مقدسه عراق توقف کردم تا بعد از عید نوروز سال ۱۳۲۱ شمسی بتهران مراجعت کردم.

توضیح: در ضمن سطور صفحه قبل؛ از خاطرات فوق (که مربوط به سفر حج ۱۳۲۰ ش صداالأشراف است) در موضوع سختگیری حاکم عربستان بر اعراب بدوی؛ برای منع تعدیات ایشان؛ دوبار اشاره به خاطراتی مربوط به سفر امیرالحاج رفتن {۱۳۲۷ ش} خود نموده است، که یکبار تاریخ آنرا ذکر کرده، و یکبار تعبیر کرده (چهار سال قبل ...)، و این یعنی که خاطرات سفر ۱۳۲۰ ش را همان سال یا فوراً بعد سفر حج ننوشته، و نوشتن خاطرات آن سفر و کتاب خاطرات چهار سال بعد از سفر امیرالحاجی او {۱۳۲۷ ش} یعنی در سال ۱۳۳۱ ش بوده است.

مشکلات حجاج ایرانی سال ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ ش (۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ ق)

در مراسلات دولتی عربستان و ایران اشاره ای به مشکلات حجاج ایرانی و اقدامات دولت عربستان برای نجات آنها شده است، از جمله در نامه وزارت امور خارجه کشور عربی سعودی به سفارت ایران در بغداد و نیز سفارت ایران در مصر؛ در پاسخ به اعتراض وزارت خارجه ایران (در موضوع اعدام حاجی ایرانی)، مسافرت حجاج ایرانی (در ۱۳۶۱ ق = ۱۳۲۱ ش و سال بعد آن) با اتوبوسهای ضعیف و کهنه؛ و گرفتار مشکلات شدن در راه به سرحد مرگ؛ و مساعدت دولت سعودی به آنها را گزارش؛ و هشدار داده بود که اگر رعایت نشود؛ و مشکلی برای حجاج ایرانی رخ دهد؛ دولت سعودی دیگر مسؤولیتی ندارد، و لی باز هم امسال وقتی حجاج ایرانی با وسایل نقلیه نامناسب آمدند و در مشکلات افتادند عربستان از مساعدت دریغ نکرده است، عربستان اینطور نوشت: سفارت ایران در مصر، دولت عربی سعودی امسال (۱۳۶۲ ق = ۱۳۲۲ ش) بیش از هر سال به حجاج ایرانی کمک نمود، این کمک که مافوق طاقت ما بود، در نتیجه آمدن حجاج ایرانی با چنین اتومبیل هایی که برای حمل و نقل آن ها از خارج به این کشور مناسب نبود، سبب شد که به توزیع خواربار داخلی کشور صدمه وارد آید، چه پس از ورود آن ها به این کشور و خرابی اتومبیل ها در صحرا و تنگی وقت (برای رسیدن به ایام حج)؛ دولت عربی سعودی، اتومبیل های حمل و نقل مواد خواربار داخلی خود را، به حمل و نقل حجاج ایرانی اختصاص داد و آن ها را از مرگ حتمی نجات داد. در این جا لازم می داند نظر دولت ایران را به این نکته متوجه سازد که دولت، برای اثبات حسن نیت و دوراندیشی خود به وسیله سفارت ایران در بغداد، به تاریخ چهارم شعبان ۱۳۶۱ ق نظر دولت ایران را متوجه این امر نمود، و لزوم توجه و اهتمام به اتومبیل های حجاج را گوشزد نموده، گفت که: اگر خطرهایی برای حجاج پیش بیاید، دولت عربی سعودی خود را مسؤول نمی داند، زیرا که کمک به آن ها از حیث اقتدار آن خارج است، ولی با تمام این ها دولت ایران به این موضوع اهمیتی نداد و در نتیجه دولت عربی سعودی (امسال ۱۳۲۲ ش هم) اتباع ایران را از مرگ نجات داد.

شرح بیشتر در شرح فاجعه اعدام حاجی ایرانی در سال ۱۳۲۲ ش خواهد آمد.

گزارش برخی مشکلات و شرایط حجاج ایرانی در سال ۱۳۲۲ ش

❖ از زبان شخص همراه مرحوم آیت الله شیخ غلامرضا یزدی: در نیمه دوم سال ۱۳۲۲ ش، حاج شیخ (غلامرضا یزدی) به همراه همسرش بی بی زهرا؛ و فرزندش شیخ محمد و همسر او بی بی صاحب؛ و خانواده حاج محمد کهدوی راهی سفر مکه شدند. برگزاری مراسم آن سال مصادف بود با یکی از تلخ ترین روزهای تاریخی برای حجاج بیت الله الحرام؛ روزی که ابوطالب اردکانی (یزدی) در حین برگزاری مناسک حج و دگرگونی حالت جسمانی دچار تهوع شد و کارگزاران دولت سعودی او را به (اتهام) گناه توهین به خانه خدا، دستگیر و سپس گردن زدند. حاج محمد آقا، پسر آیت الله حاج آقا حسین قمی، که برای هر کاری از حاج شیخ کسب تکلیف می کرد، به ایشان مراجعه کرد که درباره قتل ابوطالب چه کنیم؟ حاج شیخ گفت: فعلاً نباید کاری کرد؛ مگر دیروز ندیدی که در عرفات، مسلسل ها را برای ما آماده کرده بودند! از سویی ما قاجاقی آمده ایم و باید ببینیم آقا سید ابوالحسن اصفهانی چه می گویند؟ پس دویست ریال به محمد آقا قمی داد که برود کسی را بیابد تا گردن ابوطالب اردکانی را به بدنش بخیه کنند و سپس او را دفن نمایند. (که ظاهراً نیاز به خرج کردن آن مبلغ نمی شود با برخورد محکم روحانی به نام شیخ علی اصغر طهرانی؛ از دادن وجه معاف شده، و این روحانی هم خودش تبرعا وی را غسل و دفن می کند). مسافران پس از سفر بیست روزه به مکه، هنگامی که قصد بازگشت داشتند، باخبر شدند آن شرکت مسافربری، که با آن به مکه آمده بودند و متعلق به عبدالرزاق شامی بود، ورشکست شده است، از این روی وسیله شدند و به ناچار حاج شیخ و همراهان به مدینه رفتند. (تندیس پارسایی، ص ۷۹ و ۸۰).

توضیح: شرح فوق در سایت و منابع بعثه حج رهبری حکومت ایران؛ با اینکه از کتاب تندیس پارسایی (در احوالات مرحوم آیت الله حاج شیخ غلامرضا یزدی) نقل شده، اما به غلط تیتراژ زده که مطلب فوق از خاطرات سفر مرحوم حاج شیخ علی نخودکی فرزند مرحوم آیت الله شیخ حسنعلی نخودکی است، و معلوم نیست این نسبت به غلط را از کجا آورده؟! با اینکه کتاب منبع معروف و صریح در احوالات آیت الله شیخ غلامرضا یزدی است.

و تعبیر حاج شیخ هم که در سرتاسر این کتاب ذکر می شود؛ مقصود آیت الله حاج شیخ غلامرضایزدی است، و ایشان بوده که در سال اعدام حاجی ابوطالب یزدی در مکه؛ به حج مشرف شده بوده اند.

علاوه بر اینها مرحوم آیت الله شیخ حسنعلی نخودکی در سال ۱۳۱۹ ق به حج مشرف شده اند، از شیراز به بوشهر رفته و با کشتی از طریق دریا به جده سفر کرده و از جده پیاده به مدینه مشرف شده و بعد از زیارت مدینه هم احرام عمره تمتع بسته و پیاده به مکه رفته اند، و در آن سال هم در حج با مرحوم آیت الله شیخ فضل الله نوری (شهید ۱۳۲۷ ق) و عالم ربانی مرحوم حاج شیخ محمد جواد بید آبادی که در التزام یکدیگر سفر می کرده؛ هم مشرف بوده، و با ایشان ملاقات نموده اند.

ذکر مرحوم حاج شیخ نخودکی در سال حج (۱۳۶۲ ق = ۱۳۲۲ ش) و اعدام ابوطالب یزدی؛ وجهی نداشته؛ چون مرحوم آیت الله شیخ حسنعلی نخودکی در ۱۳۶۱ ق = ۱۳۲۱ ش وفات کرده، و در سال اعدام حاجی مذکور زنده نبودند.

ظاهراً محقق سایت بعثه حج؛ عنوان حاج شیخ را منحصر در "مرحوم آیت الله شیخ حسنعلی نخودکی" می دانسته، که با توجه به وفات آن مرحوم در سال قبل؛ ناچار شده از خودش؛ آنرا به شیخ علی نخودکی ویرایش کرده؛ و تیتراژ دهد، در حالیکه این عنوان و خاطره این سال هم بر فرزند مرحوم شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی مشهور؛ قابل تطبیق نیست؛ چه اینکه فرزندشان شیخ علی هم در این سال (اعدام حاجی ابوطالب یزدی) ۱۴ ساله بوده، و فرض اینکه قبلش ازدواج کرده و فرزنددار شده و در این سفر با فرزندش مشرف شده؛ بسیار بعید است، و بسیار بعیدتر آنکه فرزندش بر فرض وجود و بودن در حج؛ شیرخوار بوده! و به او شیخ نمی گفتند، کما اینکه عیالش بر فرض وجود؛ نوجوانی بوده، و اطلاق بی بی (که بر بانوان سالمند سیده می شود) نیز بی معنی است.

و جا داشت تدوین کننده سایت بعثه حج که قاعدتاً توسط سایرین جمع آوری شده؛ نگاهی به جلد کتاب منبع (تندیس پارسایی) می کرد و می دید که روی جلد این کتاب با خط درشت نوشته است: {در احوالات مرحوم آیت الله حاج شیخ غلامرضا یزدی}! و به زحمت تعبیر و تاویل غلط نمی افتاد.

توضیح درباره جنایت گردن زدن حاجی ابوطالب یزدی

در سال ۱۳۲۰ش به علت اشغال ایران و جنگ جهانی و ناامنی راه‌ها، دولت ایران رفتن به حج را برای ایرانیان ممنوع اعلام کرد. با این وجود برخی از مردم پنهانی در حج حضور داشتند.

در سال ۱۳۲۲ش ماجرای روی داد که منجر به قطع رابطه سیاسی بین دو کشور ایران و عربستان شد و آن اعدام یکی از حجاج ایرانی به نام میرزا ابوطالب مدنی افخمی اردکانی یزدی در ملا عام بود.

در آن زمان سفارت ایران در حجاز تعطیل بوده، و کشور مصر به عنوان حافظ منافع ایران تعیین شده بود. سفارت ایران در مصر، پس از بازگشت حاجیان توسط یکی از رجال دولت ایران (آقای سیدباقر کاظمی^۱) که از مصر به عربستان رفته و در مراسم حج حضور داشته، از این حادثه جانگداز اعدام حاجی ایرانی مطلع شده، و سفیر گزارش مبسوطی به این شرح تهیه و به تهران مخابره کرده، در اینجا مناسب است که ابتدا این گزارش رسمی (که مختصراً درباره حج ایرانیان در این دوسه سال، و شرح مبسوط ماجرا و برخی امور جانبی مرتبط به آن واقعه و حج آن سال را ارائه می‌کند) ملاحظه شود، که نکات متعددی از فضای بین دولتمند و مشکلات حجاج ایرانی را دارد:

گزارش سفیر وقت ایران در مصر (محمود جم = محمودخان مدیرالممالک):
شماره سند: ۷۷، ح، ۱۶۴. تاریخ ۳۰ / ۹ / ۱۳۲۲ش: مطابق دستور تلگرافی وزارت امور خارجه، چون نظر به مشکلاتی که برای مسافرت حج پیش بینی می‌شد، دولت از دادن اجازه مسافرت به حجاج ایرانی خودداری نمود، اینجانب به حجاز مسافرت ننموده، کسی را هم از طرف سفارت برای رسیدگی به وضعیت حجاج اعزام نداشته، و برای عده‌ای از حجاج ایرانی که تصور می‌رفت به آنجا بروند از دولت مصر تقاضا شد، حفظ منافع اتباع ایرانی را در موسم حج سال جاری در حجاز قبول نمایند، تلگرافاً و کتباً نیز

(۱) سیدباقر کاظمی در سه دوره وزیر خارجه ایران بوده است: ۱- شهریور ۱۳۱۲ تا اسفند

۱۳۱۴، ۲- از بهمن ۱۳۲۶ تا اسفند ۱۳۲۶، ۳- از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا تیرماه ۱۳۳۱.

گزارش این امر به آگهی اولیای امور رسیده است. سال گذشته (۱۳۲۱ ش) با وجود منع مسافرت حجاج، به طوری که در گزارش سفارت مصر در جدّه نیز به عرض رسیده، در حدود يك هزار و ششصد نفر حاجی ایرانی به حجاز رفته بودند، امسال نیز مانند سال گذشته، عدّه زیادی از ایرانیان به طور قاچاق از راه کویت یا از ایرانیانی که برای زیارت عتبات آمده بودند، از راه نجف به حجاز مسافرت نمودند. از قرار معلوم عدّه آنهایی که به قصد حجّ حرکت کرده بودند، در حدود شش هزار نفر بوده، که در حدود دو هزار نفر از آنها در نتیجه نبودن وسائل مسافرت، (از میان راه) ناچار از مراجعت شده، و در حدود چهار هزار نفر آنها با هزار سختی و بدبختی، خود را به حجاز رسانیده اند، و در حدود ۱۲۰ نفر یا عدّه بیشتری از آنها نیز مانند سال ۱۳۲۰ ش = ۱۳۶۰ ق هجری به موقع به حجاز نرسیده و از درك حجّ محروم ماندند.

امسال علاوه بر این بدبختی ها که نصیب حجاج شده اتفاقات ناگوار بسیاری در آنجا رخ داده، که منتهی به قتل يك نفر از حجاج ایرانی گردیده است، و چون سفارت مصر (در عربستان) که حافظ منافع اتباع ایرانی است، در این باب به این سفارت خبری نداده، و حجاج تا کنون نرسیده بودند، سفارت از این موضوع بی اطلاع بود، تا اینکه جناب آقای سیدباقر کاظمی که از راه مصر به حجّ مشرف شده بودند، دیروز (سه شنبه ۲۹ آذرماه ۱۳۲۲) با اولین کشتی حجاج مراجعت فرمودند. شرح این اتفاقات را دادند که خلاصه اظهارات ایشان در زیر به آگهی اولیای امور می رسد:

سیدباقر کاظمی: در اوایل ایّام حجّ که هنوز حجاجی که به حجاز رسیده بودند، زیاد نبود، شنیده شد تلگرافی از عراق رسیده است دایر بر اینکه در حدود پنج هزار حاجی ایرانی در راه هستند. چون دولت شاهنشاهی اجازه مسافرت به حجاج ایرانی نداده بود، تصوّر نمی رفت عدّه ای به این زیادی توانسته باشند به طور قاچاق از ایران خارج شده باشند، لذا در ابتدا گمان کردیم در شماره اشتباه شده، یا خبر به گلی بی اساس است، ولی طولی نکشید که معلوم شد حدود شش هزار نفر ایرانی که عدّه زیادی از آنها به طور قاچاق از مرز ایران خارج شده اند و به کویت رفته اند، و عدّه دیگری که به عنوان زیارت عتبات به عراق آمده بودند، و از آنجا قصد حجّ نموده اند، به سمت حجاز حرکت کرده اند، و دو هزار نفر از آنها در نتیجه نبودن وسیله

مسافرت؛ ناچار از بازگشت شده، و در حدود چهار هزار نفر آنها به حجاز آمدند، که از این عده در حدود ۱۲۰ نفر یا عده بیشتری؛ به موقع نرسیده و به درك حج موفق نشدند.

نظر به اختلاف رؤیت هلال ذی حجّه، امسال نیز مانند غالب سال ها راجع به عید اختلاف بود، در ایران، افغانستان و عراق و سوریه و حتّی مصر روز چهارشنبه عید بود، و تنها در حجاز روز سه شنبه را عید گرفتند، سایرین مطابق افق محلّ و شهادت شهود رؤیت هلال، مانند خود اهالی کشور عربی سعودی اوّل ماه را مطابق محلّ قبول کردند، ولی ایرانیان و عده ای از شیعیان عراقی، چون هلال را ندیده بودند شهادت شهود سعودی را قبول نداشتند. با اینجانب (جناب آقای کاظمی) و سیدباقر بلاط (رییس تشریفات دربار عراق) و عبدالهادی چلبی از اعیان شیعیان عراق صحبت نمودند اقدامی شود [تا] اجازه دهند دو موقف باشد؛ یعنی پس از وقوف عرفات که مطابق محلّ روز دوشنبه نهم ذی حجّه بود روز سه شنبه را هم به حساب شیعیان نهم ذی حجّه بود مجدّدًا در عرفات وقوف کنند. به آنها اظهار نمودیم که این موضوع عملی نیست، سابقه هم دارد، در سالهایی که اختلاف در رؤیت هلال بود هیچ وقت دولت عربی اجازه تعدّد موقف را نداده، بلکه این امر را موجب ایجاد اختلاف و شقاق بین مسلمین می داند، و آن را شرعًا جایز ندانسته، بلکه تقاضا کنندگان این امر را مخالف وحدت مسلمین تشخیص داده؛ سخت مجازات خواهند نمود، و چون خود آنها نیز وقوف عرفات را رکن حج می دانند، سعی دارند وقوف آنها صحیح باشد، و به طوری که خود ملک ابن سعود اظهار می داشت، اشخاص تیزیّنی را مأمور رؤیت هلال می کنند، و در شهرهای مختلف نجد در روز معین عده زیادی مترصد رؤیت هلال هستند، و تلگرافاتی از اطراف راجع به این موضوع می رسد، و قاضی شرع در شهادت شهود دقّت کافی به عمل می آورد؛ لذا با این سوابق، عدم قبول فتوای حاکم شرع را، مانند توهین خیلی شدیدی تلقّی خواهند نمود، و اصرار در این موضوع علاوه بر اینکه مفید فایده ای نیست، ممکن است برای حجاج شیعه خطراتی داشته باشد.

خوشبختانه حضرت آقای سیدابوالحسن اصفهانی هم آقای سیدابراهیم شبر را از طرف خود به حجاز اعزام فرموده بودند که در این قبیل اختلافات، نظر

حضرت آیه‌الله را به شیعیان ابلاغ نماید. ایشان را ملاقات نموده در این باب سخن به میان آوردم. اظهار نمود که حضرت آیه‌الله اصفهانی به ایشان دستور داده اند، در این قبیل اختلافات اگر در نتیجه این اختلاف؛ معلوم شود که تعدّد موقف ممکن است زیان یا خطری برای حجّاج شیعه ایجاد نماید؛ مطابق موقف محل عمل کنند و چون نظر حضرت آیه‌الله هم همین بود؛ قرار شد آقای سیدابراهیم شبّر امر ایشان را به حجّاج ابلاغ کنند.

اینجانب و آقایان دیگر نیز هر يك به نوبه خود این موضوع را به حجّاج حالی نمودیم و قرار شد امسال این موضوع را ابداً مطرح نکنند، که اختلاف بین سنی و شیعه رخ ندهد، و خطری متوجّه حجّاج ایرانی نگردد، ولی بعداً آگاهی یافتیم که عده ای از ایرانیان به زبان فارسی عریضه ای به ملک ابن سعود نوشته؛ تقاضا کرده اند که به آنها اجازه دهند روز چهارشنبه را هم که به حساب ایران نهم ذی حجّه و به حساب حجاز عید قربان بود؛ (علاوه و برای احتیاط) برای وقوف به عرفات بروند. ملک از این تقاضا سخت متغیّر شده و به رئیس شهربانی دستور داده بود، نویسندگان عریضه را گرفته، حبس نموده، سخت مجازات کند، و به قراری که رئیس شهربانی می گفت این موضوع را به طور مناسبی حل کرده بود.

اینجانب چون در میهمانخانه بانک مصر منزل داشتم، با حجّاج مصری مطابق محلّ به منا و عرفات رفته، مناسک حجّ را انجام دادم ولی معلوم شد که با تمام این مقدّمات؛ عده خیلی زیادی از حجّاج ایرانی و شیعیان عراقی، روز چهارشنبه را نیز که می بایستی همه به منا مراجعت کرده باشند به عرفات رفته اند، و رئیس اداره شهربانی حجاز اظهار می داشت که بعد از ظهر روز مزبور، ملک با کمال تنفر و خشم، به وسیله تلفن به او آگاهی داده بود که اطلاع پیدا کرده است: عده ای از حجّاج ایرانی به عرفات رفته اند، و دستور داده که فوراً به هر وسیله که شده آنها را بازگرداند و نامبرده با عده زیادی سرباز به آنجا رفته مشاهده نموده بود که مانند روز وقوف، عده خیلی زیادی در آنجا هستند، با زحمت زیاد آنها را راه انداخته بود، ولی آنها بدان اکتفا ننموده، به مشعرالحرام نیز رفتند، از آنجا هم با سختی فوق العاده آنها را به منا فرستاد، و به قراری که خودش مدعی بود، به ملک گفته بود این عده مخالفت با اجماع ننموده اند، و برای وقوف مجدّد به عرفات نرفته اند بلکه

نظر به نداشتن وسیله مجبوراً در عرفات مانده اند! در هر صورت این حرکت خیلی در ملك ابن سعود و رجال متعصب کشور عربی سعودی اثر بدی باقی گذاشته بود، و آن را به شکل توهین شدیدی تلقی نموده، کینه آنها را در دل گرفته به فکر انتقام بودند.

بعد از مراجعت حجاج از منا و پایان مناسک حج؛ شنیده شد، يك نفر از حجاج ایرانی را به عنوان اینکه حرم مطهر مکه معظمه را ملوث نموده؛ گرفته و بین صفا و مروه در مقابل اداره شهربانی گت بسته حاضر؛ و پس از قرائت حکمی او را با شمشیر سربریده اند، امیرالحاج مصر نیز مرا دیده، راجع به این موضوع بازجویی نموده می پرسید، این شخص از کدام دسته از شیعیان است؟! رفع اشتباه ایشان را نموده، تأکید کردم که هیچ عاقلی نباید به سخن عده ای جاهل و متعصب گوش بدهد، و این اتهامات باطل را باور کند؛ زیرا معقول نیست يك نفر مسلمان که روزی پنج دفعه به این خانه متوجه شده نماز می گزارد؛ و هزارها فرسنگ راه طی کرده، و جان خود را در این وقت سخت به خطر انداخته، برای ادای فریضه مذهبی که بر تمام مسلمانان واجب است به حج آمده چنین کاری نماید.

پس از انتشار خبر؛ بلافاصله در بین سنی ها عموماً و مصری ها خصوصاً بر علیه ایرانیان هیجان شدیدی برپا؛ و در چندین جا بین سنی ها و شیعه ها زد و خوردهایی رخ داد، و ممکن بود کار بالا کشیده؛ بلوایی برپا شود و خون صدها مردم بی گناه ریخته شود.

سراغ وزیر مختار (سفیر) مصر را که حافظ منافع اتباع ایران است؛ گرفتم، گفتند به جدّه رفته است، کنسول را خواستم ملاقات کنم ممکن نشد!! معلوم می شود در مکه بوده؛ و رو نشان نمی داد یا حقیقتاً نبوده.

بالآخره صبری ابوعلم پاشا وزیر دادگستری مصر را که در مهمانخانه بانك مصر منزل داشت؛ و با او سابقه آشنایی پیدا کرده؛ شب قبل راجع به اتحاد اسلام و رفع اختلافات موجوده بین مذاهب مختلف مسلمین صحبت هایی می کردیم؛ را ملاقات کرده؛ گفتم: مگر نشنیده اید يك نفر مسلمان را به چه تهمتی کشته اند؟ و مگر نمی دانید که بین سنی ها و شیعه ها زد و خوردهایی رخ داده؟ و ممکن است در نتیجه این تهمت باطل و بی اساس؛ خون عده زیادی از مسلمین ریخته شود؟ چاره ای باید کرد! گفتم: من که سمتی ندارم

چه می توانم بکنم؟ گفتم: من هم يك نفر حاجی مثل شما و دیگران هستم و سمت رسمی ندارم، ولی وظیفه مسلمانی من و شما این است که: از این بلوا و خونریزی، هر يك به سهم خود جلوگیری کنیم. به علاوه بین مصر و ایران روابط برادری و دوستی موجود است، و ایجاب می نماید ایرانیان و مصریان دست به دست هم داده؛ از وقوف يك چنین بلوایی جلوگیری کنند، از این گذشته؛ دولت مصر حافظ منافع اتباع ایران را قبول کرده، وزیر مختار به جدّه رفته، کنسول هم معلوم نیست کجاست؟ شما که يك نفر وزیر مصری هستید؛ باید اقدامی کنید! به اتفاق وزیر دادگستری مصر به اداره شهربانی رفته، رئیس شهربانی را ملاقات نمودیم، اظهار داشت وضعیت خیلی بد است. گفتم: شخصی به ناحق کشته شده، به جای خود، فعلاً باید از اتفاقات سوء دیگری جلوگیری کرد، نخست باید به مطوّفین شیعه دستور اکید بدهید که نگذارند حجاج شیعه از خانه های خود بیرون آیند، تا برای حفظ حیات آنها اقدامی به عمل آید. دیگر اینکه عدّه زیادی پاسبان و افسر فهمیده، به حرم و سایر جاهایی که محلّ اجتماع حجاج است بفرستید که از نزاع و اختلاف حجاج جلوگیری کنند، از ملك هم باید اجازه گرفت که حجاج ایرانی پیش از سایر حجاج به مدینه مسافرت نمایند. رئیس شهربانی مطابق تقاضای ما این اقدامات را پسندید.

اینجانب و عدّه ای دیگر از حجاج عراقی نیز این موضوع را به آگاهی سایر حجاج شیعه رسانیدیم، از قرار معلوم حاجی بدبختی که بی گناه و در نتیجه جهل و تعصب، مقتول شده؛ از اهالی یزد بوده، که با عیال خود به حج مشرف شده بوده است، و در حال طواف در نتیجه گرمی هوا و کسالت، حالت استفراغ به او دست می دهد، و برای اینکه قی او زمین را آلوده نکند، در دامن احرام خود استفراغ می کند، عدّه ای از حجاج احمق و متعصّب که غالباً مصری بوده اند، او را در این حال مشاهده می نمایند، و چون این امر بی اساس بین سنی ها شایع است که: شیعیان، حرم مکه و مدینه را متعمّداً ملوّث می کنند؛ به او حمله نموده، کتک سختی به او می زنند و دامن احرام از دست بی چاره رها شده، قی روی زمین حرم می ریزد، همان عدّه و عدّه ای دیگر بر علیه او شهادت داده، به تهمت اینکه "متعمّداً در حرم مکه تَعَوُّط نموده" او را محکوم به قتل می کنند، و به طوری که شرح آن در بالا گفته

شد، او را به قتل می‌رسانند، و چون با این وضعیت؛ ماندن در مکه در این محیط بدین [شکل] مورد نداشت، از رییس شهربانی خواستم فوراً وسائل حرکت مرا به جده فراهم نماید.

فردای روز مزبور به جده آمده، با اولین کشتی که از جده حرکت کرد، به مصر آمدم، و مسافرت از حجاز به طور تعرض (اعتراض) صورت گرفت، و با شیخ یوسف یاسین، منشی مخصوص ملك و فرماندار جده و سایر مأمورین دولت عربی سعودی خداحافظی ننمودم.

وزیر مختار مصر به گلی از این موضوع بی اطلاع بود، و اقدامی در این باب ننموده بود، به طوری که ملاحظه می‌فرمایند روش دولت عربی سعودی راجع به این شخص، مخالف با تمام قوانین و مقررات انسانیت بود، که يك نفر حاجی را به این نحو محاکمه مختصر محکوم و بدین طرز شنیع مقتول سازد.

معرفی شهید ایرانی و شرح واقعه اعدام او در حرم امن الهی

میرزا ابوطالب مدنی افخمی اردکانی یزدی فرزند حاج حسین مهر علی؛ جوانی (۲۲ ساله شناسنامه = ۲۵ ساله واقعی) کشاورز اهل اردکان بوده، که ۵ سال از ازدواجش می‌گذشت، در سال ۱۳۲۲ ش = ۱۳۶۲ ق به همراه همسرش؛ و حاجی غلام معصومی معروف به پهلوان؛ و حاجی قلی، به قصد زیارت خانه خدا از اردکان حرکت نمودند.

سفر حج ابوطالب: همسرش گفته: حتی چند روز قبل از حرکت هم نگران بوده است. هنگام بیرون رفتن از خانه (برای سفر) قرآن را باز کرده و آیه ای از قرآن برخورد که بیان کننده ماجرای حضرت یوسف علیه السلام بود، و ابوطالب با ناراحتی به همسر و دیگر بدرقه کنندگان گفت: من به سرنوشت (گرفتاریهای) یوسف دچار می‌شوم. اما بدرقه کنندگان به او دلداری داده می‌گفتند سفر حج سختی زیاد دارد و آیه قرآن نشان دهنده این سختی ها می‌باشد. و او با نگرانی منزل را ترك کرده است، و همراه کاروان هم نبوده، و با آنکه آنوقت ایرانیها برای رفتن حج؛ علاوه بر هواپیما و کشتی، غالباً سفر زمینی حج را با اتوبوس انجام می‌داده اند؛ اما اینها (بخاطر محدودیت مالی) با الاغ از اردکان تا خرمشهر آمده، و مبلغ ۵ هزار تومان هزینه سفرشان را که کلاً سکه پول خُرد (کمتر از ده ریالی بوده) بار الاغ کرده، و يك سر خورجین

الاغ شان پر شده بود، خلاصه از اردکان حرکت می کنند، و به خوزستان رفته، و از راه خرمشهر (بطور قاچاق) با قایق به کویت می روند، و از آنجا به عربستان؛ و از مسیر شنی با شتر به مکه می روند. و با تحمل سختی فراوان در روز دوم یا سوم ذی حجه به مکه مکرمه رسیدند.

انجام اعمال حج: و اعمال عمره تمتع را به جای می آورند، و اعمال را هم درست بلد نبودند، و از يك روحانی می پرسند، و سپس چند روزی در مکه می مانند، تا روز هشتم ذی حجه که به عرفات می روند، و اصولاً چون سواد نداشتند، چندان اطلاع دقیقی از مناسك نداشتند، و حتی حاجی قلی همسفر او هم به علت پیری درست نمی دانست که چند روزی در منی بوده.

علت حادثه: روز عید قربان پس از قربانی کردن، کله پاچه گوسفند را برداشته به همراه جگر و سیرابی آن پخته و می خورند، ابوطالب با اینکه جوان و پر قدرت بوده اما در وطنش هم هر گاه آبگوشت کله پاچه می خورده دچار ناراحتی می شده، و بالطبع ابوطالب که در اردکان از خوردن چنین غذائی مریض می شده؛ آنجا وضع بدتری پیدا می کند. از نقل همسر ابوطالب (که همسفرش در حج بوده) بر می آید که طبخ آن اجزاء قربانی را توسط قهوه خانه ای نزدیک حرم انجام شده و گفته: آنجا ناهار خوردیم که احتمالاً فاسد شده بود. خستگی فراوان و گرمی هوا هم در این اتفاق تأثیر داشت.

زمان این حادثه: احتمالاً روز دهم یا یازدهم بوده، زیرا حاجی قلی می گفت دو روز بیشتر در زندان نبوده و روز دوازدهم ذی حجه گردن او زده شده، (در اطلاعیه رسمی عربستان ۱۲ ذیحجه تاریخ بازداشت و در ۱۴ ذیحجه اعدام ابوطالب ذکر شده است، یکروز هم اختلاف تاریخ که سعودیها جلوتر بودند) بهر حال حاجی قلی می گفت، عصر بوده که برای طواف رفته بودیم و من طواف کرده و در حجر اسماعیل مشغول خواندن نماز بودم که ابوطالب در حالیکه ناراحت بود آمد و گفت من حالم خوب نیست بیا برویم منزل، و من گفتم اینجا بنشین تا من دو رکعت نماز بخوانم و سپس برویم منزل، او در کنار حجر اسماعیل نشست و من دو رکعت نماز خواندم و چون بلند شدم، ابوطالب که بی حال شده بود و کنترل هم از دستش بیرون رفته و حال وی به هم می خورد (بخاطر خوردن کله پاچه چنین حالتی به او دست داده است).

همسرش می گفت که استفراغ کرده، لذا احرامیش را جلو دهانش گرفته تا روی زمین نریزد. و برای این که زمین مسجد آلوده نشود، گوشه جامه احرام خود را مقابل دهان گرفت و در آن استفراغ کرد، عده ای از حجاج که برخی از آنها نیز مصری بودند؛ وقتی این حاجی ایرانی را با آن حال مشاهده می کنند- با توجه به پیشینه ذهنی برخی سنی ها که شایع کرده بودند شیعیان حرم مکه و مدینه را عمدًا ملوث می کنند- به وی حمله کرده، کتک سختی به او می زنند، او که اطراف احرامش را گرفته بود تا در مسجد نریزد. در این هنگام با مضروب شدن؛ دامن احرام از دست او رها می شود و قدری از آن مواد از گوشه جامه اش بر سنگ های کف مسجد الحرام ریخت. و عده ای شروع به جار و جنجال می کنند.

اتهام ناصبیان به شیعیان که برای قبولی حجتان کعبه را نجس می کنند: صحنه ساختگی از این قرار بود که، چند نفر مصری شهادت می دهند که ابوطالب یزدی را دیده اند که در داخل احرام خود نجاست نموده می خواسته است به منظور هتك احترام خانه کعبه نجاست را اطراف خانه بریزد!!! در این موقع چند نفر که از شخص ثالثی پول گرفته بودند، شهادت دادند که ابوطالب قصد کثیف کردن کعبه را داشته است، با جنجال آفرینی این افراد، فوراً مصری ها جریان را اطلاع داده، شرطی های سعودی و هابی حرم؛ شرطه های امر به معروف عربستان از روی خباثت و اتهام زنی به شیعیان و ایرانیان؛ به اسم اینکه که او قصد نجس کردن مسجد الحرام و کعبه را دارد، ابوطالب این حاجی مظلوم بیچاره را بلافاصله دستگیر و بازداشت گردید، ابوطالب را به همراه برخی دیگر از طواف کنندگان و همراه چند مصری به عنوان گواه، به شرطی خانه بردند و بازجویی می شود. البته بعضی نقل ها در اردکان این بود که چون زبان هم نمی دانسته هر چه می گفتند، فقط می گفته نه!، از او پرسیده اند که مریض هستی گفته: نه!! و از آنجا نزد قاضی فرستادند. ابوطالب در محکمه حاضر و مصری ها به ناحق گواهی دادند و علیه این حاجی ایرانی شهادت می دهند که او قصد داشت تا حرم و کعبه را آلوده کند، و سپس در دارالقضاء شرعی بلافاصله محکمه تشکیل و محاکمه و فی المجلس رأی گردن زدن ابوطالب صادر و به اعدام محکوم شد. بر پایه اتفاق نظر مذاهب چهارگانه فقهی اهل تسنن و نیز تشیع، برای احراز جرم باید شرایط فاعل از عقل و بلوغ

و قصد و اختیار محقق باشد. اما قاضی بدون بررسی و تحقیق و استماع دلائل متهم، و بدون رعایت اصول قضاوت در همه مذاهب اسلامی؛ به قتل آن حاجی ایرانی (ابوطالب یزدی) بی گناه حکم کرد. و حکم اعدام او را صادر می کند

ساعات حبس ابوطالب: بنابر اسناد مجموعاً ۱۶ ساعت بوده است، حاجی قلی می گفت پس از دستگیری، ما به همراه مامورین به زندان رفتیم و مرتب این دو روز به ملاقاتش می رفتیم و غذا و چیزهای مورد نیاز را برایش می بردیم و او فقط می گفت يك کار کنید مرا نجات دهید، و ماموران می گفتند فردا خلاص. ما گمان می کردیم خلاص، یعنی آزاد می شود. اما روز دوم که رفتیم به اتفاق ما او را از زندان بیرون آوردند و با هم به بازار صفا و مروه رفتیم و اصلاً فکر نمی کردیم، که دیدیم او را نشانندند و با شمشیر گردنش را از پشت زدند.

تایید اعدام توسط ملك عبدالعزيز ویرانگر بقیع و مشاهد حرمین حجاز: در روز دوازدهم ذی الحجه (۱۴ ذیحجه) که سالروز اشغال مکه و به قدرت رسیدن آل سعود در حجاز است، و به همین مناسبت جشنی در مکه برگزار گردید، هر سال يك جشن عمومی است، زیرا در چنین روزی خاندان سعودی موفق گردیده اند که دست خاندان شریف یا به قول خودشان شرفا را از حکومت مکه قطع و جانشین آنها شوند. در این روز فرزندان ابن سعود که در هر حال تعدادشان زیاد است با عده ای که همراه دارند، در خیابان حرکت و با پرچم سبز و شمشیرهای برهنه (نوحه نصر) می خوانند.

آن روز که این واقعه اتفاق افتاد، جمعه (۱۲ ذیحجه ایران و ۱۳ ذی حجه عربستان ۱۳۶۲ هجری هیجدهم دیماه ۱۳۲۲ شمسی و ۱۰ دسامبر ۱۹۴۳ میلادی / اطلاعیه عربستان روز شنبه ۱۴ ذی حجه) بود نمایش دهندگان دسته جمعی به کاخ ملك عبدالعزيز بن سعود رفته شاه را از کاخ سلطنتی خارج و به طرف خانه کعبه آوردند تا به شکرانه این روز نماز جماعت ادا شود. ابن سعود به طرف خانه کعبه می آید ساعت ۱۱/۵ ماشین سیستم ۱۹۴۲ پادشاه حجاز از بیرون دروازه عرفات بداخل شهر وارد شد. دو نفر سیاه قد بلند طرفین رکاب ماشین ایستاده، دستی به شیشه ماشین نگاه داشته و با دست دیگر اسلحه های خود را به طرف جمعیت نگاه داشته بودند. جلوی این ماشین هم يك ماشین مجهز به مسلسل سبك و پشت سر آن يك اتوبوس

سربازان وهابی و هشت اتومبیل شیوخ عشایر بود. ماشین سلطنتی جلوی باب السلام متوقف و پادشاه حجاز در میان صف سربازان مسلح از اتومبیل خارج و به طرف مقام ابراهیم رهسپار گشت. فقط نماز ظهر ادا شد پادشاه پیشنماز و حجاج مختلف و اهالی آن سامان که در آن ساعت در خانه کعبه بودند، به ابن سعود اقتدا نموده نماز این روز پایان یافت. پس از برگزاری نماز ظهر با جماعت، ورقه ای برای مطالعه پادشاه ارائه و او پس از چند دقیقه مطالعه، صحنه بر روی آن گذارده آن را تأیید نمود و بدین طریق فرمان را توشیح کرد!!! و حکم به امضاء پادشاه رسید. هیچ کس نفهمید که فرمان جدید چه بود و پس از اداء نماز، پادشاه با همان تشریفات از مسجد الحرام خارج و به کاخ سلطنتی خویش مراجعت نمود. این فرمان که پس از نماز و در خانه کعبه به امضاء رسید، حکم ناجوانمردانه قتل ابوطالب یزدی حاجی ایرانی بود که به وسیله قاضی شهر مکه رأی آن صادر و پس از موافقت ابن سعود به مورد اجرا گذارده می شد.

اجرای اعدام: و دو ساعت پس از مراجعت امیر از خانه کعبه، بعد ۵۰ نفر پاسبان و افسر پلیس ابوطالب را در حالی که دستبند به دست هایش زده بودند، از مرکز پلیس که در همان نزدیکی است خارج و به جلوی بازار صفا و مروه آوردند آنجا که حتی حریم امنیت برای حیوانات است، و در میان جمعیت مقابل سکوی مجازات قرار دادند.

جلاد رسمی دولت سعودی که يك نفر سیاه پوست بلند قامت بود ابوطالب را چهار زانو روی زمین نشانده، و بازوان او را بر محوری ثابت بسته و سپس به دستش قفل و دستبند زد، جمعیت در میدانی مقابل مروه که نزدیک دار القضاء شرعی بود جمع شده و منتظر اجرای حکم بودند.

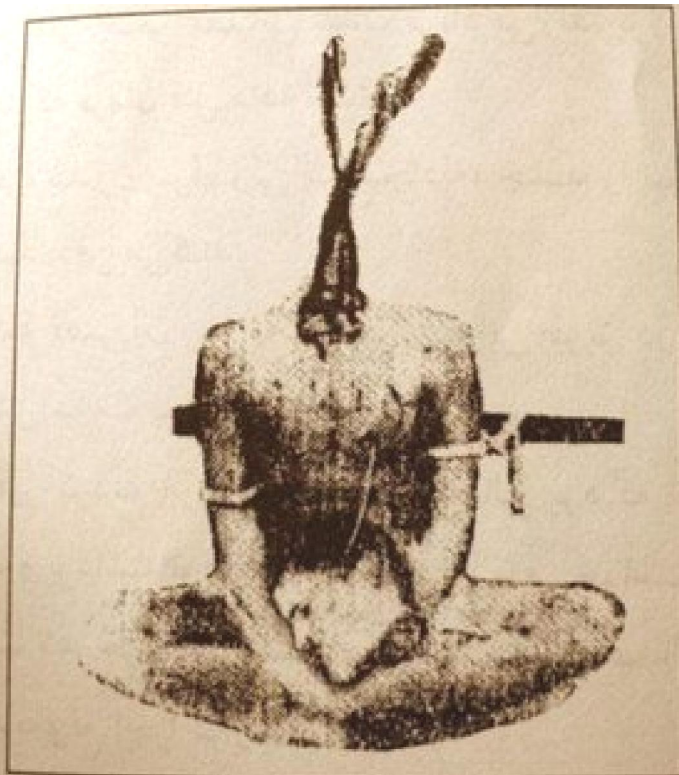
فرمان قتل به زبان عربی قرائت و ترجمه فرمان قتل که به زبان عربی قرائت شد چنین است: «ابوطالب از شیعیان ایرانی چون در احرام خود نجاست کرده و می خواسته دور خانه کعبه بریزد، دستگیر شد و به این مناسبت فرمان قتل او که به گواهی امیر رسیده است اجرا می شود.»

ابوطالب دست بسته در میان مردم و شرطي‌ها قرار داشت و چون عربي نمي‌دانست، خيره خيره به اطراف مي‌نگريست. آن‌گاه يكي از شرطي‌ها در گوشش چيزي گفت که بعداً معلوم شد جرم او (تلويث البيت = آلوده کردن بيت الله) را به وي گوشزد و کيفر آن را اعلام کرده است. اما وي چيزي نفهميد و هيچ واکنشي از خود نشان نداد. = تصوير زير



سپس جلاد سر به گوش ابوطالب گذارده آخرين دقيق زندگي را به عربي به او يادآور می‌شود (تصوير فوق) و ابوطالب که تا آن لحظه نه مفهوم محاکمه را فهميده بود و نه از متن حکم که به زبان عربي قرائت می‌شد چيزی می‌فهميد، ساکت و آرام نشسته نگاه به جمعيت دوخته بود.

آن‌گاه جلاد آماده شد و شمشیر را از پشت به گردن او زد. وی که اکنون به ماجرا پی برده بود، سرش را شتابان به جلو کشید و تنها زخم کوچکی برداشت. بر اثر تصادف نوک شمشیر، خون جاری و ابوطالب از ترس، سرش را جلو می برد، و بنا به گفته همسرش آخرین کلمه ای که ابوطالب بر زبان آورده پس از گفتن **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** این جمله بود: «آخر شما کار خودتان را کردید».



سر ابوطالب بزدی، در حالی که در دامش افتاده و خون از گلویش فوران می‌کند.

و در همین لحظه جلاد با یک ضربه شمشیر بزرگی که در دست داشت بر گردن او فرود می آورد، گردن به وضع فجیعی بریده شد، ولی استخوان حلق مانع از قطع شدن سر می شود. اما بلافاصله شمشیر برای بار دوم به حرکت درآمده سر از گردن جدا و روی پای ابوطالب می افتد.

نکته: دو تصویر مندرج سابق؛ در جراید وقت ایران و در کتابهای مربوطه؛ منتشر شده است، اما به نظر می رسد که این تصاویر عکسبرداری از صحنه اعدام مربوط به حاجی ابوطالب شهید ایرانی نمی باشد!! چرا که:

اولا: وی دوماه با مرکب حیوانی تا مکه در راه بوده و اگرحتی شخص ظاهرا ملتزمبه ظاهر دینی هم نبوده اما در این مدت و طی مسیر در ایران تا مرز (با الاغ) و در بیابان کویت و عربستان تا مکه (با شتر) قطعاً ریش داشته است و فوراً هم که مکه رسیده محرم شده برای حج و قطعاً ریشش نتراشیده است. **ثانیا:** بازداشت او بنابر روایت رسمی عربستان در روز ۱۲ ذی حجه؛ و بنا بر روایت همسفران در روز عید قربان بوده است، و این در هر صورت یعنی بعد از اتمام اعمال حج و انجام قربانی (و خوردن خوراکی از مطبوخ آن قربانی) که لازمه اش تراشیدن سر می باشد؛ فلذا نمی شود حاجی ابوطالب در وقت اعدام هنوز سر نتراشیده و تقصیر نکرده باشد.

ثالثا: اگر در تصویر قبل اعدام و بعدام او دقت شود می بینیم که شکل و شمایل و مقدار موهای سر او؛ قبل و بعد گردن زدن او متفاوت است. **نتیجه:** تصاویر مزبور عکسبرداری از صحنه اعدام نبوده، و نقاشی از آن صحنه است که جراید بعد از واقعه اعدام؛ در وقت درج خبر (بر اساس تصویر شخصی او در وقت عادی) صحنه اعدام را بطور تخیلی (بر حسب روایت نقل شده) ترسیم کرده اند.

حوادث نقل شده بعد اعدام: بلافاصله دو اتومبیل در محل حاضر می شود و یکی سر جدا شده و بدن را به پزشك قانونی منتقل می نماید و دیگری با ریختن شن درصدد از بین بردن آثار جنایت برمی آید.

حاجی غلام پهلوان (همسفر حاجی ابوطالب) که غش کرد افتاد، و بعد از به هوش آمدن فرار کرد. اما من (حاجی قلی = همسفر دوم) به دنبال جسد ابوطالب رفتم و جسد را گرفتم، و به اتفاق يك نفر روحانی او را بردیم غسلش دادیم و در قبرستان ابوطالب دفن کردیم.

شیخ علی اصغر طهرانی یکی از حجاج ایرانی است که برای رضای خدا؛ "داوطلب به خاک سپردن این شهید" می شود. پلیس سعودی به شیخ علی اصغر خبر می دهد که جنازه برای تحویل حاضر است. وقتی که به پزشك

قانونی می روند، متوجه می شوند که سر ابوطالب را معکوس روی بدن گذارده و دوخته اند. زیرا وهابی ها عقیده دارند این قبیل گنهکاران را بایستی پس از قتل، با سر معکوس در قبر گذارد تا هنگام محشر از دیگران تشخیص داده شوند!! مسخره تر از همه این صحنه ها مطالبه دستمزد برای دوختن سر بوده است! به شیخ علی اصغر می گویند: ۶۵ ریال سعودی دستمزد بخیه زدن سر به بدن را پرداخت کند تا جسد تحویل واجازه حمل داده شود! شیخ علی اصغر عصبانی شده، فریاد می زند: پول را بایستی کسی بدهد که فرمان قتل داده است! بالآخره بدون پول ولی با مجادله، جسد را تحویل و در قبرستان شهدا دفن می کنند.

توضیح: در بیشتر نقلها ذکر شده که در قبرستان ابوطالب دفن کرده اند، مکه ۱۲۸ قبرستان دارد که ۱۲۴ قبرستان آن مسدود است، و معروفترین قبرستانهای مکه مقبرة المعلاة یا همان قبرستان ابوطالب عليه السلام و نزدیکترین به بیت الله است.

جشن اعدام و تعرض به حجاج شیعه: نقل شده که گروهی در روز اعدام ۱۴ ذی حجه همان سال در مسجدالحرام گرد آمدند و به شادی پرداخته، قتل ابوطالب را به یکدیگر تبریک گفتند. آنان با مشاهده هر حاجی ایرانی؛ به او اهانت کرده، وی را تهدید به قتل می نمودند. بر اثر این رخدادها، بیم و وحشت میان حاجیان ایرانی پدید آمد. آنان می کوشیدند به تنهایی جایی نروند و حتی هنگام نماز جماعت فریضه حجاج در مسجد نباشند و هنگام نماز طواف نیز مراقب خود باشند.

جنایت اعدام حاجی میرزا ابوطالب مدنی افخمی اردکانی یزدی در مقابل کوه مروه؛ ۱۸ سال بعد از تخریب دوم مشاهدالهی حجاز و بقیع شریف (در سال ۱۳۴۴ق) و با موافقت ویرانگر آن همان ملك عبدالعزيز بن عبد الرحمن (معروف به ابن سعود یا ملك سعود) انجام شده است.

انعکاس در جراید عربستان:

روزنامه عصر آن روز مکه خبر را به این طریق در صفحه اول خود منعکس ساخته بود: «دستگیر کردیم ابوطالب ایرانی از اهالی یزد که از شیعه های ایرانی است و برداشته بود کثافات آدمی را و می خواست دور کعبه بریزد و

ثابت شد جرم او به اعدام و به امضاء ملك عبدالعزيز سعود حكم اعدام بموقع اجرا گزارده شد».

بر پایه گزارش **هفته‌نامه ام القرى منتشره سعودی**، مقام‌های رسمی عربستان اعلان کردند که: ابوطالب فرزند حسین از اتباع ایرانی و منتسب به شیعه در ۱۲ ذی‌حجه ۱۳۶۲ ق. با همراه داشتن نجاسات به هدف افکندن آن در محل طواف و آزار حاجیان و اهانت به این مکان مقدس در حین ارتکاب جرم دستگیر شده و پس از تحقیق!!، جرم وی ثابت و حکم شرعی اعدام درباره او صادر و روز شنبه ۱۴ ذی‌حجه ۱۳۶۲ ق. جاری شد.

بعد از حج: خانواده ابوطالب که منتظر برگشتن حاجی از مکه بودند، وقتی خبر اعدام حاجی شهید ابوطالب را دریافت کردند؛ بر سر و روی خود می‌کوبیدند. دو خواهر ابوطالب، در فاصله کمی از یکدیگر جان باختند. همسر ابوطالب که همراه او و شاهد همه مصائب از جمله اعدام او شده، دختر نوجوانی ۱۵ ساله؛ اما بسیار صبور و با استقامت بوده، و تا سال ۱۳۷۲ ش هم که مجدداً به حج مشرف شده؛ زنده و جابجا یاد ابوطالب نموده، خاطرات آن سفر را نقل می‌کرده است.

سوابق تاریخی جنایات ناصبیان بر علویان در حرمین حجاز

اتهام تلویث کعبه و کشتار شیعیان

🔴 موضوع آزار شیعیان مجاور حرمین شریفین حجاز و نیز شیعیان حجاج؛ بخصوص ایرانیان؛ توسط ناصبیان عربستان؛ در راه حج و موسم حج و حرمین حجاز؛ به بهانه‌های مختلف؛ از اموری است که از قرن‌ها قبل از سلطه وهابیان و سعودیان بر عربستان ادامه داشته است، بلکه این سنت جنایت عمریان بر علویان؛ به قدمت تاریخ اسلام می‌باشد، وقایع زمان طواغیت قریش؛ و حمله به به خانه‌خاندان وحی و شهادت حضرت فاکه زهرا علیها السلام و شیرخوارش مُ حَ سَ ن و جنینش مُ حَ سَ ن، و تیرباران کردن جنازه مطهر حضرت امام مجتبی علیه السلام و برنامه کشتن حضرت امام حسین علیه السلام در مدینه که منجر به هجرت حضرتش به مکه و برنامه کشتن حضرتش کنار کعبه توسط یزیدیان که منجر به خروج حضرتش از حرم الهی به طرف عراق

و شهادتش در کربلا شد، و فاجعه حرّه در مدینه توسط لشکریان یزید، و سلسله وقایع دوره امویان در کشتن و اسارت و سوزاندن بیوت علویان در حرّمین، تا کربلای دوم (واقعه فخ) و کشتن حجاج در لباس احرام از احفاد حضرت رسول الله ﷺ یعنی شهدای فخ عليه السلام که از موارد ظلم دوره سلطه عباسیان (اتباع عمریان) و جنایاتشان بر علویان بوده، و این فجایع ناصبیان بر علیه شیعیان به عناوین مختلف ساری و جاری بوده است، که شرح همه آنها کتاب مفصلی می شود، اما در اینجا فقط موارد معدودی از سابقه اتهام "تلویث بیت الله" و جنایت ناصبیان در حق شیعیان را که از نقل مورخان و محققان سنیان نیز مستند شده است نقل می کنیم:

افشاگری مهم يك حاجی تاجر مصری (در سال واقعه ابوطالب): برای اینکه عمق این فاجعه و جنایت، بهتر روشن شود، به نامه یکی از اهالی فیوم مصر به نام حاج علی عباس ماوردی، که خود سال ها در حجاز به شغل تجارت مشغول بوده و آن را خطاب به سفیر ایران در قاهره نوشته است توجه کنید:

 جناب آقای سفیر کبیر! در حالی که این عریضه را به حضور جناب عالی معروض می دارم، به جای اشك خون می گیریم، و دلم از این تهمت باطل، که در حق این شهید مظلوم گفته شده، و ما را در مقابل هزارها حاجی، کافر و فاجر قلمداد کرده و شرافت دین اسلام و شرافت ملی و اخلاقی و ادبی را از ما سلب نموده و ما را در نظر آنها پست تر و پلیدتر از نجس های هندوستان کرده، می سوزد و کباب می گردد! اینجانب که فعلاً در فیوم (مصر) مشغول خرازی فروشی و عطرفروشی هستم، پیش از جنگ ۱۹۱۴، شش سال تمام بین مکه و مدینه مشغول تجارت و خرید و فروش بودم، و در این موقع که شریف حسین، سلطان حجاز بود غالب تجارت بنده با ایران بود و از اوضاع حجاز کاملاً مطلع هستم، لذا نظر جناب عالی را به این نکته متوجه می سازم که این تهمت باطل، مکرر نسبت به ایرانیان زده شده!! و تمام اهل حجاز از خوب و بد و بزرگ و کوچک از آن آگاهی دارند و بدان معترف هستند و می دانند که: عدّه ای از حجازیان جلف و پست، که نسبت به ایرانیان که آنها را رافضی می دانند، دشمنی دارند، عدس پخته را مدّتی در آفتاب می گذارند تا بُرُشد و گندیده شود، سپس آن را مانند گوشت کنسرو، در روده گاو و

گوسفند می گذارند و در موقع طواف و مخصوصاً در موقع بوسیدن حجرالأسود، از پشت سر ایرانی مظلوم آمده، لباس او را با عدس گندیده ملوث می کنند، و فریاد بر می آورند که ایرانی کعبه را ملوث می کند! در صورتی که حاجی بیچاره کاملاً از موضوع بی اطلاع و کاملاً بی گناه و بری از این جنایت می باشد. حکومت آن وقت (شریف حسین) هم از موضوع آگاهی داشت ولی بدان اهمیت نمی داد، مطوفین حجاج ایرانی و سایر حجاج شیعه؛ یعنی «سیدحسین سحره» و «سید عباس سحره» و «سید حسین سحره» که در جدّه و مکه خانه دارند و از دیر زمانی مطوفین ایرانیان بوده اند و هستند، از این موضوع آگاهی دارند و می دانند که از اجلاف حجازی ها کرازا چنین کاری شده است. جناب آقای سفیرکیر! آیا این قبیل کارها پایان ندارد؟ آیا دوباره به دوره شوم بنی امیه بازگشته ایم؟ آیا خون این بیچاره بی گناه و خون ما جعفری ها، از این به بعد باید به هدر برود و شرف این طایفه به این اتهامات باطل باید لگه دار بماند؟! خداوند! به حال ما رحمت آر و انتقام ما را چنان از ظالمین بستان که طاقت آن را نیاورند ...

تکرار توطئه علیه شیعیان بطور مستمر؛ و گزارش آن توسط علمای مکه: نظیر گزارش حاجی مصری، توسط شخصیت‌های علمی و سرشناس مکه مکرمه نقل شده است:

 العلامة المجتهد الأديب المؤرخ عبد الملك بن حسين بن عبد الملك العصامي المكي الشافعي (١٠٤٩ - ١١١١ هـ) که در مسجدالحرام نیز تدریس داشته در کتاب سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي؛ گزارش مثل این واقعه را در زمان خودش می دهد: در روز پنجشنبه هشتم شوال ١٠٨٨ حادثه غریبی در مکه رخ داد و آن این که در شب آن روز، حجر الاسود، باب، پرده کعبه و مصلاي جمعه، به چیزی شبیه عذره، به لحاظ و و کثافت، آلوده شده و هر کس می‌خواست حجر را ببوسد، دست و صورتش آلوده می‌شد. این سبب تحريك مردم و ترکان شد. آنان جمع شدند و همه جا را شستشو دادند ... در آن جا یکی از فضلاي رومی [اهل ترکیه عثمانی] که تدریس عمومی داشت، و هر روز جماعتی از رافضه را می‌دید که به نماز و سجود و رکوع در کنار بیت مشغولند!!! وقتی این واقعه رخ داد، گفت: این

کار جز از رافضیه که ملازم بیت الله هستند، سر نزده است!!!؛ در آن لحظه سید محمد مؤمن رضوی (از سادات علمای شیعه) **در پشت مقام (ابراهیم) ایستاده و قرآن می خواند. آن ها نزد او آمده و قرآن را از دست او گرفته، بر سر او کوفته و به زدن وی پرداختند و او را از «باب الزیاده» به بیرون انداختند و با سنگ چندان بر او زدند تا مرد.** {باب الزیاده = باب سویقه = از درهای شمالی مسجد الحرام که بالای این آیه را نوشته بود: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا}

در این حال یکی از سادات رفاعی با نام سید شمس الدین (از سنیان معتدل و طریقت صوفی رفاعیه بوده) در این باره لب به اعتراض گشود؛ او را نیز به وی ملحق کردند؛ پس از آن **سومی، چهارمی و پنجمین نفر را. من خود آن ها را دیدم که بر روی هم افتاده و مردم آنان را سبّ می کردند.** علامه العصامی می گوید: من از نزدیک آنچه را بر کعبه بود ملاحظه کردم و دیدم که از قاذورات نیست، بلکه از سبزیجات آمیخته با عدس و روغن متعفن است که بوی نجاست می دهد.

علامه العصامی می افزاید: معلوم نشد که این عمل کار چه کسی بوده؛ اما گمان بر این است که این کار را به عمد برای کشتن این افراد انجام داده بودند. «سمط النجوم العوالی، العصامی، ج ۴، ص ۵۲۸-۵۲۹».

قاضی مکه و مدرس شام فقیه حنفی ومحدث ومؤرخ وأديب علامه محمدا مین بن فضل الله بن محب الدین بن محمد محبی (۱۰۶۱-۱۱۱۱ق)، د ر کتاب التاریخ لأهل القرن الحادی عشر (خلاصة الأثر فی تراجم اهل القرن الحادی عشر)؛ ر ذیل شرح حال شیخ حرّ عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴) که در سال ۱۰۸۸ به حج مشرف بوده، همین ماجرا را نقل کرده است. او می گوید گروهی از سدة البیت (کلیددار کعبه) متوجه تلویث کعبه شدند و خبر آن در شهر مکه پخش شد. شریف مکه که در آن وقت «برکات» بود، با قاضی آن شهر محمد میرزا در این باره به بحث پرداختند؛ به ذهن آنان چنین خطور کرد که کار رافضیه باشد، پس بر آن یقین کردند و **دستور دادند هر کسی که به رفض شهرت دارد، او را بکشند.** گروهی از ترکان و اهل مکه، به حرم آمده و به پنج نفر برخورد کردند. **یکی از آن ها سید محمد مؤمن بود که من شنیده ام، او**

فردی مسن، متعبد و زاهد بوده و به تشیع شهرت داشته است. آنان او و دیگران را کشتند. وی درباره شیخ حر می گوید: در موقعی که خبر شهرت یافت، به دیگران اخطار کرد تا از خانه خارج نشوند. **وقتی این چند تن کشته شدند، آنان در جستجوی دیگران به تفتیش پرداختند؛** شیخ حر (عاملی) به سید موسی بن سلیمان از شرفای حسنی مکه پناه برده و از او خواست تا وی را به یمن فرستد، و او نیز چنین کرد.

فقیه محبی حنفی می گوید: گمان نمی کنم کسی که بوی از اسلام و یا حتی عقل برده باشد، دست به این کار بزند. «خلاصة الاثر، محبی حنفی، ج ۳، ص ۴۳۲-۴۳۳»

 همچنین گزارش علامه العصامی را مورخ و ادیب نامدار عربستان (ملقب به شیخ المورخین) الشریف احمد محمد السباعی الإدريسي الحسني (۱۳۲۳- ۱۴۰۴ق) در کتاب تاریخ مکه (دراسات في السياسة والعلم والاجتماع والعمران)، ص ۳۸۴ نقل کرده است. السباعی با اشاره به این نقلها می گوید: یکی از توهّمات متعصبانه آن عهد در میان عامه، آن بود که شیعیان بر این باورند که تنها با تلویث بیت، حج آنها درست خواهد بود!! السباعی می گوید: {این امر به هیچ روی با منطق و عقل سازگار نیست؛ اگر چنین بود، هر ساله، به دلیل حضور هزاران شیعه در مکه، نباید جای سالمی برای کعبه می ماند. او تأکید می کند که این باور قدیمی ترك هاست. (نواصب کشور ترکیه عثمانی)، و من نمی دانم چگونه عقل آنان اجازه می دهد، چنین بیندیشند}. آنگاه به نکته جالبی اشاره می کند تا پرده غفلت را از عقل ها بردارد، او می نویسد: «اگر عقل را به حکمیت بپذیریم به نادرستی این نظریه پی می بریم؛ زیرا همه ساله در موسم حج هزاران شیعه کنار خانه خدا می آیند و اگر چنین عقیده ای صحیح باشد، لازم است بارها و بارها کعبه آلوده گردد، و حال آنکه چنین چیزی رخ نداده است، ولی چه کنیم که وقتی در برابر مخالفان خود قرار می گیریم، عقل را به دست فراموشی سپرده آن را کنار می گذاریم! (تاریخ مکه السباعی، ص ۳۸۴؛ العصامی، ج ۴، ص ۵۲۹، مطبوعه سلفیه مصر؛ خلاصة الكلام، ص ۹۷).

 شیخ الاسلام و مفتی شافعیه در مکه و شیخ العلماء حجاز علامه الشریف احمد زینی دحلان الحسینی (۱۲۳۲-۱۳۰۴ ق) مکی المولد و مدنی المدفن، در کتاب «خلاصة الكلام في بيان أمراء البلد الحرام ص ۹۷» بعد نقل گزارش العصامی؛ از این توهّم نامعقول، آن هم زمانی که مسلمانان نیاز به برادری دارند، اظهار تأسف می کند.

این امر نشان می دهد که گزارش عصامی و پس از آن محبی حنفی هم دقیق و هم منصفانه است. در واقع، ناروا بودن اتهام و مجعول بودن اتهام به قدری روشن است که امکان پذیرفتن آن توسط این شخصیت های سنی مذهب وجود نداشته است.

 شخصی که علامه العصامی و محبی حنفی از او یاد کرده اند، **مرحوم شهید میر محمد مؤمن استرآبادی داماد مولانا محمد امین استرآبادی محدث اخباری، است. علامه افندی اشاره به شهادت او کرده؛ و نقل کرده که او را متهم کردند که قصد تغوّط در مقام حنفی (از محرابهای قدیم در مسجد الحرام که کنار مطاف بوده) را داشته است.** «علامه افندی، در ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۵۴ / الروضة النضرة في المائة الحادي عشرة، آقا بزرگ طهرانی، ص ۵۹۲ / شهداء الفضيلة، علامه امینی، ص ۲۰۰ - ۲۰۱. / علامه خاتون آبادی هم ضمن حوادث سال ۱۰۸۸ نوشته است: **شهادت میر محمد مؤمن استرآبادی، مجاور مکه مشرفه، داماد مولانا محمد امین استرآبادی محدث اخباری، در هزار و هشتاد و هشت در مکه مشرفه به سبب عداوت دینی سنیان مکه. «خاتون آبادی، وقایع الاعوام و السنین، ص ۵۳۳، ۵۳۴».**

 حوادث مشابهی نیز درباره عالمان دیگری از شیعه در مکه نقل شده است. بر اساس برخی نقلها، یکی دیگر از علمای شیعه ایرانی که در مکه مورد ضرب و شتم قرار گرفت شیخ حسین بن ابراهیم تنکابنی از خواص شاگردان ملا صدرا بوده است. او اهل حکمت بوده و مؤلفاتی در این زمینه داشته است. علامه افندی (که با فرزند وی همدرس بوده) در ریاض العلماء ج ۲، ص ۳۴ می نویسد: **او در حالی که خود را به مستجار یا حجر الاسود چسبانده بود، سنیان به گمان آن که شرمگاه خود را به بیت می مالد، بر سر او ریخته و تا سرحد**

مرگ او را كتك زدند. وی با حال ناتوان از دست آن‌ها خلاصی یافته، به سمت مدینه حرکت کرد، اما در ریزه که اکنون به رابغ معروف است، در گذشته و در نزدیکی قبر ابوذر غفاری به خاک سپرده شد. این حادثه در سال ۱۱۰۱ یا ۱۱۰۵ هجری روی داده است. (رابغ شهری در غرب حجاز و نزدیک دریای سرخ است، اما ریزه در شرق حجاز است). الكواكب المنتشرة في القرن الثاني بعد العشرة، آقا بزرگ طهرانی، ص ۵۹۲ / علامه امینی، ص ۲۰۰ - ۲۰۱. (در این کتاب، از وی ضمن شهدای قرن یازدهم یاد شده است). مقاله پاره‌ای از مسائل حجاج شیعه و شیعیان مقیم حرمین در دوره صفوی، رسول جعفریان.

 همچنین در نخستین سال حکومت محمد بن عبد الله بن سعید بر مکه، در سال ۱۱۴۳ ه.ق، فتنه‌ای از ناحیه ناصبیان علیه شیعیان مکه بر پا گردید. السباعی می‌نویسد: این یکی از مصایبی است که به نظر من ناشی از تعصبات و سوء تفاهم موجود بین شیعه و برادران سنی آن‌ها بوده است. واقعه، از آن جا آغاز شد که کاروان شیعیان، اندکی پس از موعد حج سال ۱۱۴۳ به مکه در آمد، و چون دیر شده بود در مکه باقی ماند، تا سال آینده حج را بجای آورد. برخی از عامه گمان کردند که آن‌ها نجاستی را در کعبه گذاشتند و به همین جهت بر ضد شیعیان شورش کردند. سپاه (حکومتی) نیز به دنبال آن شورش کرد. شورشیان به سراغ قاضی رفتند که او از دست آنان گریخت. پس از آن نزد مفتی رفته، او را همانند برخی از دیگر علما از خانه‌اش بیرون کشیدند و نزد «وزیر الامارة» برده، بدون آن که خصمی را معین کنند، از او خواستند اقامه دعوی کند. پس از آن اصرار کردند تا شیعیان را از مکه اخراج کند؛ آنگاه به بازار و دیگر جای‌ها در آمده، بر بیرون راندن آن‌ها فریاد کرده و به غارت خانه‌هایشان پرداختند... بالاخره وزیر مجبور شد تا شیعیان را از مکه بیرون کند. برخی از آنان از ترس به طائف و یا جده رفته و تنها پس از آن که فتنه روی به خاموشی نهاد، وزیر در پی آن‌ها فرستاد، تا به مکه بازگردند! «تاریخ مکه، احمد السباعی، ص ۴۲۳ به نقل از علامه زینی دحلان، در خلاصة الكلام، ص ۱۸۴»

 در سال ۱۱۵۷ مصادف آزادسازی عتبات عالیات و حریمهای مقدسه توسط نادر شاه، یکی از علمای شیعه نزد شریف مکه که آن زمان امیر مسعود

بود آمده گفت: با خلیفه عثمانی موافقت شده است تا مذهب جعفری به رسمیت شناخته شده، در کنار ائمه مذاهب چهارگانه (مالکی، حنفی، شافعی حنبلی که هر کدام نماز جماعت داشتند)، امامی از جعفریه نیز در مسجدالحرام نماز (جماعت) بگذارد. به دنبال این ماجرا، اوضاع مکه آشفتہ شد، و وزیر ترک (عثمانی) جدہ، پیغام فرستاد تا آن شخص را تحویل او بدهند؛ اما شریف مکه از این کار خودداری کرد. در عین حال برای آن که متهم به تشیع نشود، دستور داد تا در آن شب بر تمامی منابر، روافض لعنت شوند. «تاریخ مکه، احمد السباعی، ص ۲۸»

خلاصه: این نمونه ها دقیقاً گفته آن زائر فیومی مصری را تأیید نموده، پرده از این توطئه بزرگ و مستمر تاریخی علیه شیعیان برمی دارد.

مواضع حکومت سعودی و حکومت ایران (شاه، دولت، مجلس)

نکته های مهم: عزل و تبعید ذلیلانه رضاشاه در دو سال قبل و نصب محمدرضاشاه به سلطنت توسط نیروهای خارجی؛ و ضعف و زبونی ذاتی محمدرضا پهلوی و اشغال ایران توسط متفقین؛ و عدم اهتمام دینی حکومت شاهنشاهی ایران به امر حج، و رها کردن حجاج بی سرپرست؛ و حتی بدون سفیر و کاردار در جدہ؛ همه و همه موضع ذلیلانه حکومت ایران را تعریف می کرد، و اندک تحرکات و یا اظهار خشم و امتناع ظاهر شده به اسم حکومت ایران؛ هم مربوط به برخی رجال حکومتی متدین و وطن پرست، و انزجار و خشم عمومی ملت ایران بلکه شیعیان؛ و نیز موضع تند مراجع دینی بوده است، نتیجتاً دولت ایران با موضع و رویکرد ضعیف سبب اصرار سعودی بر موضع نابحق خود می شود، و با مغالطه "اتهام تلویث بیت الله" را تکرار می کند، و دولت ایران بدون اینکه رفتار محکمی نشان دهد؛ و با استدلال اثبات کند که قاضی مزبور جهت بیماری را در نظر نگرفته؛ و شهود همراه ایرانی آن حاجی را نطلبیده و استفسار نکرده؛ و فقط تصورات غوغائییان را مستند قرار داه، و...، صرفاً روی عذرخواهی و دفع غرامت به خانواده مقتول اصرار ورزیده، که طبیعی است آنها روی حکم ظالمانه شان تاکید کنند، از طرفی باید روش استدلال منطقی و حقوقی با لحاظ مبانی دینی

مورد قبول وهابیان؛ با ذکر آیات قرآنی که نحوه تشخیص و محاکمه و حکم آنها را مردود می کند باشد، همچنین محکم وقاطع بودن نحوه بیان اعلامیه ها و مکاتبات و صحبت های شفاهی؛ بسیار مهم است، و با لحن استبعاد (و چطور ممکن است) نمی توان مخاطب؛ آن هم دشمن دینی مثل سعودی وهابی را به اشتباه بودن اقدامش معترف ساخت، شواهد برخی از این رویکردهای ضعیف در خلال اسناد ثبت شده است:

۱- جوشش مردم وعلماء در ایران و عراق و مجلس ایران در برابر این حادثه: خبر شهادت ابوطالب موجی از خشم و ناراحتی را در میان شیعیان جهان به وجود می آورد. مراجع عالیقدر شیعه، علما و روحانیون، خطبا و گویندگان مذهبی، اصناف و اقشار مختلف مردم هر کدام به شکلی انزجار خود را از این اقدام دولت حجاز اعلام داشتند. حضرت آیةالله سید ابوالحسن اصفهانی که در کربلا مقیم بود واکنش شدید نشان داد و اهالی نجف و کربلا هر يك به طریقی ابراز انزجار خود را از این عمل نشان دادند و در ایران عزای عمومی اعلام و در اکثر شهرها مجالس ختم برگزار گردید، مطابق اطلاعی هم که از بغداد رسیده انتشار این خبر در عراق و تعدّیاتی که در سال جاری نسبت به حجاج ایرانی شده، در بین ایرانیان مقیمین عتبات نیز احساسات تنفر آمیز بوجود آورده و وعاظ در منابر، مظالم مامورین دولت سعودی را به اطلاع عامه رسانیده اند و حتی آماده شده اند که هیئتی را از طرف خود تعیین و خدمت حضرت آقای آیةالله آقا سید ابوالحسن اصفهانی فرستاده و تقاضا نمایند، مادی که دولت سعودی رویه خود را تغییر نداده و این اقدام بی قاعده را جبران نمایند حج را برای ایرانیان و شیعیان تحریم نمایند.

مرحوم آیةالله سید ابوالحسن اصفهانی قدس سره تلگرافی به شاه مخابره و از وی خواستار اقدام جدّی می شوند. در این تلگراف چنین آمده است: {بعد از دعوات صمیمانه به عرض اعلی می رساند، سکوت: ذات شاهانه از قتل دلخراش طالب نام ایرانی در حجاز، به بهانه يك تهمت بی اساس روا نیست، لهذا اصدار اوامر مطاعه به تعقیب قضیه و مؤاخذه مرتکبین را منتظر و تمدید عمر جهانبانی ذات ملوکانه را از حضرت باری جلّ جلاله سائل، ابوالحسن الموسوی الاصفهانی}.

شاه در پاسخ، تلگرافی به این شرح مخابره کرد: نجف اشرف- جناب مستطاب

حجة الاسلام آية الله اصفهانی- دامت افاضاته- از احساساتی که در تلگراف راجع به قضیه قتل دلخراش طالب نام ایرانی ابراز داشته اید امتنان داریم، در این باب از طرف ما سکوت اختیار نشده است و به دولت دستور مؤکد داده ایم که قضیه را با کمال جدّیت تعقیب نمایند تا احقاق حقّ به عمل آید و منافع ایرانیان و مسلمین محفوظ بماند. ۳۰ دی ماه ۱۳۲۲.

حضرات آیات سید ابوالحسن صدر و سید هبة الدین الحسینی نیز در نامه ای خطاب به وزیر مختار دولت ایران (سفیر کبیر) در بغداد چنین مرقوم فرمودند: جناب آقای وزیر مختار محترم دولت شاهنشاهی ایران، با کمال تأسف آگاهی یافته ایم که [در] بلد الحرام در ماه حرام، فاجعه الیمی روی داده که قربانی آن يك نفر مسلمان ایرانی بوده که برای ادای فریضه حج قصد شهری را نموده که هر کس وارد آن شود در امان است، آیا از حقیقت حال اطلاعی دارید؟ و آیا در این حادثه مهمّ اقدامی به عمل آورده اید؟ ما در انتظار پاسخ جناب عالی هستیم. کاظمین ۱۲ محرم الحرام سال ۱۳۶۳ هـ ق. ابوالحسن صدر عفی الله عنه، هبة الدین الحسینی.

وزیر مختار ایران در کشور عراق که فشار روز افزون مراجع و علما و اقشار مردم را شاهد است، گزارش محرمانه ای به تهران ارسال و در آن چنین نوشته است: پیرو گزارش محرمانه ۲۰ / ۱۰ / ۱۳۲۲ شماره ۵۰۴ راجع به اقدام مأمورین سعودی در اعدام يك نفر یزدی شیعه ایرانی و بد رفتاری با حجاج ایرانی معروض می دارد: حجاجی که تدریجاً به عراق بازگشت نموده اند، واقعه مزبور را در کلیّه مجامع با طرز رقّت آوری به اطلاع عامّه، مخصوصاً شیعیان رسانیده و تعدّیات و اجحافات و رفتار سخت و خشن مأمورین سعودی با حجاج شیعه به قسمی شیعه ها را عصبانی کرده و احساسات آنها را تحریک نموده، که افکار همگی متوجّه این قضیه گردیده است و مراجع تقلید را نیز در تحت فشار گذارده اند که در اسرع اوقات موضوع را به طریق رضایت بخشی حلّ و تسویه نمایند. از قرار معلوم آقایان مراجع تقلید هم، جدّاً قضیه را دنبال کرده، کتباً و تلگرافاً مراتب را به عرض پیشگاه اعلیٰ حضرت و دولت شاهنشاهی رسانیده اند و نظر به این که تنها دولت شیعه و پشتیبان شیعه دولت شاهنشاهی است و حاجی هم که شهید شده ایرانی است، انتظار و امیدواری کامل دارند که دولت شاهنشاهی و

شیعیان را مطابق اصول جاریه بین دول فراهم کرده و غرامت این اقدام بی رویه را بپردازد و دولت سعودی رسماً ندامت و پشیمانی خود را به اطلاع دنیا رسانیده و طریقی که برای حلّ قضیه اتخاذ شده، اعلام دارد و به اضافه تأمیناتی بدهد که در آتیه حجاج شیعه در امان باشند و دیگر دست اندازی و تعدّی به حقوق آنها نشود و شیعیان اظهار عقیده می نمایند اگر دولت سعودی بدین ترتیب حاضر برای حلّ این واقعه نشد، به دول مسلمان و دول متحد مراجعه شود که با دولت شاهنشاهی و شیعیان تشریک مساعی بنمایند تا کار مطابق میل و دلخواه دولت شاهنشاهی و شیعیان حل و تسویه گردد و چون دولت سعودی با دولت شاهنشاهی همسایه نیست، شاید توجّه کامل به پیشنهادات دولت ایران نکند، ولی نظر به احتیاج مبرمی که به کشورهای مسلمان و دول متحد دارد، یقین است مجبور خواهد شد که سر تسلیم فرودآورد و حاضر شود به طور رضایت بخش موضوع را تسویه نماید. مراجع تقلید و شیعیان همه روزه به سفارت مراجعه و نتیجه اقدامات دولت شاهنشاهی را استفسار می نمایند. متممّی است بفرمایید از هر اقدامی که در این باب به عمل آمده و یا خواهند آورد، سفارت را در جریان بگذارند که به اطلاع آقایان مراجع تقلید برسانند که بدین وسیله تشقّی حاصل نماید و حتّی اظهار می دارند اگر اقداماتی هم باید از طریق مراجع تقلید و یا شیعیان بشود اعلام گردد تا به همان ترتیب رفتار و عمل نمایند.

سفیر ایران در عراق در نامه دیگری می نویسد: در پیرو گزارش محرمانه ۲۸/۱۰/۱۳۲۲ شماره ۵۱۲ راجع به واقعه مکه و اقدام دولت سعودی در اعدام يك نفر حاجی ایرانی می نگارد: به طوری که از متنفذین شیعه شنیده می شود، در نظر دارند مستقیماً و به وسیله تلگرافی به دولت سعودی و به رؤسای ممالك دیگر اسلامی مخابره و از این اقدام ناشایسته مأمورین دولت نامبرده اظهار تنفّر نموده، جبران این قضیه و تأمینات کافی برای آتیه بخواهند، در منابر هم وعاظ همواره عملیات خصمانه دولت سعودی را نسبت به شیعیان به اطلاع عامّه می رسانند و حتّی شنیده می شود که نمایندگان شیعه مجلس شورای ملی و مجلس سنای عراق هم در نظر دارند که در مجلسین، موضوع مزبور را مطرح نمایند. بنابراین، چنانچه مصلحت باشد به موقع خواهد بود که در نخستین جلسات مجلس شورای ملی ایران نیز اظهاراتی در

اطراف این واقعه بشود. وزیر مختار سفیر ایران در بغداد در بخشی از نامه شماره ۵۰۴ خود می نویسد: ... همه روزه مرتباً نتیجه اقدامات دولت شاهنشاهی را مراجع تقلید و متنفذین شیعه استعلام می نمایند، بی خبری این سفارت باعث زحمت شده و برای حیثیت و دولت شاهنشاهی خوب نیست. متمنی است مقرر فرمایند فوراً و تلگرافاً نتیجه اقدامات را به استحضار این سفارت برسانید. وزیر مختار.

۲- **عکس العمل مجلس شورای ملی:** از سوی دیگر وزیر خارجه وقت نامه ای به سفیر ایران در مصر نوشته و در آن آورده است: ... در ۲۸ دی ماه ۱۳۲۲ نمایندگان دوره چهاردهم مجلس شورای ملی در تهران، مذاکرات زیادی به عمل آورده و تمام نمایندگان از این رفتار عمال دولت سعودی اظهار تنفر و انزجار نموده و نطق های مؤثر و شدیدی نیز ایراد کرده اند و سپس قرار بر این شد که نتیجه اقدامات دولت بعداً به اطلاع نمایندگان مجلس برسد. علاوه بر این تلگرافاتی نیز تا به حال از شهرستان های بهشهر، ساری، تبریز، رفسنجان و اردکان واصل گردیده که همگی با لحن شدیدی به عملیات دولت سعودی حمله نموده و نسبت به آن اظهار تنفر کرده اند و در رفسنجان و اردکان، مجلس تحریم نیز برپا نموده اند. امضاء وزیر امور خارجه.

۳- **اطلاعیه دولت سعودی:** به دنبال این حادثه دلخراش، دولت سعودی در توجیه این جنایت، اطلاعیه ای تحت عنوان «جنایت بزرگ» صادر کرده، آن را در روزنامه امّ القری مؤرخ ۱۷ دسامبر ۱۹۴۳ (۱۳۲۲/۹/۲۵) منتشر ساخت. ترجمه متن این اطلاعیه چنین است: «روز ۱۲ ذی حجه ۱۳۶۲ (ه. ق.) مأمورین شهربانی در بیت الله الحرام، شخصی را به نام ابوطالب فرزند حسین، ایرانی، از منتسبین به شیعه ایران را دستگیر نمودند در حالی که مشغول ارتکاب پست ترین و پلیدترین جنایات بود و مقداری از قاذورات را برداشته، به منظور آزار واذیت به طواف کنندگان و توهین به این مکان مقدّس در اطراف کعبه مشرّفه می ریخت، پس از بازجویی در این باب و ثبوت صدور این جرم قبیح از او، حکم شرعی دایر به قتل او صادر و روز شنبه ۱۴ ذی حجه ۱۳۶۲ به قتل رسید.»

۴- **واکنش از سوی سفارت ایران در مصر:** در مرحله اول؛ سفارت فوراً

یادداشت اعتراض آمیزی به وزارت خارجه سعودی نوشته، و به وسیله مصری ها که حافظ منافع ایران بودند، از آنان توضیح می خواهد. ترجمه متن یادداشت اعتراض آمیز سفارت ایران در مصر، خطاب به وزارت امور خارجه عربستان سعودی که در تاریخ ۳۰ / ۹ / ۱۳۲۲ مخابره گردیده است به این شرح است: سفارت شاهنشاهی ایران به وزارت خارجه عربستان سعودی در مکه مکرمه اشعار می دارد: بنابر اطلاع این سفارت یکی از حجاج ایرانی از اهالی یزد که به اتفاق همسرش برای مراسم حج به حجاز آمده است، هنگامی که دور کعبه معظّمه طواف می کرده است، بر اثر خستگی و گرما و بیماری به طور ناگهانی دچار استفراغ می گردد و به جرم وهن به بیت الله الحرام، که خداوند آن را مکانی امن برای مردم قرار داده، مورد ضرب و شتم و سپس به اتهام آلوده کردن حرم مطهر بعد از محاکمه ای کوتاه و با شهادت افراد غیرمسئول، به اشدّ مجازات که گردن زدن وی در ملاء عام باشد، محکوم می گردد. سفارت شاهنشاهی ایران شدیداً نسبت به این کار غیرقانونی و مخالف شرع و انسانیت که حق یکی از حجاج ایرانی و اتباع دولت مسلمان و دوست، که با هزاران آرزو خواستار انجام فریضه حج و زیارت کعبه را دارند به مورد اجرا گذاشته شده اعتراض کرده و در انتظار دریافت جزئیات خبر و پاسخ وزارت خارجه می باشد. این سفارت تمامی حقوق دولت ایران نسبت به این حادثه تأسف انگیز را محفوظ می دارد. (شماره سند: ۷۵، ح، ۱۶۲).

۵- (در مرحله دوم) و چون امیر فیصل (که وزیر خارجه سعودی است) فعلاً در قاهره است؛ شفاهاً هم اعتراضی به وی نمود.

۶- (در مرحله سوم) ملاقات سفیر ایران در مصر با معاون وزارت امورخارجه مصر: و ضمناً به وسیله مصریها که حافظ منافع حجاج ایرانی بودند؛ در این باب توضیح امر خواسته شد، البته نتیجه به عرض خواهد رسید. محمود جم سفیر ایران در نامه (مورخ ۱۲ / ۱۱ / ۱۳۲۲ ه. ش) خود، مطابق با ۲ / ۱۹۴۴ م نوشته است: محمّد صلاح الدین معاون وزارت امورخارجه را ملاقات کردم، وی گفت: به قراری که سفارت مصر از جدّه گزارش داده است، گویا سیزده نفر متّهم به ملوّث کردن خانه کعبه و حجرالأسود بوده اند! و گفته شده این اشخاص بر این باورند که اگر حجرالأسود و خانه کعبه

ملوث شود، درهای بهشت به روی آنها باز می گردد! وی پاسخ می دهد: این اظهارات کذب محض و دروغ فضاحت آمیز است و روی احساسات ضد ایرانی و ناشی از تعصب جاهلانه است. چه، هیچ عقل سلیمی باور نمی کند که يك نفر ایرانی چندین هزار کیلومتر راه را پیموده و همه گونه مشقت کشیده و با تحمل مصارف زیاد، خانه کعبه را ملوث نماید؟! **(شاهد بر دروغ بودن این خبر اینکه: چرا از میان ۱۳ نفر با این جرم یکسان؛ فقط این شخص ابوطالب ایرانی را اعدام کرده اند؟!)**

۷- **توجیه افکار عمومی مصر:** در همین رابطه سفارت ایران در مصر، متن دیگری نیز به شرح ذیل تهیه و آن را برای جراید و خبرگزاری ها ارسال می کند: ترجمه ابلاغیه ای که از طرف سفارت به جراید و خبرگزاری ها فرستاده شده است: «دولت ایران تهمت منسوب به طالب نام ایرانی را رد نموده و عمل صادره از او (یعنی استفراغ نمودن در اثر کسالت) را جرم و قابل مؤاخذه نمی داند. چه، علاوه بر اینکه عده زیادی از حجاج ایرانی و عراقی و دیگران شهادت دادند که در نتیجه مرض و گرمی هوا حالت استفراغ به نامبرده دست داده و برای جلوگیری از آلوده شدن محل طواف، در احرام خود استفراغ نموده بود، هیچ ذی شعوری نمی تواند باور کند، کسی که برای ادای فریضه و زیارت خانه خدا تحمل این همه خسارت و رنج را نموده، قصدش ملوث نمودن کعبه مطهره باشد! بسیار موجب تأسف است که دولت سعودی صرفاً به استناد اظهارات نا حق عده ای از جهال متعصب، بدون دقت لازم در مقام اعدام بی گناهی از اتباع يك دولت مسلمان دوست خود، که میهمان و در پناه خدا بوده برآید، به خصوص که شخص مقتول به زبان محل آشنا نبوده و نماینده دولت مصر هم که حافظ منافع اتباع ایران بوده بکلی از جریان محاکمه بی اطلاع مانده بود. مطلب دیگری که موجب تعجب شده و سوء نیت مأمورین وابسته دولت سعودی را مسلم می دارد، اظهار آنهاست که بعد از ورود بعضی از حجاج ایرانی قاذوراتی در حرم مکه مشاهده شد! نظر به تجلیل و حسن احترامی که تمام افراد بشر نسبت به این اماکن مقدسه دارند، نسبت چنین جنایتی حتی به غیر مسلمین نیز عقلاً قابل قبول نیست، چه رسد که این تهمت منسوب به يك ملت اسلامی است که در خدمت به دین اسلام سابقه درخشان و مقام شامخی دارد و افراد آن بیش از هر ملت

اسلامی، به کتاب خدا متمسک بوده و مجری احکام آن می باشند. انتشار خبر آزار ایرانیان و کشتن یکی از آنها بدون گناه و اهانت های وارده به آنها، در ملت ایران انزجار شدیدی تولید و افکار عمومی را به شدت به هیجان آورده است. دولت ایران با تکذیب قطعی تهمت های وارده در یادداشت دولت عربی سعودی، بر اعتراض شدید خود باقی است و یادداشت دولت عربی سعودی را به هیچ وجه قابل قبول نمی داند. و تا وقتی که جان و حیثیت ایرانیان در خاک دولت سعودی محفوظ نباشد و استرضای خاطر دولت ایران به عمل نیاید، دولت ایران مجبور است در ادامه مناسبات خود با دولت عربی سعودی تجدید نظر نماید.

به علاوه، سفارت ایران در قاهره راجع به اظهاراتی که مقامات سعودی در شماره روزنامه پروکره اژیپسین، مورّخه ۱۹۴۴ / ۲ / ۵ نموده بودند، توضیحاً اضافه می کند: ۱- جریان محاکمه مختصر که به اقرار خود سعودی ها بیش از دو روز طول نکشیده، معلوم نیست روی چه موازین قانونی صورت گرفته است؟ زیرا که متهم به زیان محل آشنا نبوده، و حتی نماینده دولت مصر هم که حافظ منافع اتباع ایران بوده، از آن بی اطلاع مانده بود!! چه، به طوری که همه می دانند محاکمات جزایی در کشورهای متمدن دنیا علنی است، و تا جریانات معینی را نپیماید، یک چنین حکم سختی نسبت به هیچ متهمی اجرا نمی شود. ۲- اینکه اظهار شده است اگر فوری حکم اجرا نمی شد، منجر به انقلاب و خون ریزی زیاد می شد! قضیه کاملاً به عکس است؛ زیرا که انقلابی که در شرف وقوع بوده، در نتیجه عصبانیت شدید حجاج ایرانی و سایر حجاج شیعه نسبت به عمل بی رویه عمّال دولت عربی سعودی بوده، به علاوه قتل یک نفر بی گناه به عنوان اینکه از خون ریزی بیشتری جلوگیری می نماید، مجوز قانونی ندارد. به خصوص که وسیله دفاع به نامبرده داده نشده است و این رفتار به طور روشن نشان می دهد که احساسات تعصب آمیز جاهلانه تا چه درجه برافکار عمّال حکومت سعودی، که این حکم را اجرا نموده اند، حکمفرما است.

۸- گزارش سفارت ایران در مصر و پیشنهاد به تهران: به نظر سفارت: این رفتار وحشیانه دولت سعودی از جنبه احساسات بشری هم؛ گذشته که حاجی بیچاره را که به منظور مقدسی با خانواده خود از فرسنگ ها مسافت

به مکه آمده بود به این طور فجیع کشته اند؛ از لحاظ صدمه ای که بر حیثیات دولت شاهنشاهی ایران در مقابل سایر دول اسلامی وارد شده؛ بی اندازه قابل توجه و لازم است از هر جهت موضوع مورد تعقیب قرار گیرد. منتها تا موقعی که همه حجاج ایرانی از کشور سعودی خارج نشده اند؛ اقدامات و اعتراضات سخت باید به تأخیر افتد، زیرا از دولت سعودی که چنین رفتاری را با حجاج ایرانی کرده؛ هیچ گونه اقدامی برای آزار سایرین مستبعد نخواهد بود. ضمناً این قسمت را هم باید معروض بدارد که: علت اساسی وقوع این پیش آمدهای ناگوار این است که: با آن که دولت شاهنشاهی از دادن گذرنامه به حجاج خودداری دارند، مع هذا هر سال عده زیادی حجاج از راه های مختلف خود را به هر زحمتی که شده به مکه می رسانند؛ و به این طریق عدم موافقت با اعزام نماینده از طرف دولت شاهنشاهی به مکه، این وضعیات را پیش می آورد. در صورتی که مصریها علاوه بر این که سفارت در جده دارند؛ و در موقع حج وزیر مختار و کنسول دائمی نیز در جده دارند؛ هرساله یکی از اشخاص برجسته خود را به سمت امیرالحج به مکه می فرستد که از هر جهتی حفاظت حجاج تأمین گردد. (امضا) سفارت شاهنشاهی ایران در قاهره - قربانی. (شماره سند: ۷۷، ح، ۱۶۴).

۹- گزارش سفیر ایران در بغداد نیز در این زمینه می نویسد: پیرو گزارش محرمانه ۲۸ / ۱۰ / ۱۳۲۲ شماره ۵۱۲، راجع به موضوع اقدامات دولت سعودی در اعدام يك نفر ایرانی یزیدی شیعه معروض می دارد: حجاجی که به عراق بازگشت نموده اند اظهار می دارند: امسال حفظ منافع حجاج ایرانی به نماینده دولت مصر محوّل گردیده بود ولی هیچگونه مساعدتی نسبت به حفظ حقوق حجاج ایرانی به عمل نیاورده، چنان که حاجی ایرانی یزیدی را که مأمورین سعودی با وضع فجیعی به قتل رسانیده اند، تقریباً ۱۶ ساعت بازداشت شده بود، در ظرف این چندین ساعت امکان داشت که نماینده دولت مصر عواقب وخیم این عمل را به دولت سعودی خاطرنشان کرده و اقداماتی برای نجات ایرانی مزبور بنماید، ولی به هیچوجه اقدامی در دفاع از حقوق او ننموده و ایرانی نامبرده که به زبان محلّ آشنا نبوده، نتوانسته است از خود مدافعه نماید و در نتیجه به اتهام قضایای بی اساس، حاجی یزیدی را بی گناه به قتل رسانیده اند. در هر حال در صورت مقتضی مقرر خواهند

فرمود که از دولت مصر نیز توضیحات کافیه خواسته شود تا حقیقت امر کشف گردد ... حجاج شیعه و ایرانی مورد تعرض مصریان واقع گشته، و حتی چهار نفر شهودی که باعث قتل حاجی شیعه ایرانی گردیده، از اهالی مصر بوده اند و به همین مناسبت شیعیان نسبت به مصریان فوق العاده خشمناک می باشند. وزیر مختار (ایران در عراق).

۱۰- **بخشنامه وزارت امور خارجه ایران:** در پیگیری حادثه، وزارت امور خارجه بخشنامه ای صادر و ضمیمه نامه شماره ۴۵۵۴ مورخ ۴/ ۱۱/ ۲۲ خود به سفارت ایران در قاهره ارسال می دارد که متن بخشنامه چنین است: وزارت امور خارجه، بخشنامه، پیرو بخشنامه تلگرافی شماره ۷۳۴ در خصوص تعدّیات مامورین دولت سعودی نسبت به حجاج ایرانی و قتل طالب نام ایرانی به اتهام بی احترامی به خانه کعبه اشعار می دارد: چنانچه اطلاع داده شد، سفارت کبرای شاهنشاهی در قاهره به موقع خود یادداشتی به وزارت امور خارجه سعودی ارسال و در آن شدیداً به طرز رفتار مامورین دولت سعودی اعتراض نموده است. وزارت امور خارجه سعودی در پاسخ، ضمن یادداشت مفصلی که به سفارت قاهره فرستاده است ادعا نموده است که حاجی ایرانی قصد ملوٲ کردن کعبه را داشته و جرم به دلایل شرعی و اقرار متهم ثابت شده است. وزارت امور خارجه پس از اطلاع از جریان امر، به وسیله سفارت کبرای قاهره جواب داده که دولت شاهنشاهی، این یادداشت را به هیچ وجه قابل قبول نمی داند و نسبتی را که به حاجی ایرانی داده اند و در نزد هیچ بشر ذی شعوری معقول و پسندیده نیست، جدّاً تکذیب می نماید و تا وقتی که جان و حیثیت ایرانیان در خانه دولت عربی سعودی محفوظ نباشد و استرضای دولت و جبران این رفتار که در مناسبات بین المللی اسمی برای آن نمی توان پیدا کرد به عمل نیاید، دولت ایران خود را مجبور خواهد دید در ادامه مناسبات خود با دولت سعودی تجدید نظر نماید. به وسیله اداره تبلیغات در اینجا نیز اعلامیه [ای] در جراید منتشر شد، انتشار این خبر تأثیر بسیار سوئی در محافل و افکار عامه بخشید و مقالات شدیدی بر علیه این رفتار و اهانتی که مامورین سعودی به ایرانیان نموده اند در جراید درج گردیده، که خلاصه آنها به ضمیمه رونوشت اعلامیه اداره تبلیغات و جواب یادداشت ارسالی وزارت امور خارجه دولت سعودی برای اطلاع فرستاده می شود. دولت

شاهنشاهی تصمیم گرفته است تا این وضعیت ادامه دارد از خروج حجاج ایرانی ممانعت نماید. به سفارت شاهنشاهی در بغداد نیز دستور داده شده، نظر دولت را به استحضار علما [در] عتبات و مخصوصاً حضرت آقای آسید ابوالحسن اصفهانی برساند. از علما و روحانیون تهران نیز خواسته شده است، به وسیله وعاظ و اهل منبر مردم را نصیحت و توصیه نمایند تا ترتیبی برای تأمین جان آنها داده نشده از رفتن به حج خودداری نمایند. نمایندگان دوره چهاردهم مجلس شورای ملی هم که در تهران حاضر هستند جلسه ای در مجلس تشکیل داده نطق های شدید و مؤثری ایراد نموده و از این رفتار عمال سعودی اظهار تنفر و انزجار کردند.

۱۱- طرح آقای سید باقر کاظمی به وزارت خارجه ایران: آقای سیدباقر کاظمی در تاریخ ۱۶/۱۱/۱۳۲۲ ه. ش. به شماره ۴۷۲۹ تلگرافی به وزارت خارجه زده و در آن چنین نوشته بود: مشاهدات خود را در حجاز به اطلاع سفارت کبرای قاهره رسانیدم و گزارش ۳۰ آذر شماره ۱۶۴ تقدیم شد، چون این حرکت وحشیانه موجب تحقیر شدید ایرانیان و شیعه ها و غلیان تعصبات جاهلانه بر ضد آنها گردیده، به عقیده بنده واجب است دولت ایران اقدامات ذیل را به عمل آورد: اولاً: يك ماه بعد که کلیه ایرانیان مراجعت می نمایند، روابط سیاسی و اقتصادی خود را با کشور سعودی قطع کند و به وسائل مختلف، علت آن را به اطلاع دنیا و خاصه ممالک اسلامی برساند. ثانیاً: مادامی که وضعیتی فعلی در حجاز باقی است، مسافرت حجاج را منع و از عبور قاچاق جداً در تمام سرحدات جلوگیری و از علما و مراجع تقلید نیز فتاوی در این باب صادر و منتشر کنید. ثالثاً: به وسیله رادیو و جراید ایران و ممالک عربی و طبع رساله های مخصوص، حقایق را منتشر و رفع اتهامات نسبت به ایرانیان و شیعه ها را بنمایید. [سیدباقر] کاظمی.

۱۲- گزارش سفارت ایران در مصر از رویکرد حکومت مصر در سانسور جنایت سعودیها در مکه: محمود جم (سفیر ایران در مصر) در نامه شماره ۷۷/ح/ ۱۹۶ مورخ ۱۹/۱۱/۱۳۲۲ نیز آمده است: مصری ها جداً از انتشار هر خبری راجع به قتل ابوطالب یزدی در مکه جلوگیری می کنند، حتی مجله چهره نما که به فارسی و در بین ایرانیان منتشر می شود، نتوانست مختصری

از این پیش آمد بنویسد. و نیز در نامه مورخ ۱۳۲۲ / ۱۲ / ۲۵ ه. ش. خود نوشته است: ... روزنامه های مصر تا کنون برحسب دستور دولت، هیچگونه اشاره ای به قضیه حج امسال و قتل ابوطالب یزدی ننموده اند ...

۱۳- **پیشنهاد نخست وزیر مصر:** در تعقیب گزارش قبلی، محمود جم سفیر کبیر ایران در قاهره در تاریخ ۱۳۲۲ / ۱۲ / ۷ نامه ای به شماره ۷۷ / ح / ۲۰۱ به وزارت خارجه در تهران مخابره می کند متن نامه به این شرح است: در تعقیب گزارش شماره ۷۷ / ح / ۲۰۰ - / ۱۶ / ۱۱ / ۱۳۲۲ راجع به قتل ابوطالب یزدی در مکه معظمه، هنوز جوابی از طرف دولت عربی سعودی نرسیده است، امروز آقای صلاح الدین بیک معاون وزارت امور خارجه مصر، از طرف آقای نحاس پاشا نخست وزیر، سفارت آمده اظهار داشت: آقای نخست وزیر از ادامه مذاکره قضیه ابوطالب یزدی متأسف و عقیده دارند که این موضوع هر چه زودتر حل بشود. به نظر ایشان این طور رسیده، برای اینکه در آتیه حجاج ایرانی در زحمت نباشند، خوب است اعلامیه ای از طرف دولت ایران و مصر و عربی سعودی در این زمینه تهیه کرده در يك روز منتشر گردد. پس از مرور مختصر، جواب دادم: از احساسات جناب آقای نخست وزیر متشکرم، ولی خاتمه این عمل منوط به این است که اقدامی از طرف دولت سعودی در جلب رضایت خاطر دولت شاهنشاهی بشود، تا ما مطمئن باشیم که در آینده اتباع ایران که برای ادای فریضه مذهبی به مکه معظمه مشرف می شوند در امان بوده و امنیت خواهند داشت آن وقت می شود در سایر قسمت ها مذاکره نمود و از نظریات خیرخواهانه جناب نخست وزیر استفاده کرد. جواب داد: مثلاً چه اقدامی از طرف دولت سعودی بشود خوب است؟ جواب دادم مثلاً دولت سعودی رسماً از واقعه ای که پیش آمده اظهار تأسف نموده و متعهد بشود که در آینده اتباع ایران در موقع حج امنیت کامل خواهند داشت و جبرانی هم نسبت به بازماندگان مقتول بنمایند و اضافه کردم این عقیده شخصی من است تا نظر دولت من چه باشد! جواب داد قطع دارم با عقاید و اخلاق مخصوصی که سعودی ها دارند هرگز به چنین اقدامی راضی نخواهند شد! اظهار داشت وضعیت وزارت امور خارجه مصر هم در این امر مشکل است، باید در این باب هر دو طرف فکر کرده، فورمولی برای ختم قضیه پیدا نمایند. من هم جواب دادم پیشنهاد جناب آقای نخست وزیر را برای مطالعه

به وزارت امور خارجه تهران خواهم فرستاد، خواهش کرد استدعا شود زودتر نظری از وزارت امور خارجه داده شود شاید این مشکل حل بشود. اینک با ارسال صورت پیشنهاد جناب آقای نحاس پاشا که در حقیقت راجع به قتل، هیچ حرفی نزده؛ و زمینه برای تکلیف حجاج در آینده است. برای استحضار وزارت امور خارجه ارسال میگردد. متمنی است از نظریه دولت این سفارت را زودتر مستحضر فرمایند. سفیر کبیر.

۱۴- تلاش مصر برای حل و فصل ذلیلانه مناقشه: باتوجه به گسترش ابعاد مربوط به حادثه شهادت میرزا ابوطالب یزدی، دولت مصر تلاش می کند تا به شکلی موضوع خاتمه یافته، کار به قطع روابط نیانجامد. سفیر ایران موضوع را این گونه شرح می دهد: وزارت خارجه، امروز هفتم مارس (۱۶ اسفندماه ۱۳۲۲) در ساعت ۱۱ / ۲۵ به وزارت امور خارجه رفته با آقای صلاح الدین بیک معاون وزارت امور خارجه ملاقات به عمل آمد. تلگراف شماره ۱۹۵۳ وزارت خارجه به ترتیب ذیل ابلاغ گردید: وزارت خارجه از زحماتی که جناب آقای نحاس پاشا در قضیه قتل ابوطالب یزدی متحمل شده اند متشکر است. راجع به پیشنهاد اعلامیه سه جانبه که جناب نخست وزیر پیشنهاد کرده اند نظر دولت شاهنشاهی این است: مادامی که قضیه قتل ابوطالب و توهینی که نسبت به ایرانیان شده است تصفیه نشده، دولت شاهنشاهی حاضر به امضای هیچ قراردادی با دولت سعودی نیست، بنابراین، پیشنهاد فعلاً مسکوت گذارده می شود. به علاوه دولت ایران نظر به احترام اظهار نظری که نحاس پاشا در تأخیر انداختن قطع رابطه با دولت سعودی نموده بودند، بیست روز دیگر بر مدت آن که اول يك ماه در نظر گرفته شده بود می افزاید. بنابراین چنانکه تا ۲۶ مارس، ششم فروردین ۱۳۲۳ اقدام مساعدی در رفع این توهین و جبران قتل ابوطالب نشود، دولت مصمم است قطع هرگونه روابط سیاسی و اقتصادی با دولت عربی سعودی بنماید و نظر به این که این اتفاق در موقعی که نماینده دولت پادشاهی مصر، مأمور حفظ منافع ایران بوده به عمل آمده، دولت شاهنشاهی انتظار دارد از طرف جناب آقای نخست وزیر نحاس پاشا، جدیت و اهتمام بیشتری در حل قضیه و استرضای خاطر دولت ایران به عمل آید. آقای صلاح الدین بیک اظهار کردند که مراتب را به نحوی که ذکر شد، به اطلاع آقای نحاس پاشا فوراً خواهند رسانید. با

اظهار امتنان خداحافظی نموده، به سفارت مراجعت نمودم. یادداشتی هم که صورت آن در پرونده ضبط است بر طبق تلگراف شماره ۱۱۵۳ به دولت عربی سعودی توسط سفارتشان در مصر کتباً فرستاده شد. سفیر کبیر (شماره سند ۷۷، ح، ۲۲۴ و تاریخ ارسال آن ۱۶/۱۲/۱۳۲۲ است).

۱۵- «ساعد» (نخست وزیر وقت ایران) در نامه مورخ ۲۰/۱۲/۲۲ خود می نویسد: هشتم اسفند به سفارت های انگلیس، آمریکا، شوروی، مصر و عراق تذکاريه ای ارسال و با تشریح قضیه راجع به قتل ابوطالب، تقاضا شد از نظر علاقمندی آنها به حسن تفاهم بین دول و ملل، در تأیید تقاضاهای مشروع و استرضای خاطر دولت شاهنشاهی ایران اقدام نمایند و به سفارت خودمان در لندن نیز تلگراف شد، از دولت انگلستان بخواهند که به مأمورین مربوطه خود دستور لازم صادر نمایند. ساعد.

۱۶- پاسخ تند دولت سعودی به نامه اعتراضیه سفارت ایران: وزارت خارجه سعودی مستقر در مکه مکرمه در تاریخ سوّم محرم الحرام ۱۳۶۳ هـ. ق. در نامه ای بسیار تند و وقیحانه، به توجیه این عمل غیر شرعی و انسانی پرداخته، نه تنها از کرده خویش پشیمان نشده، بلکه اتهام واهی ملوث نمودن کعبه و مسجدالحرام را [صریحاً] به ایرانیان نسبت می دهد. متن این نامه چنین است: «تشرّف وزارة الخارجية العربيّة السعوديّة بإبلاغ المفوضيّة الإمبراطوريّة الإيرانيّة أسفها الشديد لتلقّيها مذكرة المفوضيّة رقم ۷۵، ح ۱۶۲، تاریخ ۳۰/۹/۱۳۲۲ الموافق ۲۲/۱۲/۱۹۴۳، فإنّ المفوضيّة الإيرانيّة ربّبت شكل الجرم الذي ارتكبه أحد الحجاج الإيرانيين حسب ما أرادت واعتبرت ذلك مخالفاً للشرع والإنسانيّة والقانون ولو استفسرت المفوضيّة الإيرانيّة عن الأمر وعرفت حقيقته لم يكن منها هذا التسرع في إرسال هذه المذكرة. إنّ الحكومة العربيّة السعوديّة ليس لها أيّ غاية أو غرض في معاقبة أيّ إنسان من غير حدوث جرم بين منه، فكيف يتصور العقل أن تقدم على إنفاذ حكم في أحد الحجاج بدون أن تكون هناك دلائل قاطعة بشأنه. إنّ مثل هذا لم يقع ولن يقع من حكومة تعمل بشرع الله وتنشر لواء الأمن والعدل والسلام بين جميع من يستظلون بظلّ حكمها أو يفدون إلى بلادها المقدّسة. إنّ الحكومة العربيّة السعوديّة قد قامت في هذا العام أكثر من أيّ عام آخر بمعاونة الحجاج الإيرانيين معاونة

كانت فوق الطاقة وأضرّت بتموين البلاد الداخلي، وذلك لما أقدم الحجاج الإيرانيون على ركوب سيارات لم تكن صالحة لنقلهم من خارج المملكة ثمّ لمّا دخلوا إلى داخل المملكة وضاق الوقت عليهم وتعطلت سياراتهم في الصحراء فالحكومة العربيّة السعوديّة أوقفت سيارات تموينها في الداخل وحوّلت تلك السيّارات لنقل الحجاج الإيرانيين وأنقذت حياتهم من الموت المحقّق، فالحكومة التي تعمل مثل هذا العمل لا يمكن أن يُوجّه إليها تهمة إنفاذ حكم مخالف للشرع والإنسانيّة لأنّ هذا يستحيل أن يقع في بلادها. لقد كان بيت الله الحرام قبل وصول بعض الحجاج الإيرانيين إلى مكّة طاهرًا ومصنوًّا من كلّ ما يجب صيانته منه، إلى أن وصل بعض الحجاج الإيرانيين إلى مكّة ودخلوا بيت الله الحرام فأخذ المسلمون في بيت الله الحرام مع خدم الحرم يشاهدون أقدارًا قدرة في أنحاء الحرم حول مقام إبراهيم وفي المطاف وكلّ حجاج المسلمين ينسبون ذلك إلى الإيرانيين وكانت الحكومة أصدرت أمرًا بمراقبة الحرم مراقبةً شديدةً فألقي القبض أثناء ذلك على الشخص المذكور في مذكرة المفوضيّة الإيرانيّة متلبسًا بالجريمة وهو يحمل القاذورات من بيوت الخلاء داخل إحرامه ويلقيها في المطاف حول بيت الله الحرام الذي يقُدّسه مئات الملايين من المسلمين. فبعد أن ثبت للحكومة هذه الجريمة بالدلائل الشرعيّة وإقرار من الشخص المذكور لم يكن لديها بدّ من إنفاذ أحكام القرآن الصريحة في مثله، فقد قال تعالى: ... وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (حج: ٢٥) فعذاب الدنيا قتله وعذاب الآخرة لمثله عندالله في جهنّم بنصّ كتاب الله وأيّ جريمة أشنع وأنكر من رجل يخرج من بيته ويقطع الفيافي والقفار لينجس بيت الله الحرام بهذه الأقدار التي أمرالله بتطهير البيت منها ومن كلّ كفر وشرك، حيث قال تعالى: وَظَهَرْ بَيِّنَتِي لِلظَّالِمِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (حج: ٢٦) على أنّ الإيرانيين قد اتّخذوا لهم في بيت الله الحرام في هذا العام خطّة تخرج بهم عن جماعة المسلمين حتّى اذا وحدوا في الحرم و اقيمت الصلاة امتنعوا عن الصلاة مع جماعة المسلمين وكان موقفهم في بيت الله الحرام مريبًا للغاية ممّا أوجب سخط المسلمين عامّة عليهم. ولولا التيقظ الشديد الذي قامت به الحكومة داخل الحرم وخارجه لصيانة الحجاج الإيرانيين لوقع عليهم من المسلمين إهانات عظيمة واعتداءات شديدة تخلّ بالأمن والطمأنينة بالنظر للهاج الذي وقع لدى كافّة المسلمين من أعمالهم المنكرة في بيت الله الحرام.

وهنا نلفت نظر الحكومة الإيرانية إلى ما قامت به حكومتنا دلالة على حسن نيتها وبعدها نظرنا بأنّها قد لفتت نظر الحكومة الإيرانية بواسطة مفوضيتها ببغداد، بتاريخ ٤ شعبان ١٣٦١، حيث أبلغتها لزوم الإهتمام بالسيّارات التي سيقدم بها حجّاجها وأنّ الحكومة العربية السعودية لا تعدّ نفسها مسؤولة إذا وقعت أخطار لحجّاجها بسبب ذلك، إذ لا يمكنها معونتهم ومع هذا فقد أهملت الحكومة الإيرانية ذلك وحصل ما ذكر أعلاه من إنفاذ رعاياها من الموت الزوام كما أنّه لفت نظر الوزير الإيراني ببغداد على لزوم التنبيه الشديد على الحجّاج الإيرانيين بأن لا يأتوا بما يخالف الشرع الشريف في بيت الله الحرام حتّى لا يكونوا عرضة لسخط المسلمين ويحصل ما لا تحمد عقباه. والمفوضيّة الإيرانية ببغداد قد شكرت مفوض الحكومة العربية السعودية على هذه التبليغات ووعدت بالقيام بما يلزم ومع الأسف الشديد فإنّ الأمر وقع على خلاف ما وعدت به والحوادث التي جاءت قد أيّدت ما كان متوقّعا كما أنّ كلّ منصف يمكنه أن يحكم على أيّ جهة تقع المسؤولية والتقصير ومع هذا كلّ فإنّ الحكومة العربية السعودية عملت كلّ ما يمكنها لمساعدة الحجّاج الإيرانيين وصيانتهم والمحافظة عليهم ولولاه الله ثمّ ما اتخذته الحكومة من احتياطات لقتل كثير من الحجّاج الإيرانيين بسبب سلوكهم الشائن في بيت الله الحرام. وقد جعل الإسلام لولي الأمر النظر في الجرائم المخالفة لكتاب الله لاتّخاذ الجزاء الرادع، حيث قال: **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ... (ائده: ٣٣)** وأيّ فساد أعظم من تدنيس بيت الله الحرام بهذه الخبائث المنكرة. ولذلك لا ترى الحكومة العربية السعودية محلاً لاحتجاج المفوضيّة الإيرانية لأنّه لم يطبّق على المجرم إلّا حكم الله طبقاً لما جاء في كتاب الله... **ترجمه متن نامه:** وزارت امور خارجه كشور عربی سعودی مفتخرًا به آگهی سفارت شاهنشاهی ایران می رساند که با کمال تأسف یادداشت شماره ٧٥/ح/ ١٦٢ مورخه ٣٠/٩/ ١٣٢٢ مطابق ٢٢/١٢/ ١٩٤٣ سفارت را دریافت نمود. سفارت ایران، صورت جرمی را که یکی از حجّاج ایرانی مرتکب شده، به نحوی که خواسته تصویر نموده و آن را مخالف شرع و قانون و انسانیت تشخیص داده است و اگر سفارت ایران راجع به این امر بازجویی می نمود و به حقیقت آن پی می برد در ارسال این یادداشت تسریع

نمی نمود! دولت عربی سعودی که هیچ شخصی را بدون جرم واضحی از او مجازات نمی کند، چگونه مورد قبول عقل خواهد بود که بدون وجود دلایل قطعی، نسبت به یکی از حجاج حکمی را اجرا کند؟ از دولتی که مطابق شرع الهی رفتار می کند و امنیت و عدل و آرامش را بر تمام اتباع دولت و مسافرینی که به این کشور مقدس می آیند گسترده، چنین امری واقع نشده است و نخواهد شد. دولت عربی سعودی امسال (۱۳۶۲ق = ۱۳۲۲ش) بیش از هر سال به حجاج ایرانی کمک نمود، این کمک که مافوق طاقت ما بود، در نتیجه آمدن حجاج ایرانی با چنین اتومبیل هایی که برای حمل و نقل آن ها از خارج به این کشور مناسب نبود، سبب شد که به توزیع خواربار داخلی کشور صدمه وارد آید، چه پس از ورود آن ها به این کشور و خرابی اتومبیل ها در صحرا و تنگی وقت؛ دولت عربی سعودی، اتومبیل های حمل و نقل مواد خواربار داخلی خود را، به حمل و نقل حجاج ایرانی اختصاص داد و آن ها را از مرگ حتمی نجات داد. دولتی که چنین عملی بنماید ممکن نیست تهمت صدور حکمی مخالف با شرع و انسانیت به او نسبت داده شود! چه وقوع چنین امری در این کشور امکان ندارد!! بیت الله الحرام پیش از ورود حجاج ایرانی به مکه؛ طاهر بود از هر امری که صیانیت از آن ضرورت داشت! ولی پس از ورود بعضی از حجاج ایرانی به مکه و ورود آنان به بیت الله الحرام، مسلمانان و مستخدمین حرم ملاحظه نمودند که در اطراف حرم و در پیرامون مقام ابراهیم و در محل طواف حجاج قاذوراتی دیده می شود!! و تمام حجاج مسلمان این عمل را به ایرانیان نسبت می دهند!!! دولت دستور داد که حرم را تحت مراقبت دقیق قرار دهند، این بود که شخص مذکور در یادداشت سفارت ایران را، در حال اقدام به جنایت دستگیر نمودند!!! در حالی که قاذورات مستراح ها را در دامن احرام خود برداشته!!! و در محل طواف دور خانه خدا می ریخت!!! که صدها میلیون مسلمان آن را مقدس می شمارند، پس از این که وقوع این جنایت با دلایل شرعی؛ و اقرار شخص نامبرده؛ ثابت گردید!!! چاره ای جز اجرای احکام صریح قرآن در این مورد نبود، که می فرماید: **وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُزِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ** (سوره حج آیه ۲۵، یعنی: کسی که در خانه خدا اراده و نیت الحاد و ظلم نماید، او را به عذاب الیم گرفتار خواهیم کرد). عذاب دنیا قتل است، و عذاب آخرت مطابق نص کتاب خدا عذاب جهنم است، چه

جرم و جنایتی از این شنیع تر و منکرتر که شخصی از خانه خود بیرون آمده، دشت و بیابان را ببیماید، به منظور این که خانه خدا را به نجاست آلوده و ملوث کند!! و حال آن که به تطهیر این خانه از نجاست و کفر و شرك امر فرموده، چه اینکه می فرماید: وَ طَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (سوره حج آیه ۲۶، یعنی: خانه مرا برای طواف کنندگان و نمازگزاران و کسانی که به رکوع و سجود می پردازند تطهیر کن). از این گذشته ایرانیان امسال در خانه خدا رویه ای اتخاذ نموده بودند که آنان را از جماعت مسلمین خارج می نماید، چه در موقع نماز جماعت اگر عده ای از آن ها در داخل حرم بودند، از ادای نماز با جماعت مسلمین خودداری می کردند، و رفتار آن ها در خانه خدا بی نهایت موجب سوء ظن بود، و اسباب بدبینی تمام مسلمین نسبت به آن ها شد، و اگر بیداری فوق العاده دولت عربی سعودی نبود؛ و اگر اقدامات دقیقی برای حفظ حیات حجاج ایرانی در داخل و خارج حرم به عمل نمی آمد، نظر به هیجان عامه مسلمین نسبت به اعمال منکر و ناروای آن ها در خانه خدا، اهانت های عظیم و تعدّی های شدید نسبت به آن ها می شد، به حدی که به امنیت و آرامش کشور خلل وارد می آمد!! در این جا لازم می داند نظر دولت ایران را به این نکته متوجه سازد که دولت، برای اثبات حسن نیت و دوراندیشی خود به وسیله سفارت ایران در بغداد، به تاریخ چهارم شعبان ۱۳۶۱ق نظر دولت ایران را متوجه این امر نمود، و لزوم توجه و اهتمام به اتومبیل های حجاج را گوشزد نموده، گفت که اگر خطرهایی برای حجاج پیش بیاید، دولت عربی سعودی خود را مسؤول نمی داند، زیرا که کمک به آن ها از حیث اقتدار آن خارج است، ولی با تمام این ها دولت ایران به این موضوع اهمیتی نداد، و در نتیجه دولت عربی سعودی اتباع ایران را از مرگ نجات داد. همچنین نظر وزیر مختار ایران در بغداد را به این نکته متوجه ساختیم که به حجاج ایرانی اکیداً قدغن نمایند که برخلاف اوامر شرع شریف، در خانه خدا کاری نکنند که در معرض تعرض و انزجار مسلمین واقع شوند و اتفاق ناگواری برای آن ها رخ دهد. در آن موقع سفارت ایران در بغداد از سفارت عربی سعودی از این تذکر سپاسگزاری نموده، وعده داد که اقدامات لازمه در این باب خواهد نمود، ولی متأسفانه برخلاف آن چه سفارت وعده داده بود؛ واقع شد، و اتفاقات پیش بینی ما را تأیید کرد، و هر شخص منصفی می تواند حکم

کند که مسؤولیت و تقصیر از کدام يك از طرفین بوده است. با وجود این، دولت عربی سعودی از بذل آن چه برای مساعدت به حجاج ایرانی و حمایت و حفاظت آن ها لازم بود فروگذار ننمود، و اگر تفضل خداوندی و اقدامات احتیاطکارانه دولت عربی سعودی نبود، عده زیادی از حجاج ایرانی در نتیجه رفتار خجالت آوری که در خانه خدا می کنند!! به قتل می رسیدند. دین اسلام به ولی امر حق داده که در جرم های مخالف کتاب خدا، کیفر مناسبی را اجرا نماید، که موجب امتناع دیگران از ارتکاب چنین جرمی گردد، چه در قرآن می فرماید: **إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ** (مائده، ۳۳ ترجمه: یعنی: کیفر کسانی که با خدا و پیغمبر جنگ می کنند و در زمین موجب فساد می گردند آن است که آنان را بکشند یا به دار آویزند یا دست و پای آنان را ببرند و یا آنان را تبعید نمایند). چه فسادی از این بزرگ تر که خانه خدا را ملوث کنند؟ لذا دولت عربی سعودی موردی برای اعتراض سفارت ایران نمی بیند، زیرا که نسبت به مجرم جز به فرمان خدا و مطابق کتاب او حکمی اجرا نگردیده است. (شماره سند ۱۷۰ و تاریخ ارسال آن ۳ محرم الحرام ۱۳۶۳ ه. ق. است).

۱۷- **جوابیه ایران:** سفارت شاهنشاهی ایران در پاسخ به نامه تند و غیر منطقی و خلاف واقع وزارت خارجه دولت سعودی، جوابیه وزارت خارجه ایران را دریافت و برای وزارت خارجه سعودی ارسال می دارد، متن نامه به شرح ذیل است: سفارت کبرای شاهنشاهی، سفارت شاهنشاهی ایران در پاسخ یادداشت شماره ۲۰ / ۱ / ۴ وزارت امور خارجه عربی سعودی مورخه ۳ محرم الحرام سال ۱۳۶۳ هجری مطابق ۲۹ دسامبر سال ۱۹۴۳ میلادی، احتراماً به آگاهی آن وزارتخانه می رساند: «دولت ایران صدور عمل منتسب به طالب نام ایرانی را به دلائل زیر جرم و قابل مؤاخذه نمی داند، چه علاوه بر اینکه حجاج ایرانی و عراقی شهادت داده اند که در اثر کسالت و گرمی هوا هنگام طواف کعبه، حالت تهوع به نامبرده دست داده و برای اینکه محل طواف آلوده نشود در دامن خود استفراغ نموده و می خواسته است آن را به خارج ببرد. اصولاً این ادعا، ادعای باطلی است و هیچ ذی شعوری نمی تواند باور کند که کسی که به شوق ادای فریضه دینی با تحمل خسارت و رنج چنین

سفری به بیت الله مشرف می شود قصد او ملوث نمودن خانه کعبه باشد! بسیار موجب تأسف است که يك دولت اسلامی اینقدر از رسوم بین المللی و قواعد دینی بی خبر باشد و صرفاً به استناد اظهارات نا حقّ عده ای از جهّال متعصب که در فروع دینی با مسلمین شیعه اختلاف نظر دارند، بدون دقّت لازم و تحقیق در مقام اعدام بی گناهی برآیند که بر طبق کلام الهی: وَ مَنْ ذَخَلَهُ كَانَ آمِنًا (آل عمران: ۹۷)، در خانه خدا که پناهگاه و جای ایمن مردم است، بایستی از هرگونه تعرّض و تجاوز مصون باشد. به خصوص که شخص مقتول به زیان محل آشنا نبوده و نماینده دولتی هم که امسال حافظ منافع اتباع ایران بوده، از جریان محاکمه مختصر که معلوم نیست روی چه موازین قانونی قرار گرفته و محکومیت او به کلی بی اطلاع مانده است!! جای هیچگونه تردید نیست عملی که از طالب نام ایرانی دیده شده، فقط در اثر کسالت و کاملاً اضطراری بوده و با این حال معلوم نیست چگونه دولت سعودی که در یادداشت خود کرازا به آیات قرآنی استناد می جوید، در این مورد بر خلاف کلام الهی: وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ (نور: ۶۱)، و نصّ نبوی ﷺ: «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ ... وَمَا يُضْطَرُّونَ إِلَيْهِ»، رفتار نموده و تبعه يك دولت اسلامی دوست خود را در موقعی که میهمان و در پناه او بوده است، دست بسته گردن زده و به حال همسر بیچاره او ابداً رحم و شفقتی ننموده است. عجب تر آنکه وزارت امور خارجه سعودی برای پرده پوشی این امر فجیع، استدلال به آیاتی از قرآن کریم نموده و آیه شریفه: ... وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (حج: ۲۵) و ... إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ... (مائده: ۳۳)، را مدرک و مجوز این عمل قرار داده در حالی که در هیچیک از تفاسیر معتبره، إشعاری به آن نیست که عمل ناشی از شخص مقتول، منطبق با مدلول این دو آیه باشد. مطلب دیگر یادداشت دولت سعودی که موجب تعجّب گردیده و سوء نیت مأمورین وابسته را مسلم می دارد، این اظهار آنها است که قبل از ورود بعضی از حجاج ایرانی، بیت الله تمیز و مصون از هر امر ناشایسته ای بوده و پس از ورود عده ای از حجاج ایرانی به مکه، مسلمین در خانه خدا، مستخدمین حرم قاذوراتی در اطراف حرم مشاهده نمودند! نظر به تجلیل و تقدیسی که هر انسانی نسبت به این قبیل اماکن مقدسه دارد، صدور چنین جنایتی حتی از غیر مسلمین نیز

عقلاً مستبعد است، چه رسد که این تهمت منسوب به يك ملت اسلامی است که در خدمت به دین حنیف اسلام، سابقه درخشان و مقام شامخی دارد و از متمسك ترین ملل اسلامی به كتاب خدا می باشد که در آن می فرماید: وَ طَهَّرْ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و به افراد آن ملت نسبت داده شده است که روزی پنج بار مانند سایر مسلمین رو به کعبه مطهره نماز بگذارند. انتشار خبر اذیت و آزار حجّاج ایرانی و کشتن يك نفر بی گناه، در ملت ایران انزجار و تنقّر شدیدی تولید نموده و افکار عمومی را شدیداً به هیجان درآورده و تأثیر بسیار ناگواری بخشیده است. سفارت شاهنشاهی ایران، اتهامات مذکوره در یادداشت دولت عربی سعودی را جدّاً تکذیب می نماید و نسبت به قتل طالب نام ایرانی و تجاوزات مأمورین دولت سعودی و اهانتی که به ایرانیان شده، بر اعتراض شدید خود باقی است، و یادداشت دولت سعودی را به هیچ وجه قابل قبول نمی داند و تا وقتی که جان و حیثیت ایرانیان در خاک دولت عربی سعودی محفوظ نباشد؛ و استرضای خاطر دولت ایران و جبران این رفتار که در مناسبات بین الملل اسمی برای آن نمی توان پیدا کرد؛ به عمل نیاید، دولت ایران خود را مجبور خواهد دید در ادامه مناسبات با دولت عربی سعودی تجدید نظر نماید. وزیر امور خارجه (شماره سند: ۷۷، ح، ۱۸۶ و تاریخ آن ۱۲ / ۱۱ / ۱۳۲۲ است).

۱۸- پاسخ مجدد دولت سعودی: وزارت خارجه عربی سعودی در تاریخ ۱۵ ربیع الأول ۱۳۶۳ ه. ق. مطابق با ۹ مارس ۱۹۴۴ م در پاسخ به نامه سفارت ایران در مصر، نامه ای به شرح ذیل ارسال می کند: «وزارت خارجه عربی سعودی وصول یادداشت شماره ۷۷ / ح / ۱۸۶ مورّخ ۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۲ هجری شمسی، مطابق با ۲ / ۳ / ۱۹۴۴ م راجع به عبده طالب (ابوطالب) حسن (حسین) ایرانی را مفتخرّاً به آگهی سفارت شاهنشاهی ایران رسانیده، علاقمند است علاوه بر توضیحاتی که در یادداشت سابق داده، حقایق مذکور در زیر را نیز از نظر سفارت شاهنشاهی بگذراند: ۱- وزارت خارجه عربی سعودی، حقیقت جرم صادره از مجرم نامبرده را قبلاً توضیح داده است و این امر به شهادت شهود و اقرار خود مجرم به طور قطع و یقین ثابت گردیده است! ۲- این اتّفاق اسف انگیز، پیش آمد سَرّی و محرمانه ای نبوده است و عدّه زیادی از حجّاج، از آن آگهی یافتند و نزدیک بود بین

حجاج ایرانی و سایر حجاج فتنه‌هایی برپا شود ولی اقدامات دولت عربی سعودی و بیداری آن در حفظ حیات حجاج، از وقوع این فتنه‌ها جلوگیری نمود. ۳- دولت شاهنشاهی ایران با در نظر گرفتن روابط دوستانه موجود بین دو کشور، مخصوصاً زحمات امسال دولت عربی سعودی، برای نجات حجاج ایرانی از مرگ حتمی و قطعی، در صحراها و بیابان‌ها و همچنین در نظر گرفتن معاملات سوء حکومت‌های سابق با حجاج ایرانی و مقایسه آن با رفتار حکومت فعلی نسبت به آنها و توجه به اینکه اجرای حکم نسبت به مجرم صورت نگرفته، مگر پس از ثبوت قطعی جرم نسبت به او و این که مجازات مزبور مطابق حکم شرع و مقررات کشور و قوانین شرعی آن بوده است، خواهد دانست که از طرف دولت عربی سعودی اقدامی به عمل نیامده است که منظور از آن خدشه رساندن به روابط دوستانه دو کشور، یا لطمه وارد آوردن به حیثیت ملت ایران باشد، حکم صادره مطابق شرع و مقررات کشور و روی اصول معامله متقابل بوده است و اگر يك نفر سعودی در ایران برخلاف قوانین و مقررات کشور اقدامی نمود و مطابق احکام قوانین محلی محکوم گردید، دولت عربی سعودی حق اعتراض را بدان نخواهد داشت. پایین نامه، دارای مهر وزارت خارجه عربی سعودی است. (تاریخ ارسال نامه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۶۳ و شماره آن ۲۰، ۱، ۶۹ است).

۱۹- تعیین ضرب‌الأجل و تهدید ایران به قطع رابطه با سعودی: سفارت ایران پیرو یادداشت شماره ۷۷/ح/۱۸۶ خود مورخ ۱۳۲۲/۱۱/۱۶ ه.ش. مطابق ۱۹۴۴/۲/۲ م راجع به قتل ابوطالب نام، از حجاج ایرانی در مکه مکرمه، بنا به دستور واصله از وزارت خارجه وقت، طی نامه ای خطاب به وزارت خارجه سعودی رسماً اعلام می دارد: چنانچه تا تاریخ ۶ فروردین سال ۱۳۲۳ ه.ش. مطابق ۲۶ مارس ۱۹۴۴ میلادی از طرف دولت عربی سعودی، توضیح لازم و تأکید کافی راجع به تأمین حیات حجاج ایرانی در خاک عربی سعودی و عدم تکرار نظیر این قضیه به دولت شاهنشاهی نرسد، دولت شاهنشاهی راجع به این امر اتخاذ تصمیم مقتضی، مبادرت خواهد نمود.

۲۰- پاسخ سرد سعودی: وزارت خارجه سعودی در پاسخ به این نامه چنین نوشت: سفارت عربی سعودی با تقدیم دروذهای شایان، به سفارت کبرای

شاهنشاهی ایران، مفتخرًا به آگاهی آن سفارت کبری می رساند که وزارت خارجه عربی سعودی، راجع به ابوطالب فرزند حسین پاسخ خود را داده است، و به جز توضیحاتی که قبلاً طی یادداشت خود مورخ ۱۵ ربیع الأول ۱۳۶۳ شماره ۲۰ / ۱ / ۶۹ داده است، راجع به این موضوع اظهار تازه ای ندارد! سفارت عربی سعودی این فرصت را مغتنم شمرده درودهای شایان و احترامات فائقه خود را تقدیم سفارت کبری شاهنشاهی ایران می نماید. محلّ مهر سفارت عربی سعودی.

۲۱- تلگراف تبریک (کوتاه بدون جبران نمودن) از ملك عبدالعزيز به شاه ایران: در فروردین سال ۱۳۲۳ و در آستانه قطع روابط با دولت سعودی، عبدالعزيز بن سعود به مناسبت سال نو شمسی تلگرافی به این شرح خطاب به شاه ارسال می نماید: با کمال مسرت از این فرصت استفاده نموده، به مناسبت سال جدید تمنیات خالصانه خود را برای سعادت آن اعلی حضرت و ملت نجیب ایران تقدیم می دارم. عبدالعزيز

۲۲- پاسخ مبسوط و ذلیلانه و چاپلوسانه شاه ایران به شاه سعودی: شاه پاسخی مسالمت آمیز (و ذلیلانه ای) به این شرح خطاب به ملك عبدالعزيز ارسال می کند: اعلیحضرت ملك ابن السعود!!! پادشاه کشور عربی سعودی، از تبریکاتی که به مناسبت نوروز فرموده بودید!!!، متشکرم و امیدوارم که دولت آن اعلیحضرت!! با پیشنهاد راه حل دوستانه و رضایت بخش، راجع به مسائل مورد بحث فیما بین، سعی دولت را برای تحکیم روابط دوستانه موجود بین دو دولت تسهیل خواهد کرد.

۲۳- پاسخ عبدالعزيز: پادشاه سعودی از پاسخ حقیرانه شاه سوءاستفاده کرده، نامه ای به شرح پیوست خطاب به شاه ارسال و در آن بر صحت کار (اعدام) انجام شده تأکید می ورزد. متن نامه این چنین است: حضرت صاحب الجلاله شاه ایران، وصول تلگراف آن اعلی حضرت بهترین تأثیرات را برای ما حاصل، و خدا را شکر می کنم که برای مسلمین پیشوایانی تجربه دیده مانند آن اعلی حضرت فرستاده، که در اوضاع سختی مثل وضعیت فعلی در پیشرفت مصالح کشور خود اهتمام می نمایند، و این فرصت را مغتنم شمرده، برای آگاهی خاطر خطیر ملوکانه برادر خود تذکر می دهیم که این واقعه اسف آور که در يك مكان

مقدس و در مقابل هزاران هزار از مسلمین اتفاق افتاد؛ مطابق حکم شرع شریف که در بلاد ما دربارہ خاص و عام نافذ و جاری است، رفتار شده، و ما یقین داریم که اگر نظیر این امر در بلاد آن اعلیٰ حضرت اتفاق می افتاد، حکمی را که طبق قوانین و مقررات کشور صادر شده است، هر طور آن اعلیٰ حضرت مقتضی می دانند به موقع اجرا می گذارند، و منظور از اجرای حکم شرعی به هیچ وجه لطمه و اهانتی به شرافت و حیثیت ملت دوست خودمان؛ که هزاران نفر از ایشان را امسال در ایاب و ذهاب به مکه از چنگال مرگ در صحرا و بیابان نجات داده بودیم؛ نبوده است، و با استحضار خاطر اعلیٰ حضرت برادر ارجمند به حقیقت مآوقع، که اشخاصی که مایل هستند از آب گل آلود ماهی بگیرند؛ سعی در کدورت روابط مابین دو کشور می نمایند و پس از وقوف به نیک خواهی و صداقت ما یقین حاصل خواهید فرمود که اقدام ما از روی اضطراب و طبق نظامات کشور خودمان بوده و هیچ منظور دیگری جز اجرای حکم شرع و اطفای فتنه بین حجاج نداشته ایم و برای این که ممکن است در تلگراف اغلاطی حاصل شود، نامه مخصوصی به آن اعلیٰ حضرت فرستادیم که از جریان امر به طور کامل و چنان که اتفاق افتاده استحضار حاصل فرمایند. با تقدیم سلام و احترامات، عبدالعزیز.

۲۴- گزارش سفارت ایران در مصر از رویکرد انگلیسها: سفیر کبیر (ایران در مصر) در نامه شماره ۷۷/ح/ ۲۳۶ مورخ ۱/۹/ ۱۳۲۳ نوشته است: تعقیب شماره ۷۷/ح/ ۲۳۵، سفیر کبیر انگلیس به طور غیر رسمی و دوستانه اطلاع می دهد که وزارت خارجه انگلیس تلگراف کرده است که در قضیه قتل ابوطالب یزدی حاجی ایرانی، چون موضوع مذهبی است! مأمورین انگلیسی نمی توانند مداخله نمایند!! راجع به نظریات دولت و شروط ختم قضیه (سفیر کبیر انگلیس) می نویسد: قطعاً دولت ابن سعود حاضر به معذرت خواستن نخواهد شد و اظهار تأسف می کند که این موضوع منجر به قطع روابط دولتن نشود ...

۲۵- (تجاهل وزارت خارجه ایران: علیرغم مراسلات سابقه سفارت ایران و انعکاس به وزارت خارجه ایران اما تهران هنوز بعد یکسال از حادثه اظهار بی اطلاعی واستفسار نموده است!!) استفسار تهران از سفارت ایران در مصر:

محمد علی همایون جاه معاون کل وزارت امور خارجه وقت، در پی پیگیری های قبلی آن وزارت خانه در نامه محرمانه شماره ۱۳۳۶ مورخ ۱۱/۱۱/۲۳ نامه ای خطاب به سفارت ایران در قاهره به این شرح ارسال می دارد: سفارت کبرای شاهنشاهی، وزارت امور خارجه مایل است بطور تفصیل بداند که ابوطالب یزدی که یکی دو روز بعد از عید اضحی بسال ۱۳۶۲ هجری قمری مطابق با آذر ۱۳۲۲، به دست عمّال عربی سعودی در مکه به قتل رسیده است، به چه جرمی متهم و به چه طریق جرم او به ثبوت رسیده است؟ و این معنی بر حسب شهادت شهود بوده و یا بر حسب اقرار و اعتراف شخص متهم و یا به هر دو وسیله؟ و در صورت اول شهود چند نفر بوده و تابعیت کدام دولت را داشته، و مقیمین حجاز بوده و یا زائرین آن سال بوده اند و شهادت چه بوده است؟ یعنی آیا شهادت داده اند که ابوطالب دامان خود را از قازورات پر نموده و از خارج با خود آورده است و یا آن که در همان جا در دامان خود قسیان نموده و دامان خود را به قصد اهانت از دست داده است؟ و در صورت دوم یعنی اقرار و اعتراف، این معنی به چه طریق صورت گرفته و ابوطالب که آشنا به زبان عربی نبوده چگونه اقرار نموده است که قازورات را از خارج با خود به آن مقام متبرک آورده و یا در همان جا در دامان خود قسیان عمدی نموده و دامان را نیز رها نموده است؟ و منظورش از این عمل صرفا ملوث نمودن و بالاخره اهانت وارد آوردن به آن مقام شریف بوده است؟ و بالاخره حکم به محکومیت از محاضر شرعی صادر گردیده است و یا از محاکم عرف و بر طبق موازین شرعی بوده و یا طبق مقررات قانونی و در هر صورت موازین شرعی یا مقررات قانونی؟ که حکم بر روی آن صادر گردیده چه بوده است؟ و نیز وزارت امور خارجه مایل است از ترتیب قضاوت در مملکت عربی سعودی آگاه گردد. بنابراین خواهشمند است مراتب بالا را، یا توسط وزارت خارجه مصر که حافظ منافع اتباع ایران در سال ۱۳۲۲ در کشور عربی سعودی بوده و یا هر مقام دیگری که مقتضی و صلاح دانند تحقیق و گزارش فرمائید. معاون کل وزارت امور خارجه محمد علی همایون جاه.

۲۶- پاسخ سفیر ایران در مصر به تهران: سفیر ایران در مصر در پاسخ به این نامه در گزارش شماره ۷۷/ح/ ۲۶۰ مورخ ۲۲/ ۴/ ۲۳ جوابی به این شرح به تهران ارسال می نماید: وزارت امور خارجه، پاسخ نامه محرمانه شماره ۱۳۳۶

مورخ ۱۱ / ۴ / ۲۳ راجع به توضیحاتی که درباره کیفیت جرم منتسبه به ابوطالب یزدی و محاکمه وی خواسته اند اشعار می دارد: اغلب این توضیحات در گزارشات سابق این سفارت و رایورت جناب آقای کاظمی و یادداشت های جوامی وزارت امور خارجه سعودی مندرج و توضیح داده شده است مراجعه مجدد به نماینده دولت سعودی و وزارت امور خارجه مصر هم تصور می رود مفید فایده نبوده، بلکه ممکن است مضر هم واقع شود. چه اولاً: مأمورین سعودی از ابتدای امر توضیحاتی که داده اند، تمام به یک مضمون و عبارت از این است که متهم طبق اصول و قواعد معموله در کشور حجاز محاکمه و محکوم گردیده و همانطور که دولت سعودی در نظیر این مورد طبق مقررات بین المللی نمی توانست نسبت به محاکمه یک نفر از اتباع کشور سعودی در محاکم ایران اعتراض نماید، اعتراض دولت شاهنشاهی هم نسبت به این موضوع وارد نیست. ضمن یادداشت مفصلی هم که رونوشت آن ضمن گزارش شماره ۷۷ / ح / ۱۷۱ مورخه ۱۵ / ۱۰ / ۲ به وزارت امور خارجه ارسال شده، دولت سعودی جریان قضیه را ذکر و سعی کرده است با استناد به آیات قرآن و احکام الهی جرم منتسبه را محقق و حد آنرا واجب جلوه دهد. ثانیاً: بعضی از این سئوالات از قبیل تعیین ملیت شهود و نحوه شهادت و مضمون اقرار و اینکه به چه زبان محاکمه و اقرار به عمل آمده، ممکن است برخوردنده و موهن تلقی شده و این طور تصور شود که دولت شاهنشاهی مخصوصاً مایل است عدم اطمینان و اعتقاد خود را نسبت به مقامات قضائی دولت سعودی ابراز دارد و به این جهت بعد از انقضای قریب یک سال از وقوع قضیه و تعاطی مکاتبات و یادداشت هائی، از نو شروع به تحقیقات و خواستن توضیحات نموده اند! اما وزارت امور خارجه مصر به طوری که در گزارشات قبلی این سفارت به عرض رسیده، از ابتدای امر طرفدار حکومت سعودی بوده و مایل بودند دولت در این موضوع سختی نکرده و موافقت نماید، دولت مصر میانجی واقع و قضیه را بطور دوستانه حل نماید، چنانکه استحضار دارند حفظ منافع ایران در حجاز سال گذشته به دولت مصر واگذار شده بود، پس از وقوع قضیه ابوطالب ضمن ملاقات اینجانب با آقای نحاس پاشا که شرح آن در گزارش شماره ۷۷ / ح / ۱۸۵ مورخه ۱۲ / ۱۱ / ۱۳۲۲ به عرض رسیده است، اینان

قسمتی از گزارش نماینده خود را برای اینجانب خواندند، مشار الیه در گزارش خود دولت سعودی را ذی حق و ابوطالب را مضر تشخیص داده بود، بنابراین مسلم است از مراجعه به وزارت امور خارجه مصر هم نتیجه حاصل نخواهد شد و اگر جوابی بدهند قطعاً در حدود همان توضیحاتی است که دولت سعودی در یادداشت خود ذکر کرده است. اما اطلاعاتی که از خارج و به وسیله استعلام از اهل اطلاع توانسته است به دست آورد، و از آن جمله آقای محمد صادق مجدّدی وزیر مختار افغانستان در مصر است که متجاوز از چهارده سال است در مصر مأموریت دارند و در این مدت یازده مرتبه در موقع حج به حجاز سفر نموده اند، تمام مؤید مضامینی است که در گزارشات قبلی سفارت شرح داده شده اجمالاً به قراری است که درذیل نگارش می شود: ۱- شهودی که در قضیه ابوطالب شهادت داده اند بیشتر از حجاج مصری و عرب بوده اند. ۲- بعضی ها مسئله حمل قاذورات را که به ابوطالب نسبت داده شده این طور توجیه می نمایند که مشارالیه در نتیجه کسالت، در خانه کعبه [مسجدالحرام] مبتلا به استفراغ و در دامن احرام خود استفراغ می کند که زمین کعبه [مسجدالحرام] ملوث نشود، چند نفر حاجی که او را به این وضعیت و حمل چیزی در جامه احرام می بینند، تصور حمل کثافت نموده او را کتک می زنند نظر به کسالت و مستعد نبودن مزاج ابوطالب که شاید مبتلا به کلرین بوده و کتک و فشار حالت اسهالی وی را تشدید و اضطراباً زمین کعبه [مسجدالحرام] را ملوث می نماید. ۳- در خاک سعودی محاکم عرفی وجود ندارد و محکمه عبارت از يك قاضی است که طبق احکام شرع حکم می دهد و ریاست تمام قضات کشور با قاضی القضاة است، البته در موقع حج هر سال که عده زیادی از اطراف و کشورهای دیگر به مکه می آیند، قضات به طور فوق العاده معین می شوند که امور مطروحه را با قید فوریت حل و قطع نمایند. ۴- به طوریکه در یادداشت وزارت امور خارجه سعودی تصریح شده، ابوطالب به حکم قاضی و طبق حدود الهی و آیات قرآن که مورد استناد قرار داده اند محکوم و مقتول شده است. ۵- راجع به اینکه اقرار ابوطالب که مورد استفاده قرار داده اند به زبان فارسی بوده است یا عربی، تصور می رود تهیه جواب این سؤال برای مأمورین سعودی اشکالی نداشته باشد، البته در موقع حج اشخاصی که زبان فارسی بدانند در

بین حجاج و مطوفین پیدا می شوند و همانطور که زیارت نامه خوان های عتبات اغلب زبان فارسی را می دانند اکثر مطوفین حجاج ایرانی هم زبان فارسی را فرا گرفته اند تا قواعد و مراسم حج را به آنها نشان دهند. بعلاوه اینجانب ضمن ملاقات با نماینده سعودی در قاهره مخصوصاً این نکته را سؤال نمود، و مشارالیه جواب داد، علاوه بر مطوفین حجاج ایرانی مترجمین رسمی هم که مامور دولت هستند دارند. ۶- راجع به طور محاکمه و قضاوت در کشور سعودی، آقای مجددی وزیر مختار (سفیر) افغانستان (در مصر) دو حکایت نقل نمودند که برای نشان دادن وضع حکومت در این کشور قابل توجه است، یکی این که در چند سال قبل يك نفر افغانی را در مکه به جرم این که می خواسته است حجر الاسود را سرقت نماید گرفتار و مقتول می نمایند، دیگر این که در سنوات اخیر حاکم مدینه به آقای مجدّی برای اظهار حسن خدمت می گوید: چندی قبل يك نفر افغانی نزدیک مدینه دچار سارق و ده روپیه نقد با جامه احرام او را می برند، مامورین حکومت سارق را در محل وقوع سرقت پیدا نمی کنند، افغانی می گوید اگر او را ببینم می شناسم، به علاوه در موقع حمله، من با ناخن بینی او را زخمی نموده ام، بعد از چند روز افغانی سارق را دیده او را نزد حاکم می آورند و ارتکاب سرقت را انکار می نماید. حاکم می پرسد: این زخمی که روی بینی تو است چگونه پیدا شده؟ می گوید: در موقع شکستن چوب، تراشه هیزم اصابت نموده، حاکم که به تقصیر وی یقین حاصل و از این بی پروائی او در دروغ سازی متغیر می شود، در همان مجلس و در خانه خویش شخصاً شمشیر خود را کشیده گردن سارق را می زند. البته از يك ملتی که اکثر آنها عبارت از اعراب بدوی خانه به دوش هستند، انتظار دیگری هم نباید داشت ولی از طرفی هم مسلّم است که تمام این سختی ها و خشونت ها، سد راه مسلمانان ثابت العقیده نشده و همانطور که در گذشته که این تسهیلات و وسائل نقلیه نبود، رفتن به خانه خدا و برگشتن قریب يك سال طول می کشید و در راه انواع مصائب را تحمل و در صحرای حجاز نیز عده زیادی در اثر گرما و وبا و غیره تلف می شدند و مع هذا عشق و علاقه مسلمانان از زیارت بیت الله کم نمی شد و بلکه بنابر «افضل الاعمال أحمرها» تمام این سختی ها را برای قبول شدن زیارت و رسیدن به اجر جزیل با آغوش باز، حسن استقبال می نمودند، اکنون هم بی

رحمی مامورین ابن سعود و گرفتن مبالغ زیادی از حجاج و اشکالات دیگر، از توجه مسلمانان به بیت الله نکاسته و ممنوع نمودن هم تأثیری نخواهد داشت. باری چون موقع حج نزدیک است مقتضی است دولت شاهنشاهی تصمیم قطعی عاجلی در این باب اتخاذ فرمایند که اشکالات دیگری در موقع حج پیش نیاید. سفیر کبیر (ایران در مصر).

۲۷- رویکرد کند و دیر (۶ ماه بعد حادثه) وزارت خارجه ایران و درخواست از سفارت ایران در مصر برای فعالیت رسانه ای؟!؟: سفیر ایران در مصر در تاریخ ۱۳۲۳/۴/۸ در نامه ای به وزارت امور خارجه، دیدگاه خود را نسبت به انجام تبلیغات ضدسعودی در روزنامه های مصر به این شرح به تهران مخابره می نماید: وزارت امور خارجه، نامه محرمانه شماره ۱۰۹۲ مورّخه ۲۴ خرداد گذشته در خصوص قتل ابوطالب یزدی در مکه عزّ وصول بخشید، به طوری که دستور داده شده، اقدام خواهد شد، ولی تصور نمی کنم در انتشار این اخبار در مصر موفقیتی حاصل و در حل مسأله به طوری که منظور دولت است نتیجه به دست بیاید، زیرا در تمام مصر سانسور بسیار شدید موجود است. اداره سانسور قطعاً نخواهد گذاشت جملاتی به [بر علیه] عربی سعودی در روزنامه ها منتشر شود، چنان که برای مقاله ای که در روزنامه پروکراژیسمین در تاریخ ۱۹۴۴/۲/۵ راجع به این موضوع به عنوان اقتباس از آژانس فرانسه از لندن منتشر کرد، فوراً مورد مؤاخذه سخت قرار گرفته و جوابی که قطعاً از طرف وزارت امور خارجه مصر القاء شده بود داده شد، که بر علیه ابوطالب یزدی و تأیید اقدام حکومت عربی سعودی بود. به طوری که در گزارشات سابق سفارت اشعار شده، در آن موقع جوابی از طرف سفارت داده شده و سانسور مانع انتشار آن گردیده است. این جانب نزد نحاس پاشا نخست وزیر رفته، شدیداً اعتراض و اظهار کردم، دولت مصر که حافظ منافع ایران در مکه بوده، برخلاف انتظار، علاوه بر این که مساعدتی در این قضیه اسف آور و برای حل موضوع نکرده، این تأثیر را می دهد که از اقدام خلاف انسانیت و عدالت سعودی ها تقویت دارد، جواب داد: دولت مصر مسلمان و با هر دو کشور دوست است، میل ندارد يك مشاجره قلمی توسط جرايد در این باب برپا و بالاخره باعث آشفتگی وضعیت بشود، این است که دستور داده است هیچ خبری در این موضوع منتشر ننمایند. با این روحیه تصور نمی کنم

اگر کنسولگری دمشق موفق به انتشار بعضی مقالات بشود، بگذارند در جراید مصر منعکس شده و نتیجه از آن به دست بیاید. دولت انگلیس هم که به آن اشاره فرموده اید: در مقابل اقدام دولت در تهران و مخلص در مصر پس از مراجعه سفارت کبرای انگلیس به لندن جواب دادند: چون موضوع مذهبی است، دولت انگلیس میل ندارد مأمورین انگلیسی در این قضیه مداخله کنند. وزیر مختار آمریکا هم به این جانب اظهار تأسف از وقوع قضیه نموده اظهار کرد: امیدوارم موضوع را بزرگ نکرده و احتراز از قطع روابط بین دولتين بشود، روه آن ها هم با این اظهار وزیر مختار آمریکا معلوم شد. پس بنابراین مسأله باید بین ایران و دولت سعودی مستقیماً حل بشود. به نظر این جانب اگر چنان که دولت شاهنشاهی تلگراف اعلی حضرت ملک عبدالعزيز را به اعلی حضرت، اطمینان بخش برای آتیه می دانند، و به عقیده این جانب اطمینان بخش هم هست، با اطلاع آقایان علما، مفاد تلگراف ملک عبدالعزيز را منتشر و قضیه را ختم شده بدانند. در صورتی که از نقطه نظر تأثیرات سوئی که قتل ابوطالب یزدی در عالم شیعه کرده، دولت محظوراتی از نقطه نظر سیاست داخلی دارد، چون وسیله فشار دیگری دولت بر علیه حجاز ندارد، در ایران و عراق اعلام نمایند که چون دولت حجاز حاضر برای جبران این فاجعه عظیم نشده، دولت ایران تصمیم گرفته مادامی که این قضیه حل نشده مسافرت به حجاز را اکیداً قذغن نماید، البته این امر اگر آقایان علمای عتبات هم مسافرت حج را تا مدتی تحریم نمایند، مؤثرتر و بهترین وسیله فشار خواهد بود. حال به هرنحوی که دولت صلاح می دانند اقدام خواهند فرمود. منظور این است که دولت به هیچ وجه انتظار مساعدتی از طرف مصر و انگلیس و آمریکا حتی عراق نباید داشته باشد، زیرا تمام این دول، خود در این موقع منافی در حجاز دارند که موضوع ابوطالب را در درجه آخر قرار می دهند. سفیر کبیر. (سند شماره ۷۷، ح، ۲۵۸، مورخ ۸/ ۴/ ۱۳۲۳).

۲۸- سرزنش مجلس از بی عملی دولت ایران: یکسال بعد (۱۳۲۳ ش) مدتی پیش از آنکه زائران راهی سفر حج شوند، عطاءالملک روحی نماینده جیرفت در مجلس شورای ملی به بی عملی دولت اعتراض کرد، و با طرح سؤال، محمد ساعد نخست وزیر را به مجلس خواست و خواهان قطع رابطه ایران با عربستان سعودی شد: «شما تصور می فرمایید اگر با اینها قطع روابط می کردید مهم ترین

راه اقتصادی ما از بین می‌رفت؟ ببینید از چند سال به این طرف یک من خشکبار یا یک قالی از شما خریده‌اند؟ آیا با شما تجارت داشته‌اند که ترسیدید از این راه به اقتصادیات کشور ضرر وارد بیاید؟ از آن طرف ما از آنها چه استفاده می‌کنیم؟ ترسیدید که منابع حیاتی ما خشک شود؟ اگر قطع روابط می‌کردید چه می‌شد؟ من هیچ نمی‌فهمم چه طور دولت در مقابل یک همچو عمل فجیعی ایستادگی نکرد و هیچ جواب نداد؟ «روحی همچنین خواستار شد که از آن پس دولت کسی را به عنوان امیر الحاج مسئول همراهی با حجاج و رسیدگی به امور آنان کند. از آن پس رابطه ایران با عربستان سعودی قطع و سفر حج ممنوع شد اما عده‌ای به صورت قاچاق به حج می‌رفتند

۲۹- پیگیری حضوری سفیر ایران از ملك سعود در سفرش به مصر: من (محمود جم) علاوه بر سمت سفارت کبرای ایران در مصر، عنوان وزیر مختاری ایران در عربستان سعودی را هم دارا بودم و قصد داشتم برای تسلیم استوار نامه های خود به عبدالعزیز بن سعود پادشاه عربستان، به آن کشور بروم؛ که خبر رسید یکی از حجاج ایرانی بنام ابوطالب یزدی را که در مسجد مکه معظمه دچار کسالت شده بود و بی اختیار مقداری آب دهان خارج ساخته بود دستگیر نموده و به دستور قاضی شرع مکه در بازار مکه سر بریده اند. سر بریدن حاجی ایرانی باعث قطع رابطه بین ایران و عربستان سعودی شد (بعد یکسال و برخورد مجلس) و من چند نامه تند و شدید اللحن، برای وزیر مختار عربستان سعودی مقیم قاهره فرستادم، و به این عمل دور از انتظار، که روح اسلام را جریحه دار ساخته است اعتراض نمودم. ملك فاروق هم قصد وساطت داشت و با من هم در این خصوص صحبت نمود ولی من به هیچ وجه حاضر نبودم تا قبل از عذر خواهی رسمی دولت عربستان از دولت ایران خواستار تجدید روابط شوم. دولت عربستان سعودی به اطلاع فاروق رسانیده بود، گزارش ماموران امنیتی مسجد الحرام حاکی بود چون ابوطالب یزدی شیعه بود، با عمل قی و استفراغ قصد اهانت به جماعت تسنن داشت و از همین نظر قاضی شرع مکه حکم به جدا کردن سر از بدن ابوطالب داد. این استدلال درحقیقت بی پایه بود. چندی نگذشت که خبر دادند عبدالعزیز بن سعود پادشاه عربستان، برای بازدید از ملك فاروق سفری به مصر خواهد کرد، البته فاروق چندی قبل از آن به ریاض سفر نموده بود و با ابن سعود ملاقات

کرده بود. چند روز بعد اطلاع یافتم شاید سفر ابن سعود انجام نشود، برای این که گزارش هایی به او رسیده بود که شاید افراد لژیون عرب که تحت ریاست و فرماندهی گلوب پاشا انگلیسی می باشند قصد جان او را بکنند. به هر حال قرار شد ابن سعود با عده بیشتری از فدائیان مسلح خود وارد مصر شود و مراقبت از جان او هم به عهده همان فدائیان واگذار گردد. قصر زعفران را برای اقامت ابن سعود در نظر گرفتند و پادشاه عربستان سعودی در حالی که ملک فاروق به پیشواز او رفته بود وارد قاهره شد، ابن سعود هجده تن از پسرهای خود را هم به مصر آورده بود، البته او بیش از ۱۸ پسر داشت و به روی هم تعداد فرزندان پادشاه حجاز به ۴۵ دختر و پسر می رسید. در تمام میهمانی هایی که به افتخار ابن سعود بر پا شده بود من هم شرکت داشتم و چون از سفرای اسلامی دعوت به عمل می آمد، معلوم بود به علت داشتن مقام سفارت کبری، صندلی من در صدر تالار قرار داشت، میز غذا خوری بسیار طویل بود و صندلی من بغل دست ابن سعود و دست راست پادشاه عربستان هم صندلی فاروق قرار داشت. در سر میز غذا بیشتر صحبت های من با ابن سعود در اطراف قتل ابوطالب یزدی بود، و ابن سعود با خنده و داخل کردن سایر مسائل در صحبت ها میل داشت در اطراف این مسئله بحثی به عمل نیآورم، ولی در میهمانی بعدی این بحث را دنبال کردم و ابن سعود پادشاه کهنسال عربستان، که سالیان متمادی با دشمنان خود در ریگزارهای عربستان مشغول جنگ بود، شدیداً از این عمل ابراز تأسف کرد و اظهار داشت حاضر و آماده می باشد به هر طریقی که میسر بوده باشد در رفع کدورت و تجدید روابط اقدام نماید.

۳۰- ضعف رویکرد دولت ایران: تصلب و سرسختی شاه سعودی؛ وضعف ذاتی و اعتقادی شاه ایران؛ و بالتبع تزلزل و کندی مرکز دستگاه دیپلماسی ایران؛ و توصیه مصریها و دول خارجی به اغماض و تجاهل موضوع؛ سبب تردید دولت ایران در اقدام عملی محکم (فراتر از بیانیه و مکاتبات و تهدیدات؛ مثل قطع روابط) شده، و موجب پایمال شدن خون شهید میرزا ابوطالب یزدی بود، اما سرانجام نظرات کارشناسانه رجال هوشیار سیاسی و اعتراضات مراجع و علماء و مردم و مجلس؛ این تعللها برطرف شده و منجر به موضع محکم قطع روابط بین دولتین می شود.

۳۱- اختلاف در دولت: قطع روابط با سعودی: نظریه "قطع روابط با سعودی فوری": همانگونه که قبلاً گذشت آقای سیدباقر کاظمی در زمینه عکس العمل دولت ایران در برابر این حادثه، پیشنهاد قطع رابطه را مطرح کرد، وی در تاریخ ۲۴ / ۱ / ۱۳۲۳ مجدداً تلگرافی خطاب به آقای ساعد (نخست وزیر وقت ایران) فرستاده می نویسد: جناب آقای ساعد، قرار بود ششم فروردین روابط با کشور سعودی قطع شود، با جواب های حکومت سعودی و جریان امر، تأخیر بیش از این، مخالف مصالح عالیه و حیثیات ایران [بوده و] واجب است تلگرافاً امر فرمایید فوراً روابط قطع و حفظ منافع به دولت عراق واگذار شود. منتظر جواب.

نظر دوبهلو سفارت ایران در قاهره: نیز در تاریخ ۱۴ / ۲ / ۱۳۲۳ نظر خود را به این شرح به وزارت امور خارجه ایران منعکس می نماید: وزارت امور خارجه، تلگراف شماره ۱۶۰ واصل، با جناب آقای سید باقر کاظمی تبادل نظر گردید. قبلاً هم با نحاس پاشا و شارژدافر عربی سعودی مذاکره به عمل آمده است:

اولاً: اگرچه لحن تلگراف اعلی حضرت ابن السعود ملایم و دوستانه است، ولی در اصل موضوع که قتل ابوطالب یزدی باشد می گوید: حکم از محکمه شرع مطابق قانون محل صادر و اجرا گردیده است و نمی شود آن را تغییر داد.

ثانیا: نحاس پاشا و سفیر کبیر انگلیس هم صریحاً به این جانب اظهار نموده اند دولت ابن السعود حاضر برای خواستن عذر، یا دادن وجهی به وراثت مقتول نمی باشد.

بنابراین راه حلی جز به دو طریق به نظر نمی رسد:

- ۱- اولاً برای سیاست داخلی و حفظ حیثیت، دولت باید قطع رابطه نماید.
- ۲- یا اینکه اگر دولت تصور می فرمایند که می تواند افکار عمومی را ساکت و راضی نماید؛ همین تلگراف ملک ابن السعود را که نسبت به آینده تلویحاً مساعد است قبول نموده، موضوع را مسکوت عنه بگذارد. نظر آقای کاظمی در قطع رابطه است. تصمیم قطعی در این باب بسته به نظر دولت خواهد بود. البته خود آقای کاظمی که فردا عازم تهران است حضوراً توضیحات لازمه را به عرض خواهد رسانید. (شماره سند ۷۷، ح، ۲۵۱ و تاریخ آن ۱۴ / ۲ / ۱۳۲۳ است).

نظربه "قطع روابط با سعودی مشروط به تحریم حج توسط مراجع":

سفیر ایران در عراق نیز می نویسد: نامه شماره ۷۷/ح/ ۲۳۶ مورخ ۱/۹/ ۱۳۲۳ ... اما عقیده اینجانب این است که از نقطه نظر سیاست داخلی و تأثیر عمیقی که این قضیه در افکار شیعیان تمام عالم نموده و باعث تنفر آنها شده است، اگر دولت تصمیم در قطع رابطه بگیرد خوب است؛ زیرا تنها وسیله جلوگیری از مسافرت ایرانی در سال آینده به حج خواهد بود، در صورتی که علمای بزرگ هم مادامی که تأمین در امنیت حجاج و مرمت این قضیه به دست نیاید، مسافرت به مکه را حرام نمایند و الا ممکن است نتیجه مطلوب به دست نیاید و باز مثل امسال اشخاص به قاجاق و از راه های غیر مجاز به حج رفته اسباب اشکال شود. سفیر کبیر

۳۲- قطع روابط ایران و عربستان؛ بعد تبریکات دو شاه، بدون اثبات محقیت ایران؛ یا تحریم حج توسط مراجع: سرانجام بر اساس پیشنهاد کارشناسان و پس از رد و بدل شدن نامه های دو کشور، در تابستان سال ۱۳۲۳ ه.ش. روابط ایران و عربستان قطع، و مصر حفاظت منافع ایران در عربستان و لبنان نیز حفاظت منافع عربستان در ایران را به عهده گرفتند. و این وضعیت تا سال ۱۳۲۶ ه. ش. ادامه یافت.

۳۳- نامه ملك عبدالعزيز به شاه و درخواست تجدید روابط و تعیین سفیر: در خرداد سال ۱۳۲۶ ه.ش، ملك عبدالعزيز نامه ای به شاه نوشته، خواستار تجدید روابط و حلّ سوء تفاهمات گردید. متن نامه به این شرح است: بسم الله الرحمن الرحيم، از طرف عبدالعزيز بن عبدالرحمن الفيصل آل سعود، به اعلی حضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی معظم ... پس از ادای سلام، زحمت می دهد که جناب استاد عادل بیگ عسیران (از رجال سیاسی شیعه لبنان مرتبط با دربار شاه ایران و رؤسای دول عربی) به ملاقات ما آمد، و به سابقه وطن پرستی و احساسات اسلامی خود، در باب همکاری صمیمانه ای که در شرق اسلامی بین کلیه طبقات ملل ما جاری و حکفرما است و همگی از آن مسرت داشته، و بر هریک از ما تحکیم آن روابط دوستانه و محبت آمیز و تسهیل جریان آن بین عموم که صلاح کشور و سعادت عالم انسانیت و موجب رفاه و خوشبختی همگی است لازم و واجب است سخن راند. اینک

نظر به این که ما هم اشتیاق کاملی به این موضوع داشته و مایل به تحکیم و تسهیل جریان آن می باشیم، کما این که در عین حال مایل به رفع کلیه موجبات سوء تفاهم بوده و مایل به تشدید مبانی دوستی و مودت بین کلیه ملل شرق هستیم، لذا موجب کمال مسرت ماست که مناسبات دوستی قدیمی خود را که گردی از فترت بر آن نشسته بود، با دولت آن اعلی حضرت تجدید نموده، که آب ها به مجاری سابق خود بازگردد و برای وصول به این منظور مقرر داشته ایم در همین نزدیکی، یعنی پس از بازگشت وزیر امور خارجه ما از آمریکا، وزیر مختاری در دربار آن اعلی حضرت معین و برقرار نماییم که دوستی بین دو ملت را وصل و تشدید نماید، همچنان که خوشوقت خواهیم شد چنان چه آن اعلی حضرت هم عین همین عمل را اجرا بفرمایند، تا امور بین دو کشور به حال طبیعی خود بازگشته و باب مودت و دوستی مانند گذشته برقرار شده و در آینده هم پایدار بماند. اینک به مناسبت این پیش آمد فرخنده احترامات خالصانه و بهترین آرزوهای خود را به پیشگاه آن اعلی حضرت تقدیم می دارم. والسلام. در کاخ سلطنتی احساء. روز ۱۶ ذی قعدة سال ۱۳۶۶ قلمی گردید. عبدالعزیز السعود.

۳۴- پاسخ شاه به ابن سعود: شاه در تاریخ ۲۸/۷/۲۶ ه. ش پاسخی به این شرح برای پادشاه عربستان سعودی ارسال نمود: اعلی حضرت ملك ابن السعود پادشاه کشور عربی سعودی، نامه گرامی مورخ ۱۶ ذی القعدة الحرام ۱۳۶۶ که حاکی از اظهار اشتیاق آن اعلی حضرت به تجدید مناسبات دوستی و رفع کلیه موجبات سوء تفاهم و تصمیم به اعزام وزیر مختار به دربار ما بود زیب وصول بخشید، با علاقه تامی که ما و دولت ما مخصوصاً به دامنه روابط حسنه و تحکیم رشته های مودت بین ایران و کشورهای اسلامی داریم، از سوء تفاهم موجود بین دو کشور همواره ملالت خاطر داشتیم، و بنابراین تمایل آن اعلی حضرت را با حسن قبول تلقی نموده، و یقین داریم باتوجه و اهتمام خاص آن اعلی حضرت و ورود وزیر مختاری که به دربار ما مأمور خواهد شد، دوره جدیدی در مناسبات دو کشور آغاز خواهد گردید، ما نیز به دولت خود امر و مقرر داشتیم متقابلاً در تعیین و اعزام وزیر مختار نزد آن اعلی حضرت اقدام شایسته به عمل آورد. در خاتمه مسرت خاطر خود را از احساسات مودت آمیزی که نسبت به ما ابراز فرموده اید، به ضمیمه

احترامات خالصانه خود به آن اعلی حضرت اظهار می داریم. کاخ مرمر به تاریخ بیست و هشتم مهرماه يك هزار و سیصد و بیست و شش، سال هفتم سلطنت ما.

۳۵- اعزام هیئت سعودی: عبدالعزيز علاوه بر نوشتن نامه، در مهرماه همان سال نیز هیأتی به ایران اعزام داشت که این اقدام زمینه را برای برقراری روابط فراهم ساخت.

۳۶- وزارت امور خارجه ایران سرانجام باتوجه به زمینه های فراهم شده در تاریخ ۲۰ / ۴ / ۱۳۲۷ ه. ش. طی یادداشتی خطاب به سفارت کشور عربی سعودی اعلام کرد: عطف به یادداشت شماره ۷۷ / ۲۷۶ و پیرو مذاکراتی شفاهی جناب آقای نوری اسفندیاری وزیر امور خارجه با آقای حمزه غوث وزیرمختار دولت سعودی، راجع به مسافرت اتباع ایران به کشور عربی سعودی به قصد حج، احتراماً خاطرنشان می سازد: نظر به تعهد دولت سعودی در تسهیل مسافرت حجاج ایرانی، دولت شاهنشاهی انتظار دارد تدابیر مقتضی از طرف مأمورین دولت عربی سعودی اتخاذ گردد که حجاج ایرانی از حداکثر تسهیلات ممکنه استفاده کرده و اجازه ندهند که نسبت به حجاج ایرانی در ادای مناسك حج و فرائض دینی آنها هیچ گونه مشکلی ایجاد شود و وسایل امنیت و آسایش و اطمینان آنها را فراهم نماید. (شماره سند ۱۶۰۶۰ / ۱۴۸۸ - ۴ و تاریخ ارسال آن ۲۰ / ۴ / ۲۷ است).

۳۷- سفارت سعودی نیز در پاسخ به این نامه نوشت: سفارت عربستان سعودی با تقدیم احترامات به وزارت خارجه شاهنشاهی مفتخرًا در پاسخ یادداشت شماره ۱۶۰۶۰ / ۱۴۸۸ / ۴ مورخ ۲۰ / ۴ / ۱۳۲۷ اعلام می دارد که دولت عربستان سعودی نهایت کوشش خود را برای محافظت و تأمین آسایش حجاج به کار می برد و حجاج ایرانی را نیز مانند دیگر حجاج مشمول این محافظت و نگهداری می سازد و به هیچ وجه مایل نیست کوچک ترین زیان و آسیبی به ایشان وارد شود. دولت برای سلامت حجاج تمام تدابیر مقتضی را به کار برده و انجمن مخصوصی نیز برای قبول مراجعات حجاج و تأمین راحت و آسایش و تسهیل امور آنان تعیین کرده است. سفارت سعودی این فرصت را برای تجدید احترامات فائقه مغتنم می شمارد. (شماره سند

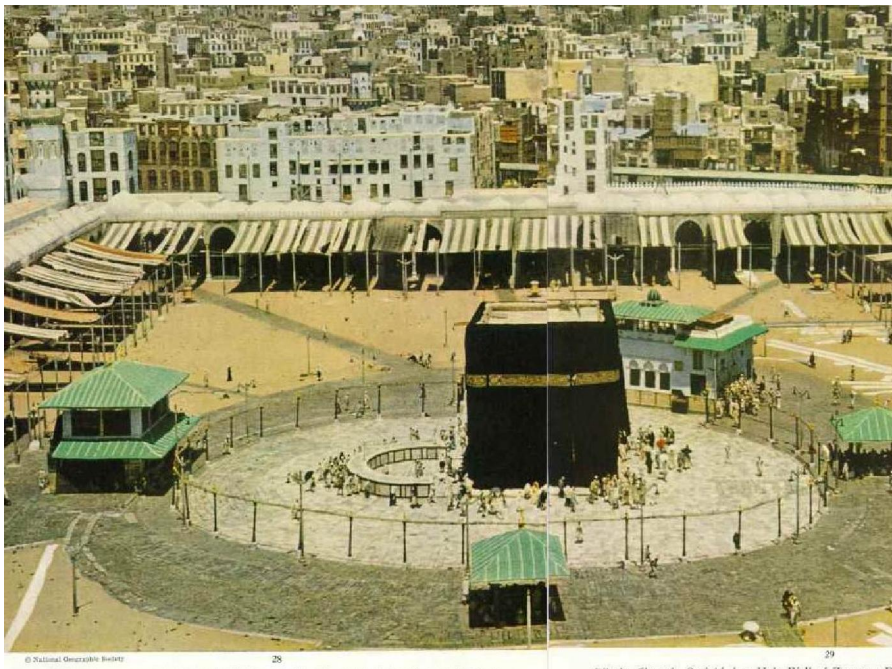
۷۶، ۲، ۸۹ و تاریخ آن ۱۱ / ۹ / ۱۳۶۷ ه. ق است).

۳۸- و بالأخره از سال ۱۳۲۷ ه. ش. بار دیگر روابط سیاسی ایران و عربستان برقرار گردیده و ممنوعیت حج برداشته شد.

۳۹- ادامه امر، و اولین حج رسمی ایرانیان؛ با اعزام صدرالأشرف به عنوان امیرالحاج ایرانیان؛ همراه با نامه و هدایای سلطنتی (قرآن خطی نفیس و شمشیر مرصع جواهر نشان = که نوعی تذلل بود بجای بازگشت مقتدرانه و با ناز). شرح آن در خاطرات صدرالأشرف از این حج نقل شد.

سفر حج صدرالأشرف به عنوان امیرالحاج در سال ۱۳۲۷ ش به دنبال این تجدید روابط است، و مساعدتهای ملک سعود به ایرانیان بر همین اساس و بعد از این مقدمات بوده است.

۴۰- تاریخ مرتباً تکرار می شود و نظیر این نوع تجدید روابط میان عربستان و ایران در این ۴۴ سال اخیر حداقل دوبار تکرار شده است.



منظره بیت الله و مسجدالحرام در همان سالها

سفر صدرالأشرف در ۱۳۶۷ق = ۱۳۲۷ش به عنوان امیر الحاج

مبحث سوم: سفر امیرالحاج بودن صدرالأشرف، پیگیری مشکلات حجاج ایرانی. در سفر زمینی و سرتاسر برنامه حج بیت الله

در این سال حج، گروهی از علمای اعلام ایران؛ مانند حضرات آیات و حجج اسلام، از جمله: سید محمد بهبهانی، فیض قمی، سید محمد تقی خوانساری، حاج میرزا حسین سبزواری، حاج میرزا خلیل کمره ای، شیخ بهاء الدین نوری و شیخ بهاء الدین محلاتی و محمد تقی فلسفی نیز حضور داشتند شرح خاطرات این سفر را بعد از نقل سفر شخصی صدرالأشرف به حج در توضیحات مربوط به مشکلات مسیر و سفر حجاج ایرانی می آوریم.

بیان مسیرشناسی و مشاغل حج ایرانیان (در گزارش حج صدرالأشرف):

❖ مسیر زمینی حجاج ایران از عراق و کویت به عربستان؛ از راه بیابان بوده است، که در این مسیر با مشکلات فراوانی در آن سالها مواجه می شده اند، از جمله: گم کردن مسیر و راه و بی آبی و خرابی وسایل نقلیه و... بوده است، شرح این مشاغل را صدرالأشرف چه در شرح سفر شخصی او به حج؛ در کتاب خاطرات صدرالأشرف صفحاتی به موضوع مسیر حج ایرانیان پرداخته، و در سال امیرالحاج بودن خود بطور مفید و مختصر نوشته است، و این بخاطر مسؤولیت وی اطلاعش از گزارشهای سعوی و ایرانی و زائران از مشکلات حجاج ایرانی و در راه ماندگان، و روش پیگیری مشکلاتشان و اینکه اگر مسؤول رسمی معتقد و اهتمام داشته باشد؛ چطور با تدبیر می توان از طریق همان سلاطین سعودی وهابی هم آنها را مرتفع کرد، از مضمون نوشته های صدرالأشرف در کتاب خاطرات معلوم می شود این مشکلات به نحوی هر ساله بوده است، و آنچه شیخ اسماعیل آنرا ذکر کرده و یا در سفر سال واقعه تشریف مبتلا شده؛ از همین سنخ مصائب هرساله عموم حجاج ایرانی بوده است. شرح این مشاغل را از کتاب خاطرات صدرالأشرف در اینجا عینا نقل می کنیم، که می تواند تصویر خوبی از آنچه اشارتا شیخ اسماعیل بیان کرده است {که در راه مکه مصائبی مبتلا شدند وو} باشد.

صدرالأشراف خاطرات این سفر را؛ دوبار نوشته و منتشر کرده است، یکبار در ۱۳۳۱ ش (۴ سال بعد سفر) نوشته و در کتاب **خاطرات صدرالأشراف** منتشر شده است، و برای بار دوم گزارش همین سفر (۱۳۲۷ ش) را در سال ۱۳۳۴ ش برای **مجله دنیا** (که در آن گزارشات رجال کشور منتشر می شد) نوشته است، که ۷ سال بعد از این سفر بوده، و ۱۵ سال با حج اول و شخصی او در سال ۱۳۲۰ ش فاصله داشته است، اگرچه عمده محتوای گزارشها یکی است اما از آنجا که هر کدام نکاتی دارد که در دیگری نیامده؛ فلذا هر دو گزارش را با رنگ متفاوت می آوریم، گزارش مندرج کتاب **خاطرات** را با رنگ سیاه و **گزارش مندرج در مجله دنیا را با رنگ آبی می آوریم:**

فضای کشور ایران در این سال (۱۳۲۷ ش = ۱۳۶۷ ق))

بعد از ۲ سال منع اعزام رسمی بخاطر اشغال متفقین ایران و خاورمیانه و عزل رضاشاه (که باطنا موافق حج نبود) و تعطیلی ۴ ساله اعزام رسمی به حج بخاطر اعدام حاجی ایرانی = نتیجتاً = اقبال مضاعف ایرانیان به حج.

متن گزارشات مکتوب صدرالأشراف به انشا و قلم خودش

زمانمداری عبدالحسین هژیر و اجازه برای رفتن به حج: در سال ۱۳۲۶ ش، بعد از قوام السلطنه، عبدالحسین هژیر، که تقریبی به شاه داشت نخست وزیر شد، ولی از ابتدای کار با مخالفت بعضی احزاب و آقای سید ابوالقاسم کاشانی (که نفوذ زیاد در عامه مردم داشت) مواجه گردید. حتی در جلوس مجلس اجتماعی بر ضد او تشکیل زد و خوردهایی اتفاق افتاد، و چون او را به بی دینی منسوب کرده بودند، او اقداماتی برای ترویج احکام شرع می کرد؛ از جمله در ماه رمضان اگر کسی هرچند مسافر و مریض بود عملی منافی روزه به جا می آورد پاسبانها او را می گرفتند و توقیف می کردند.

و از جمله آنکه: چون در مدت چهار سال بعد از قضیه ابوطالب یزدی (که تفصیل آن را می نویسیم) مسافرت به مکه معظمه در ایران از طرف دولت ممنوع؛ و روابط با دولت حجاز مقطوع بود؛ هژیر به ملاحظه تقاضاهای مردم و به خصوص علما؛ برای اجازه دادن دولت که به حج بروند؛ به طور مطلق اجازه داد که هرکس بخواهد امسال به حج مشرف شود مانعی نیست، لذا مردم که در مدت چند سال از تشرف به حج محروم شده بودند برای

تحصیل گذرنامه و ویزا در سفارتخانه های عراق و سوریه و لبنان هجوم آوردند.

وضعیت حجاج ایران در عربستان عموماً و در آن سالها خصوصاً و ضرورت تعیین نماینده عالی خاص حجاج ایران:

تا سال ۱۳۲۷ش که هژیر برای جلب توجه مسلمین اجازه رفتن به حج را داد؛ مرسوم نبود که از طرف دولت سرپرست و به عبارت دیگر امیرالحاج به همراهی حجاج ایرانی به حجاز برود، و در حجاز وزیر مختار (سفیر) هم از طرف ایران نبود، سابقاً گاهی وزیر مختار (سفیر ایران در) مصر در ایام حج چند روزی به جده می رفت، و گاهی یک نفر وابسته به سفارت ایران در مصر را در موسم حج می فرستادند؛ چنانکه در سال ۱۳۲۰ شمسی که من به حج مشرف شدم، سید کاظم آزر می وابسته به سفارت ایران در مصر؛ برای رسیدگی به امور ایرانیان به حجاز آمده بود، و هرچند او جوانی زیرک و کاردان بود؛ و عربی را خوب حرف می زد و خوب می نوشت؛ ولی چون حیثیت رسمی او قابل و لایق نبود؛ محل اعتنای مأموران دولت حجاز واقع نمی شد، و حجاج ایرانی در حجاز پست ترین طبقات مسلمین بودند.

و علاوه بر این که سرپرست لایقی نداشتند؛ یک جهت دینی (که عبارت از مذهب تشیع است) بود؛ که عموم سنی ها شیعه را رافضی و اهل بدعت می شمارند، و به خصوص وهابی که مذهب عمده اهل حجاز و مذهب دولتی ها است؛ شیعه را مهدور الدم یعنی خون و مال آنها را مباح می شمارند.

چنان که من خود در سال ۱۳۲۰ش که مشرف شدم همه شب می دیدم در صحن مسجدالحرام کرسی گذاشته و واعظی روی کرسی نشسته و تمام بیانات او راجع به شیعه و به قول آنها رافضی ها بود که می گفت این جماعت مشرک هستند و دولت نباید آنها را به حرم خدا و رسول ﷺ راه بدهد.

و علت دیگر موضوع نژادی بود که ایرانی ها؛ و به قول عربها عجم هستند، و برای عجم در نزد عربها احترامی نیست، و در هر حال حجاج ایرانی به بدترین مذلت ها دچار بودند.

قضیه قتل ابوطالب یزدی در مکه در گزارش صدرالأشراف: در سال ۱۳۲۲ش؛ هم که عده ای از ایرانی ها به حج رفته بودند، یک نفر ابوطالب نام یزدی با زن خود برای ادای فریضه حج آمده بود. بیچاره مریض بود و در حین طواف

دور کعبه یا به قول بعضی موقع نماز در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام، حال او به هم خورده و قی به او عارض شده و برای این که زمین مسجد ملوث نشود در دامن لباس احرام خود استفراغ کرده و برای آن که کثافت را از داخل مسجد بیرون ببرد، به راه افتاده ولی مقداری از کثافت معده که در دامن او بوده، به زمین مسجد ریخته و عده ای از اهل مصر؛ یعنی از جهال و متعصبین آنها نزد قاضی شهادت داده اند که: آن شخص نجاست در دامن خود کرده به قصد تلوث مسجد!! و قاضی حکم به قتل او داده. ملک ابن السعود پادشاه حجاز هم به حسب ظاهر نمی تواند حکم شرعی را بلا اجرا بگذارد، نتیجه این شد که او را فوراً سر بریدند. این ظاهر امر بود.

ولی در باطن سیاستی برای مرعوب کردن ایرانی ها بود، زیرا چنانکه مذکور گردید، اساساً سنی های متعصب؛ عقیده بد نسبت به شیعه، خصوص ایرانی ها دارند، و از طرفی هم ایرانی ها به هیچ وجه ملاحظه اقتضای موقع و غلبه مخالفین خود را ندارند، و با آن که از ائمه شیعه علیهم السلام نهایت اصرار به مماشات و متابعت ایشان در جمله از امور؛ مثلاً حضور در نماز جماعت آنها شده، ایرانی ها در موقع انعقاد نماز جماعت، از مسجد الحرام بیرون می روند و یا در یک گوشه نماز فرادی می خوانند، و این رفتار حقد و دشمنی سنی ها را تشدید می نماید، و مانند آن است که افکار عمومی اهالی چه حجازی و چه مصری متوجه یک نوع تنبیه ایرانی ها بوده است، و پادشاه هم به رعایت افکار عمومی امر به اجرای فوری این حکم غلط داده، حکمی که بر اثر محاکمه صحیح نبوده، و بیچاره مقتول نه زیان می دانسته که از خود دفاع کند و نه مجال دفاع به او داده اند، و به مجرد شهادت چند نفر سنی متعصب که گفته اند "آن بیچاره نجاست در دامن خود برای ملوث کردن مسجد حمل کرده"، قاضی این حکم ظالمانه را داده، در حالتی که تحقیق لازم بوده که: **اولاً:** در دامن او نجاست بوده یا قی؟ **ثانیاً:** این عمل اضطراری (بوده) یا اختیاری؟ **ثالثاً:** چه مقصودی داشته؟ آیا واقعاً قصد او تلویث مسجد و محل عبادت مسلمانان بوده است؟ و اگر چنین باشد آیا چنین کسی مجنون یا دیوانه نیست؟ که از هزار فرسنگ راه با مشقت زیاد و با زن خود برای چنین عمل شنیعی به آنجا آمده باشد؟

باری، این عمل زشت از حکومت حجاز سرزد، و قلوب ایرانیان را رنجانید، بلکه در شهرهای عراق مانند کربلا و نجف و کاظمین اظهار تنفر و انزجار از این عمل کردند، و مکاتباتی هم مبنی بر اعتراض مابین دولت ایران و دولت حجاز توسط سفیر ایران در مصر مبادله، و بالنتیجه قطع رابطه شد، و دولت ایران اتباع خود را تا چند سال از رفتن به مکه معظمه ممنوع داشت. ولی البته طرفین متمایل به رفع این تیرگی بودند. دولت ایران، برای تقاضای اهالی به انجام امر واجب، و دولت سعودی برای منافی که از واردین برای حج می برد.

تا در سال ۱۳۲۷ چنان که اشعار گردید، نخست وزیر وقت اجازه داد، و راه را برای قاصدین حج باز کرد، و مقرر شد که کسی را به سمت سرپرستی حجاج ایرانی؛ یعنی امیرالحاج؛ تعیین کنند.

تعیین سرپرستی حج و امیرالحاج: در تابستان سال ۱۳۲۷ش من به محلات رفته بودم، در آنجا تلگرافی از وزیر کشور (مرحوم فهیم الملک) به من رسید که مرا دعوت به قبول این سمت نموده بود، و نیز تلگرافی از آیت الله آقا سید محمد بهبهانی رئیس علمای تهران به من رسید که "رد این دعوت را نکنم". مع ذلک چون من می دانستم دولت عنایتی به این امر ندارد!! و شرایط لازمه را برای تهیه مقدمات آن رعایت نخواهد کرد!!، جواب رد دادم.

و چون موقع تابستان در شرف انقضا بود؛ عازم تهران شدم و در قم به ملاقات آیت الله حاجی آقا حسین بروجردی مُقَلَّد شیعه رفتم. ایشان مَطَّلَع بودند که به من این تکلیف شده است، اظهار میل کردند که من آن را قبول کنم.

و همین که به تهران آمدم، از طرف دولت به من تأکید در قبول این خدمت شد، ولی ملاحظه کردم که "دولت هیچ برنامه برای این کار در نظر نگرفته و مردم که گذرنامه گرفته اند، در شرف حرکت اند"، لذا از قبول آن امتناع ورزیدم، لکن شاه مرا احضار و امر به قبول این سمت نمود.

و چون مقرر بود نامه ای هم از طرف شاه به ملک ابن السعود پادشاه حجاز نوشته شود؛ و هدیه لایقی برای ایجاد حسن روابط برای او فرستاده شود، در طرز بیان و مطلب نامه شرکت کردم و هدیه هم که عبارت از یک جلد کلام

الله، خطی خیلی عالی و یک شمشیر که قاب آن طلا و روی آن مکمل به
فیروزه های خیلی عالی بود تهیه کردند

توضیح: حاکم عربستان آن وقت "ملك عبدالعزيز" بوده که لقب "ابن
سعود" و "ابن السعود" (یعنی فرزند از "آل سعود") هم داشت.

به طوری که خاطر محترم خوانندگان سالنامه دنیا مستحضر است در موقعی
که اینجانب امارت حج ایران را قبول نمودم؛ هیچ گونه ترتیبی برای نظم امور
حجاج اتخاذ نشده، و اعضاء هیئت سرپرستی معین نشده بودند، و دولت
وقت؛ سفر حج را از هر قیدی آزاد گذارده بود؛ و شرکت های حمل و نقل
مختلف بدون دادن تضمین لازم و بدون هیچ گونه ترتیب مقدماتی؛ برای
تنظیم قوافل حجاج؛ و مذاکره با اولیای امور دولتین عراق و عربی سعودی؛
راجع به عبور اتومبیل های حامل حجاج؛ عده ای از آن ها از راه دریا (بیروت .
جده) و از راه صحرا (بصره . ریاض . مکه) حرکت کرده، و عده ای دیگر در
شرف حرکت بودند.

و با ضیق وقت؛ مجال هیچ گونه اقدامی برای اینجانب نبود. با عجله
فوق العاده و به قدری که وقت اجازه می داد؛ اقدامی برای تنظیم امر مسافرت
حجاج به عمل آوردم، ولی از طرف اولیای امور چنان که شاید و باید
مساعدت به هیئت سرپرستی نشد، و تا یک روز قبل از حرکت هنوز اتومبیل
و کامیون مورد احتیاج در اختیار آنان گذارده نشده بود.

اطلاعات صحیح و کامل هم راجع به شماره حجاج و عده اتومبیل های آن ها
نداشتیم. از شهربانی هم این اطلاعات را خواستیم و به طور صحیح
نتوانستند این اطلاعات را در دسترس ما بگذارند، و بالاخره به جای هشت
هزار نفر مسافر راه صحرا، ۱۵ هزار، و به جای ۵۸۰ اتومبیل، یک هزار
اتومبیل آمار دادند!!.

اینجانب هم همین آمار را که در حدود دو برابر آمار واقعی بود؛ به سفارت
عربی سعودی که این اطلاعات را می خواست دادم، ولی پس از بررسی به عده
حجاج و اتومبیل ها معلوم شد که بسیار دور از حقیقت بوده است.

و من با عجله تمام مشغول تهیه برنامه هیئت امارت حج شدم، و در این
موقع که من قبول خدمت را کردم، قاصدین حج به من مراجعه کردند برای
پول که برای مخارج و برای رسوم حج (یعنی پولی که دولت عربی سعودی از

هر حاجی که از غیر خاک حجاز به حج می رود می گرفت) و مقدار آن جمعاً چهل و یک لیره و نیم بود.

من به دولت پیشنهاد کردم که به کمیسیون ارز اجازه بدهند به هر حاجی هشتاد لیره بفروشند، دولت عذر آورد که برای بانک تهیه این مقدار ارز با کثرت افراد قاصد حج مشکل است، و چون مردم ناچار به تهیه ارز لیره یا دینار عراقی در بازار آزاد بودند، قیمت لیره و دینار (بالا رفت) به بیست و هفت تومان رسید. من پیشنهاد کردم که به قیمت آزاد این مقدار لیره یا دینار را به مردم بفروشند؛ باز هم دولت قبول نکرد.

البته بردن اسکناس ایران هم به خارج ممنوع است، و بالاخره چون قاچاق در ایران از همه کار سهل تر است؛ مردم اسکناس ایران به قاچاق بردند. نهایت آن که منافع آن به صرافهای بغداد و بصره رسید که در حدود بیست و هفت تومان با یک دینار مبادله می کردند.

من چون از اوضاع زمان حج مطلع بودم که تجمل ظاهر مدخلیت زیاد در حفظ حیثیت دارد؛ مخصوصاً در موقع توقف در منا و عرفات (که باید در چادر بود) لذا از شاه درخواست کردم از بهترین چادرهای بزرگ سلطنتی و فرش و قالی و لوازم پذیرایی از دربار به ما بدهند.

شاه مرا مختار در انتخاب آن لوازم فرمود، و من یک چادر خیلی بزرگ که پوشش ابریشم دوزی و چند چادر دیگر و قالیهای خیلی ممتاز و ظروف چینی و غیره گرفتم، و آذوقه مسافرت را چون می دانستم در حجاز گران است، به علاوه ناچاریم دعوتها و میهمانیها بکنیم؛ تهیه کردم.

اینجانب با پیش بینی مشکلات این مسئولیت را تنها برای آن قبول نمود که شاید وجود اینجانب با سابقه ای که از سفر حج داشتم؛ با همکاری اعضاء هیئت سرپرستی؛ برای حجاج مفید واقع شود. به حمدالله این نظر به جا بود. وجود هیئت برای رفع مشکلات حجاج ایرانی به قدری بود که هیچ سابقه نداشت

. هیئت سرپرستی یعنی اعضاء امارت حج را به این ترتیب معین نمودم: آقای ابوالفضل حاذقی (نماینده دوره پانزدهم مجلس شورای ملی) به سمت معاونت امارت حاج، و آقایان احمد مشایخی (مدیرکل سابق وزارت کشور) و سید محمد باخدا (مدیرکل سابق اداره اوقاف) و شیخ احمد بهار (منشی

مخصوص نخست‌وزیری) و سرهنگ سید باقر شهرستانی (افسر شهربانی) و دکتر محمود مدرسی، و سید کاظم آذر می (وابسته سفارت کبرای شاهنشاهی در مصر) را به سمت عضویت معین نمودم.

و آقای حاج شیخ (احمد بهار منشی نخست وزیر، که مردی شایسته و امین است) حسابدار و ناظر خرج تعیین کردم، و هیئت سرپرستی عبارت بود از: آقای ابوالفضل حاذقی (به سمت معاون)، آقای احمد بهار (حسابدار)، آقای سید محمد باخدا و مرحوم حاج داداش کرمانشاهی و مستشار السلطنه مشایخی (اعضا) و سرهنگ باقر شهرستانی (که از افسران شهربانی بود، برای حفظ نظم) و آقای سید کاظم آذر می (منشی و مترجم) و آقای دکتر مدرسی (رییس بیمارستان قم به سمت رییس بهداری) و دو نفر دیگر دکتر.

اینجانب در آغاز کار قصد داشتم با سایر اعضاء هیئت مدیره از راه خشکی حرکت کنم ولی فکر کردم که با ضیق وقت اگر مشکلاتی در عرض راه برای حجاج فراهم شود؛ چنانچه در مسافرت ۱۵ سال قبل (حج شخصی ۱۳۲۰ش) مشاهده کرده بودم قادر به رفع آن نیستند، لذا ترجیح دادم که هیئت به ریاست آقای حاذقی از راه خشکی حرکت، و مراقب امور حجاج باشد، لذا آقای حاذقی (معاون امارت حج) و آقایان باخدا و مشایخی و بهار و دکتر مدرسی و سرهنگ شهرستانی (اعضاء هیئت سرپرستی) هم با عده‌ای پیشخدمت و آشپز و فراش؛ با پوش سلطنتی که همراه بود؛ در روز ششم مهر ۱۳۲۷ش به صوب خرمشهر حرکت کردند، که همراه کاروان حجاج (عازم از ایران) از راه بصره. ریاض (عازم حج) باشند

معاون و اعضا را با محصولات خود، با چند اتومبیل و کامیون از راه بصره و کویت همراه حجاج که از راه خشکی عازم بودند، روانه کرده، و خودم با آذر می؛ در ماه ذی‌قعدة مطابق با مهرماه با هواپیما از تهران حرکت کرده به فاصله شش ساعت و نیم وارد جده شدیم.

و خود اینجانب روز هشتم مهر با هواپیما به جده رفتم. این پیش‌بینی هم کاملاً به جا بود، و بودن اینجانب در جده قبل از ورود حجاج. به طوری که بعداً شرح داده خواهد شد بسیار مفید واقع گردید. روز هشتم مهر که اینجانب از تهران حرکت کردم به فاصله شش ساعت و نیم وارد جده شدم.

و در جده سفرای دول اسلامی و سفیر چین و معاون وزیر امور خارجه دولت سعودی در فرودگاه ما را استقبال کرده، و به عمارت دارالضیافه، که محل پذیرایی برای ما تعیین کرده بودند، رفتیم و یکی از اعضای وزارت خارجه که فارسی خوب صحبت می‌کرد و اصل او افغانی بود، میهماندار برای ما معین کردند.

در فرودگاه علاوه بر نماینده وزارت امور خارجه سعودی؛ و استاندار جده و معاونش؛ و رئیس اداره اوقاف؛ و رئیس اداره حج؛ که معمولاً برای استقبال امیرالحاج مصر می‌روند، وزیران مختار (سفرای) ممالک اسلامی (مصر، سوریه، لبنان، عراق، ترکیه، کنسول چین) به استقبال آمده در فرودگاه حاضر بودند. بعد از اندکی توقف در عمارت فرودگاه و خداحافظی با مستقبلیین به عمارت دارالضیافه مخصوص که از عمارات عالی دولتی شهر جده است؛ و به دستور ابن سعود برای پذیرایی و اقامت اینجانب معین شده بود؛ رفته در آنجا منزل نمودم، و یکی از اعضای وزارت امور خارجه را هم به نام آقای محمد عالم‌الافغانی مامور میهمانداری و پذیرایی اینجانب نمودند، و دو اتومبیل سواری هم به اختیار ما گذاشتند.

آقای ضیاءالدین قریب کاردار موقت سفارت هم همان روز به اتفاق خانم خود، و آقای مرتضی شریعت کارمند سفارت، به جده وارد شدند، و از طرف اولیای امور دولت سعودی مراسم استقبال به عمل آمد، و چون سفارت شاهنشاهی در جده دائر نبود، و عمارتی برای توقف ایشان نبود، میهمان‌خانه عمومی هم برای توقف اشخاص در جده وجود نداشت، برای پذیرایی ایشان دو اطاق در میهمان‌خانه دولتی جده معین گردیده بود، و در مدت توقفشان در جده و مکه میهمان دولت بودند.

در همان روز آیت‌الله میرزا سید محمد بهبهانی با پانزده نفر که همراه ایشان به حج آمده بودند؛ وارد جده شدند، و از طرف دولت استقبال و پذیرایی نسبت به ایشان به عمل آمد، و چون دولت حجاز به توسط سفارت دولت سعودی در تهران از هفت نفر (خود و همراهان ایشان) دعوت پذیرایی کرده بود، دو اطاق در میهمان‌خانه دولتی جده برای ایشان و همراهانشان معین، و میهماندار ایشان دستور تهیه شام و ناهار فقط برای هفت نفر را داشت، و چون همراهان ایشان پانزده نفر و ترتیب منزل و غذای ایشان خیلی نامرتب

واقع شد، از وزارت خارجه سعودی این نکته را به اینجانب اطلاع دادند، و من برای ایشان پیغام دادم که شش نفر از همراهانشان را که در پذیرایی دولت هستند انتخاب نمایید، و نسبت به باقی همراهانشان ترتیب منزل و غذای علیحده بدهند.

چون در موقع ورود اینجانب به جده؛ ملک عبدالعزیز بن السعود و وزراء در مکه بودند، تلگرافی مبنی بر ورود خود به اعلیحضرت؛ و تلگرافی هم به شیخ عبدالله سلیمان وزیر مالیه؛ که عمده امور داخلی حجاز به عهده اوست، و تلگرافی به شیخ یوسف یاسین کفیل وزارت امور خارجه؛ مخابره نموده، و به فاصله چند ساعت جواب تلگرافات اینجانب؛ که مبنی بر اظهار خوشوقتی و تبریک ورود بود؛ رسید.

وضعیت حجاج ایرانی در راه حج: صبح روز بعد، امیر جده نزد من آمد و گفت: دیروز عصر تلگرافی از امیر السعود ولیعهد پادشاه؛ از ریاض رسیده که "حجاج ایرانی در سرحد حجاز و کویت به واسطه اشتباه شوفرها راه را گم کرده و در بیابان متفرق شده و اتوبوسها به رمل فرو رفته سرگردان مانده‌اند"، و پادشاه تلگراف زد که فوراً کمیونهای قویّ جَربَه (جرثقیل) برای خارج کردن وسایط نقلیه از رمل؛ و آب و بنزین و اشیای یدکی اتومبیل و دستگاه اصلاح؛ از ریاض بفرستند و چون پادشاه از ورود شما به جده مطلع شده است، امر کرده که من تعداد وسایط نقلیه ایرانی‌ها و سیستم آنها را از شما پرسم و فوراً اطلاع دهم تا اشیای یدکی مطابق آنها از ریاض فرستاده شود.

من اگرچه با تجربه‌ای که از وضع اتوبوسرانی در رمل داشتم؛ مقتضی بود که خودم همراه آن قافله باشم، ولی من وقتی قبول این مسافرت کردم که حجاج بعضی رفته و بعضی در شُرُف حرکت بودند، و برای تهیه لوازم هیئت امارت حج و تهیه نامه شاه و هدایا، ناچار از توقف در مرکز بودم.

حالا لازم بود من عده وسایط نقلیه و سیستم آنها را به امیر جده اطلاع دهم ولی متأسفانه تا ساعت آخر حرکت از تهران؛ هر چه از شهربانی کل؛ استفسار کردم؛ جواب نداد، حتی عدد حاج را هم نمی‌دانستند، و اینهاست که بی‌علاقگی مأمورین دولت (ایران) را به کارها (ی مربوط حجاج ایرانی و رفتن به حج را) نشان می‌دهد.

در هر حال به امیر جده گفتم صورت وسایط نقلیه نزد معاون امارت حج است؛ که با قافله ایرانی همراه است، از او تحقیق کنند.

ابن سعود (پادشاه) روز دهم مهرماه مطابق ۲۹ ذیحجه (به تقویم حجاز) به جده آمده، و قبل از ظهر نمایندگان سیاسی خارجی را به حضور پذیرفتند و عصر همان روز مطابق وقتی که قبلاً برای ملاقات معین شده بود به اتفاق آذری با لباس (ژاکت) به حضور ملک شرفیاب شدم.

ملاقات با ملک بن السعود: من با آذری که سمت مترجمی داشت، برای ملاقات پادشاه به قصری که در جده قرار دارد رفتم، و مطابق آداب بین المللی، گارد جلو قصر احترامات نظامی به جا آورد، و درب قصر رئیس تشریفات و معاون وزارت خارجه ما را استقبال، و تا اتاقی که پادشاه نشسته بود، همراه آمدند.

در جلوی قصر سلطنتی گارد احترام صف کشیده بود. پس از بازدید گارد و انجام تشریفات معموله وارد قصر شدیم. شیخ یوسف یاسین وزیر مشاور که در مدت غیبت نایب السلطنه و وزیر خارجه حجاز کفالت وزارت امور خارجه را عهده‌دار بود با عده‌ای از رجال دولت تا درب قصر از اینجانب استقبال نمودند و به اتفاق ایشان به محوطه‌ای که در طبقه فوقانی قصر برای شرفیابی معین شده بود و اعلیحضرت و امراء در آنجا نشسته بودند وارد شدیم.

من وقتی وارد یک سالن بزرگ شدم، پادشاه از روی صندلی خود برخاست و به عادت امروز دست داد و صندلی دست راست خود را نشان داد.

در آنجا ابن سعود روی صندلی بزرگی قرار گرفته، و عده‌ای از امراء و رجال دولت سعودی در سمت چپ ایشان نشسته بودند، و صندلی‌های دست راست اعلیحضرت خالی بود. قبل از رسیدن اینجانب به صندلی مخصوص ملک؛ ایشان برخاسته و چند قدمی به استقبال آمده با گرمی و مهربانی و محبت فوق‌العاده دست داده، مرا روی صندلی دست راست خود جای دادند، و با ملاطفت احوال‌پرسی و تفقد نمودند، و از سلامت وجود اعلیحضرت پادشاه ایران استعلام و استفسار نمودند. اینجانب پس از دادن پاسخ‌های مقتضی؛ نامه مخصوص اعلیحضرت همایونی را با ترجمه عربی آن که پیوست بود تقدیم نمودم، با احترام گرفتند و ترجمه عربی را ملاحظه نموده، اصل نامه سر بسته را به کفیل وزارت امور خارجه دادند.

من حاجت به مترجم نداشتم، به خصوص که پادشاه خیلی شمرده و فصیح حرف می‌زد، ولی ممکن بود برای جواب و ادای مطالب، لکنت در زبان من پیدا شود. بودن آذرمی خصوص برای حمل نامه‌ها و هدایا لازم بود. پادشاه مردی قوی جثه و بسیار مؤدب و متین و آرام بود و شمرده حرف می‌زد. من وضع صورت و متانت او را که صلابت عزم و اراده قوی داشت شبیه به رضاشاه پهلوی دیدم.

باری بعد از تعارفات، نامه شاه را به دست او دادم و چون نامه به فارسی نوشته شده، ترجمه آن را هم به عربی نوشته، ضمیمه کردم. ترجمه عربی را خواند و اظهار امتنان کرد. بعد قرآن و شمشیر به او تقدیم شد. پادشاه قرآن را با تواضع دو دستی گرفت و باز کرد و یک آیه خواند و شمشیر را که مرصع به فیروزه‌های قدیم و درشت بود، به دقت ملاحظه کرده، گفت: شاهنشاه ایران قرآن فرستاده به این معنی که کلمه جامعه (جمع کننده) ما مسلمین؛ و دستورالعمل ماست، و شمشیر فرستاده که متفقاً به فرق اعدای اسلام بزنیم. بعدا هدایای شاه ایران را که عبارت از یک جلد کلام الله مجید خطی بسیار عالی و یک قبضه شمشیر مرصع ممتاز بود؛ آقای آذرمی به اشاره اینجانب تقدیمشان نمود. ابن سعود قرآن را با احترام باز کرده به دقت ملاحظه فرمودند، سپس شمشیر را دیدند و با ابراز مسرت از هدایا چنین اظهار داشتند: «برادرم شاهنشاه ایران در انتخاب هدایای خود نکات و رموز دقیقی را در نظر داشته‌اند. اهدای قرآن به معنی لزوم اتحاد دول و ملل اسلامی در ظل دستور این کتاب آسمانی؛ و اهداء شمشیر کنایه از این است که با شمشیر باید دشمن اسلام را سرکوبی کنیم.» و ضمناً راجع به لزوم اتحاد پادشاهان و رؤساء دول اسلامی و همکاری ملل مسلمان در مقابل اجانب و دول استعمارطلب (که در خاورمیانه و آسیا نفوذ دارند و به استثمار ملت‌ها مشغولند) اظهارات سودمندی نموده، بعد از آن از حال و اوصاف پادشاه ایران پرسش‌هایی کردند. اینجانب هم پاسخ‌های شایسته دادم بعد، از خصایص و اوصاف ذاتی شاه از من پرسید. من البته جوابهای خوب و مناسب دادم

و در نظر داشتم بعد از مذاکرات معموله؛ راجع به اوضاع حجاج راه صحرا؛ که صبح آن روز امیر جده از گرفتاری‌های قوافل حجاج ایرانی در راه کویت

به ریاض و ماندن بسیاری از اتومبیل‌ها در رمل و معیوب شدن آن‌ها به اینجانب اطلاع داده بود؛ از ابن سعود درخواست مساعدت کنم، ولی خود ایشان پیش‌دستی کرده و گفتند: امروز صبح به من این‌طور خبر رسید، و من دستور اکید به ولیعهد در ریاض دادم که فوراً اتومبیل‌های خالی و کامیون‌های جَرّیه (برای بیرون کشیدن از رمل) و آب و بنزین و عملجات فنی و اشیاء یدکی به قدر کفایت بفرستید، و به من تلگراف کردند که به فاصله دو ساعت آنچه لازم بود فرستاده شد. شما مطمئن باشید که یک نفری در صحرا نخواهد ماند و همه را به موقع حج خواهند رسانید.

و من قبل از آن‌که راجع به حجاج ایرانی، که از راه خشکی آمده‌اند، اظهاری کنم، خودش تفصیل تلگراف ولیعهد و اوامری که صادر کرده بود، گفت و اظهار داشت: اطمینان داشته باشید من نمی‌گذارم یک نفر ایرانی در صحرا بماند و به موقع به موسم حج نرسد.

من گفتم: قسمت عمده حجاج ایرانی از راه خشکی آمده‌اند و قسمتی هم از راه دریا و هواپیما آمده و خواهند آمد، و در حوائج خود به من مراجعه خواهند کرد، شایسته است به مأمورین دولت امر صادر فرمایید به مطالب ما بیشتر توجه کنند.

در جواب گفتم: من دستورهای لازم به مأمورین و وزرای دولت داده‌ام، بعد «مدیر الأمن العام» (رییس کلّ شهربانی) را خواست و گفت: تا امیرالحاج ایران در خاک حجاز است، امر او امر من است، بعد کفیل وزارت خارجه را خواست و توصیه کرد: هر مطلب من داشته باشم انجام دهند.

در حکومت حجاز، کمیسیون بازی؛ و نظر خواستن از این اداره و آن اداره؛ نیست. یک امرِ شفاهیِ پادشاه، تمام مشکلات را حل می‌کند.

بیانات ابن سعود که به عربی فصیح بود برای اینجانب محتاج به ترجمه نبود و خود نیز گاهی به عربی صحبت می‌کردم، ولی اغلب مطالب را آذرمی ترجمه می‌کرد.

من بعد از صرف قهوه و شربت، خداحافظی کرده و خواستم بیرون بروم، پادشاه ایستاده دست داد و گفت: شما تا ایام حج در جده می‌مانید؟ یا به مکه می‌آیید؟ من گفتم: میل دارم به زیارت مدینه منوره بروم.

بعد از بیرون آمدن من، پیغام داد که یک طیاره مخصوص در اختیار شما خواهد بود که به مدینه بروید/ و هرچند روز مایل هستید نگاه دارید و هر که را هم میل دارید همراه ببرید.

در موقع استیذان حرکت از اینجانب پرسیدند قصد دارید تا موقع حج در جده بمانید یا به مکه می‌روید؟ جواب دادم چون هنوز حجاج وارد نشده‌اند و فراغتی دارم میل دارم برای زیارت به مدینه منوره مشرف شوم.

بعد از آمدن به منزل معلوم شد اعلیحضرت دستور داده‌اند طیاره مخصوص خودشان را به اختیار اینجانب بگذارند، که به مدینه رفته و هر چند روز مایل هستم آنجا مانده و با همان طیاره مراجعه نمایم.

تشرّف به مدینه منوره: من فردای آن روز آذری و آقای ضیاء الدین قریب را، که به عنوان کاردار موقت وزارت خارجه، که با خانمش از مصر آمده بود، همراه برداشته به مدینه رفتیم.

صبح روز بعد که یکشنبه یازدهم مهر و به تقویم حجاز ۳۰ ذیقعه بود به اتفاق آقایان ضیاءالدین قریب کاردار سفارت و خانم ایشان و آذری و شریعت کارمند سفارت با هواپیمای مخصوص به مدینه مشرف شده و بعد از دو روز توقف مراجعت به جده کردیم.

در آنجا هم امیر مدینه تا فرودگاه ما را استقبال کرده، میهمان او بودم. در موقع ورود به مدینه، امیر مدینه که برادر زن پادشاه است؛ با رؤسای مالیه و شهربانی و شهرداری و رئیس اداره حج در مدینه و چند نفر از محترمین تا فرودگاه که ۱۳ کیلومتر دور از شهر مدینه است؛ به استقبال آمده و با اتومبیل‌هایی که برای ما حاضر کرده بودند به شهر رفتیم، و در منزل شیخ عبدالعزیز خریجی که از محترمین درجه اول مدینه است، و میهماندار برای ما معین شده بود وارد شدیم.

روز بعد امیر مدینه دعوت ناهار از ما کرده و وجوه اهل مدینه و رجال دولتی حضور داشتند.

من قبل از حرکت از ایران پیش بینی‌های لازم و اخطارهایی که می‌بایست به حجاج ایرانی بشود؛ از قبیل رعایت احترام نماز جماعت سنی‌ها و لزوم اقتدا به ائمه جماعت آنها؛ و این که در نماز مهر نگذارند؛ و از بوسیدن ضریح حضرت پیغمبر ﷺ در مدینه و قبور ائمه علیهم‌السلام بقیع و سایر مقامات مقدسه

احتراز کنند، کرده و بیانیه چاپ کردم، و در میان حجاج پخش کردند، و به علمای متنقذ؛ از قبیل حاج سید محمد بهبهانی و مرحوم آیه الله حاج سید محمدتقی خوانساری، و آیت الله مرحوم فیض قمی، و آقای حاج میرزا حسین سبزواری، و بسیاری از علمای دیگر؛ از جمله آقای حاج میرزا خلیل کمره‌ای که در آن سفر بودند، توصیه کردم که به عوام بفهمانند "از رفتاری که در نظر اهل سنت بدعت است اجتناب کنند".

الحق آقایان هم در این باب کوشش کردند، و خودشان در مواقع جماعت اهل سنت در نماز حاضر و اقتدا می‌کردند، و این رویه مستحسن و مفید اتفاق افتاد.

ولی از این امر نگران بودم که مبدا رؤیت ماه اول ذی‌الحجه مورد اشتباه واقع شود؛ چون در اغلب سالها این‌طور اتفاق می‌افتاد که در حجاز روزی را که در ایران و عراق آخر ماه ذی‌قعدة است؛ اول ذی‌الحجه اعلان می‌کنند، و اعمال حج را بر وفق آن به‌جا می‌آورند، و در حجاز به حکم قاضی، اول ماه ثابت می‌شود، و ایرانی‌ها اطمینان به آن ندارند، و می‌خواهند اعمال حج را مطابق تقویم ایران و با ثبوت رؤیت ماه در نزد علمای شیعه به‌جا بیاورند. این اختلاف یکی از مواردی است که: ایرانی‌ها دچار اهانت و اذیت اهالی و سایر حجاج و ضرب و شتم و توقیف مأمورین حکومت واقع می‌شوند، ولی خوشبختانه در همان شب اول که ما در مدینه بودیم، جمعی رؤیت ماه را شهادت دادند، و چند نفر از شهادت دهندگان شیعه بودند، و آقای بهبهانی هم که در مدینه بودند، موافقت کردند، و آن سال اختلافی پیش نیامد.

در شب دوشنبه ۱۲ مهر که به تقویم ایران شب سی‌ام ذیقعدة و به حساب حجاز شب اول ذیحجه بود، خوشبختانه ماه در مدینه رؤیت شد. آقای بهبهانی و بعضی دیگر از علماء هم همان وقت در مدینه بودند، و برایشان هم رؤیت ماه ثابت شده و احتمال اختلاف در ایام حج مرتفع گردید.

روز اول ماه را در مدینه توقف کرده روز دوم به جده برگشتم. **بروز مشکلی دیگر:** به محض ورود، امیر جده نزد من آمد و گفت: دیشب ولیعهد به پادشاه عربستان تلگراف کرده که وسایط نقلیه حجاج ایرانی؛ اگرچه همه نو و خوب بوده، ولی به‌واسطه بی‌اطلاعی شوفرها، که اکثراً در رمل فرورفته و بعضی برای پیدا کردن راه به یمین و یسار رفته حتی صد

کیلومتر از جاده دور شده و مسافری که در حدود ده هزار نفرند در بیابان بیست و چهار ساعت و بعضی دو شبانه روز مانده بودند، همه نجات یافتند، ولی هیچ کدام رسوم حج نداده‌اند و اینک بعضی در جریه سرحد خاک عربی سعودی و بعضی در داخل خاک حجاز از پیراهه آمده و مأمورین برای ادای رسوم، آنها را متوقف نموده‌اند. تکلیف چیست؟ پادشاه دستور داد که فوری به شما اطلاع بدهم.

توضیح: آنجه صدرالأشراف نوشته { وسایط نقلیه حجاج ایرانی؛ اگرچه همه نو و خوب بوده... } اگر با ملاحظه گزارش سفر او و اینکه حاجیان ایرانی بعضاً با کاروانهایی می آمدند که حتی محل اسکان در مکه برایشان تدارک ندیده و چادر وقوف عرفات نداشته؛ و در آفتاب سرگردان بوده و بعضاً حتی تلف می شده اند؛ همچنین اگر مکاتبات دولت سعودی با دولت ایران درباره این سالها ملاحظه شود (که بعداً می آید) می بینیم مکرراً موضوع ماشینهای خراب و کهنه برخی ایرانیها مطرح شده است، که حکومت سعودی به آنها در بیابان امداد کرده است، و در مذاکرات (۱۳۲۶ش) برای برقرار شدن حج بعد هفت سال این اشکال هم مطرح شده است، فلذا آیا این جمله صدرالأشراف به معنی این است که برای این سال ایرانیها همه اتوبوسها را نو کرده بودند؟ (بعید است) یا دفع اشکالی است که قبلاً مطرح بوده؛ و صدرالأشراف خواسته ضمناً بگوید این مشکل در این سال نبوده است، و از زبان مسؤول سعودی آورده که این بار که در صحرا مانده اند بخاطر خرابی نبوده است.

من رئیس اداره حج را خواستم، نزد من آمد و راه چاره از او خواستم. گفت: حسب المقرر، باید همه مسافرین در جریه که دستگاه گمرک است، حاضر شوند و گذرنامه‌ها ملاحظه شود، و وصول رسوم حج را در گذرنامه قید کنند، و اجازه ورود به خاک عربی سعودی در گذرنامه هم قید شود، و چون جمعیت حاج زیاد است، این کار اقلاً ده روز طول می کشد، و حج همه فوت می شود. علاج این امر از وظیفه من خارج؛ و مربوط به وزارت مالیه است.

من به وزیر مالیه تلفن کرده، این مشکل را گفتم. جواب داد: اگر شما تعهد می کنید که حجاج بعد از ادای مناسک حج رسوم را خواهند داد، ممکن است اجازه بدهیم معطل نشوند و حرکت کنند. من گفتم: اجازه چنین تعهدی از دولت ندارم ولی اطمینان می دهم که بعد از ورود به مکه و ادای مناسک حج

خواهند پرداخت. گفت: همین اطمینان که شخص شما می‌دهید برای دولت ما کافی است، و الآن تلگراف می‌کنم که مسافری را روانه کنند. بعداً معلوم شد، بسیاری از اتوبوس‌های ایرانی در راه به واسطه رمل یا جهات دیگر، معیوب شده و آنها را با جریه به ریاض برای تعمیر برده‌اند و مسافری آنها را با اتومبیل‌های بزرگ سعودی سرباز، که مخصوص ایام حج است، مجانی حمل کرده‌اند.

روز ۱۷ مهر که ششم ذیحجه بود برای به جا آوردن اعمال عمره؛ از جده لباس احرام پوشیده؛ به اتفاق اعضاء هیئت؛ و آقای قریب کردار سفارت و خانمشان؛ و شریعت کارمند سفارت؛ با اتومبیل سرباز که برای ما حاضر کرده بودند؛ به مکه معظمه رفته؛ اعمال عمره به جا آوردیم.

من تا روز ششم ذی‌الحجه در جده به گردش دریا و تماشای مؤسسات دولتی و بازدید وزرا و سفرای خارجه، که به دیدن من آمده بودند، گذرانده، روز ششم با چند اتومبیل سرباز که دولت برای ما مهیا کرده بود، با حالت احرام به قصد عمره حج؛ روانه مکه معظمه شدم.

شب هیجدهم مهرماه (هفتم ذیحجه به حساب حجاز) ابن سعود مطابق معمول همه ساله؛ دعوت مفصلی از محترمین حجاج کشورهای اسلامی به عمل آوردند. اینجانب و اعضای هیئت سرپرستی و کردار و کارمند سفارت و آیت‌الله بهبهانی و آقای حاج آقا رضا رفیع و عده‌ای دیگر از وجوه و محترمین ایرانی؛ که اسم‌شان را از ما خواسته بودند؛ دعوت داشتند، ولی غالب آنها از مدینه محرم شده، و تا شب دعوت به مکه نرسیده، و در دعوت حضور به هم نرسانیدند. امیرالحاج مصر و رئیس حجاج تونس و عده زیادی از وجوه حجاج هندوستان و پاکستان و جاوه و مصر و عراق و مراکش و الجزایر و نمایندگان دول اسلامی نیز دعوت داشتند. جای اینجانب و امیرالحاج مصر در دو طرف ملک ابن سعود بود و در تمام مدت با گرمی و محبت از ما پذیرایی می‌نمودند.

و چون شب هفتم را پادشاه دعوت به شام در قصر خود، که در مکه است، نموده بود؛ بعد از طواف و سعی؛ لباس معمولی پوشیده؛ به دعوت پادشاه رفتم. در این دعوت امیرالحاج مصر احمد جودت پاشا رئیس مجلس شورای مصر؛ و جمعی از محترمین حجاج سایر ممالک اسلامی؛ و شیوخ حجاز و

وزرای دولت حاضر بودند. جایی که برای من تعیین شده بود صندلی دست راست پادشاه؛ و صندلی دست چپ امیرالحاج مصر بود. زیر دست من رشید عالی گیلانی که چند سال قبل در عراق کودتا کرده؛ با انگلیس‌ها جنگ کرد، و دولت عراق به حکم غیابی او را محکوم به اعدام کرده بود؛ و حالا مشاور درجه اول پادشاه است؛ و به همین مناسبت روابط بین دولت عراق و پادشاه ابن السعود تیره است.

در این دعوت؛ ابن سعود به اینجانب اظهار داشتند: «برای اینکه حجاج به موقع برسند دستور داده‌ام اتومبیل‌های خالی و کامیون‌های جَرّیه (جرثقیل) و راهنما و قطعات یدکی و بنزین و آب از مکه به اتومبیل‌های حجاج برسانند و همه را حرکت دادند. مطمئن باشید که یک نفر از حجاج در راه نخواهد ماند.»

در آن شب پادشاه گفت: فردا که هفتم و پس فردا که اول اعمال حج است، بر حسب قولی که به شما داده‌ام؛ تمام ایرانی‌ها به مکه وارد خواهند شد، و حتی یک نفر در راه نخواهند ماند.

من تشکر کردم و به علامت صدق وعده پادشاه؛ آن بود که بعد از ورود همه حجاج روز هشتم عصر از نظمیه به من اطلاع دادند که یک شوفر اتوبوس و شاگرد او که برای تعمیر اتوبوس خود در ریاض بودند، به امر ولیعهد آن دو نفر را با طیاره از ریاض فرستاده‌اند و آنها را نزد من فرستاده‌اند در حالی که غالب شوفرها و شاگرد راننده‌ها نمی‌فهمند حج چیست و قصد آن را ندارند.

در منا و عرفات: باری روز هشتم که عازم منا بودیم، موضوع دیگری پیش آمد، و آن این که: اتومبیل‌رانی در حجاز؛ با یک شرکت به نام شرکت عربی سعودی است که دارای امتیاز است؛ و وسایط نقلیه کرایه متعلق به هر دولت باشد، فقط مجاز به آمدن تا مکه و مراجعت است و مجاز در سیر داخله در حجاز نیست. ایرانی‌ها می‌خواستند با وسایط نقلیه خودشان به منا و عرفات بروند، و شرکت مذکور مانع بود، تا این که با مذاکره با وزیر مالیه قرار شد ایرانی‌ها با وسایط نقلیه خود بروند؛ و نصف کرایه وسایط نقلیه عربی سعودی را بعنوان حق الامتیاز به شرکت بپردازند، و اگرچه کرایه اتوبوس‌های درجه پست که صندلی ندارند، سه لیره بود. وزیر مالیه موافقت کرد که همه هر نفری یک لیره و نیم بپردازند، حجاج پرداختند و رفتند.

من و اعضای هیئت امارت حج هم با اتومبیل‌های سرباز که در اختیار ما بود، حرکت کردیم و شب را در نزدیکی مسجد خیف خوابیدیم، و صبح عرفة به صحرای عرفات رفتیم، و در آنجا چادرهای ما را که بر همه چادرها امتیاز داشت، با بیرق ایران که از همه مرتفع‌تر بود؛ فراشان که همراه برده بودیم بر پا کردند. ما علاوه بر اعضاء (هیئت)؛ بیست و دو نفر مستخدم از فراش و پیشخدمت و آشپز و غیره داشتیم.

وقوف در عرفات، فقط برای عبادت و دعا در حق خود و سایر مسلمین است، و جمعیت حاج از داخله و خارجه، صحرا را پر کرده بود و یا آن‌که مطابق قرارداد گاراژدارهای ایران ملزم بودند؛ چادر و آب برای حجاجی که حمل کرده بودند، مهیا کنند. اغلب از قرارداد تخلف کرده بسیاری از حاجی‌های بیچاره در آفتاب سوزان مانده بودند.

من به کسانی که بی‌چادر مانده بودند، اطلاع دادم که تا هر قدر ممکن است زیر چادرهای ما به سر برند، و چون جمعیت زیاد بود؛ خودشان قرار تناوب دادند تا غروب شد، و عموم حجاج روانه مشعر الحرام شدند، و بعد از بیتوته شب، صبح روز عید اضحی به منا رفتیم.

حجاج خارجی که آن سال به حج مشرف شده بودند (به استثنای حجاج یمنی که نظر به عدم وجود جواز سرحدی بین آن کشور و حجاز بدون گذرنامه به حجاز می‌آیند؛ و مالیاتی به دولت سعودی نمی‌دهند) در حدود یک صد هزار بودند، که اکثر آن‌ها از پاکستان و مصر و ایران بودند. لیکن علاوه بر این عده؛ زاید بر ۲۵۰ هزار نفر هم از اهالی خود حجاز و نجد و یمنی‌ها به حج مشرف شده بودند، یعنی طبق آمار دولت عربی سعودی مجموع عده حجاجی که در عرفات وقوف نموده بودند ۳۵۰ هزار نفر بودند. وضعیت راه بین مکه و منی و عرفات؛ بهتر از سنوات سابق بود، یعنی این قسمت از راه که قبلاً آسفالت‌ه نبود؛ و در اثر حرکت اتومبیل و شتر و غیره گرد و خاک زیادی بلند می‌شد؛ و بسیاری از اتومبیل‌ها؛ در همین مسافت کوتاه که بیش از ۲۵ کیلومتر نیست؛ در شن فرو می‌رفتند، در نتیجه آسفالت‌ه شدن؛ راه به مراتب بهتر از پیش بود ولی در وضعیت منی و عرفات؛ تاکنون نظم و ترتیبی داده نشده است، و تمام این عده در روزهای معینی در صحرایی که هیچ نوع خیابان‌بندی نشده؛ و دارای علایمی نمی‌باشد خیمه می‌زنند. به همین

علت؛ عده زیادی از حجاج ایرانی؛ مانند سایر حجاج؛ دچار همین زحمت بودند، ولی پوش مخصوص سلطنتی ایران که در اختیار امارت حج گذارده بودند؛ در منی و عرفات برپا شد، و پرچم ایران بر فراز آن در اهتزاز بود؛ و چون پوش مزبور خیلی عالی و در بین خیمه‌ها مشخص بود؛ برای کسانی که خیمه‌های خود را گم کرده بودند پناهگاه خوبی بود؛ و پس از آمدن به آنجا؛ وسایل آسایش ایشان و ترتیب رساندن آن‌ها به خیمه‌هایشان داده می‌شد؛ بعلاوه پوش‌های مزبور؛ برای عده زیادی از حجاج؛ که در اثر بی‌نظمی امور و بی‌ترتیبی کار شرکت‌های حمل و نقل؛ جا و منزل معینی نداشتند؛ در آفتاب سوزان منی و عرفات؛ پناه و ملجاء فوق‌العاده خوبی بود.

نکته که در موقع حرکت تمام حجاج به عرفات و منی و رفتن و برگشتن به مکه سبب تعجب بود؛ این بود که: متجاوز از ۳۵۰ هزار نفر پیاده و شترسوار و چند هزار اتومبیل و اتوبوس؛ در وقت معین شب یا روز و در خط سیر معین در حرکت بودند، و کوچکترین تصادف اتفاق نیفتاد و مراقبت پاسبان‌های سعودی حقیقتاً اسباب تعجب بود. با اینکه محققاً دولت سعودی این قدر پاسبان مجرب که در تمام طول راه‌ها مراقب بودند ندارد و البته از افراد قشونی کمک گرفته بودند.

آن روز عید بود و من بعد از ادای فرایض مخصوص، به دیدن پادشاه رفتم، و بعد اذان تا غروب؛ از واردین (به پوش مخصوص سلطنتی ایران)؛ چه محترمین حجاج؛ و چه رجال دولت عربی سعودی؛ پذیرایی می‌کردیم.

روز دهم ذیحجه که ابن سعود مطابق معمول همه ساله محترمین و حجاج ملل اسلامی را برای تبریک عید به حضور می‌پذیرند اینجانب و اعضای هیئت سرپرستی نیز در آنجا شرفیاب شده، قریب یک ربع ساعت شرفیاب بودیم. در این جلسه نیز ابن سعود راجع به استراحت حجاج ایران استعلام نموده راجع به مراجعت آن‌ها و دستوراتی که به اولیای امور دولت سعودی داده‌اند اظهاراتی کردند.

مرحوم حاجی داداش که یکی از اعضای امارت حاج بود، از موقعی که وارد مکه شده تا آن روز نگران بود؛ زیرا در موقع ورود به خاک حجاز که اتوبوس‌های ایرانی دچار معطلی رمل و سرگردانی در بیابان شده بود، حاجی

داداش بعضی اسباب‌های خود را از جمله چند بسته مفقود کرده؛ و غمناک بود، و همراهان تصور کرده بودند، پولی داشته و مفقود شده است. در آن روز یکی از کسانی که به دیدن من آمد، امیر جریه (سرحد حجاز از طرف کویت) بود، و پس از آن که خود را معرفی کرد، حاج داداش به او گفت: بعضی اسباب‌های من موقعی که در سرحد از گرفتاری رمل نجات پیدا کردیم، در بیابان ماند. آیا اطلاع از آن دارید؟

در جواب گفت: اسباب‌هایی از حجاج ایرانی در بیابان به جا مانده، و برادر من آنها را حسب المقرر جمع کرده و به مکه آورده، و حالا هم در منا حاضر است، که هرکس مطلع شده مال خود را ببرد. حاج داداش نشانی چادر برادرش را پرسید، گفت بهتر این است که من خودم با شما برویم و هر دو برخاسته رفتند و به فاصله نیم ساعت برگشتند. اسباب‌های حاج داداش بدون کم و کسر به او رسید، و بعداً معلوم شد اشیای قیمتی یا پول نبوده، و فقط نگرانی او برای کفن و لوازم آن بوده.

باری ما هم مانند همه حجاج روز یازدهم و دوازدهم ذی‌حجه را در منا مانده و عصر دوازدهم به مکه برگشته، بعد از طواف و سعی از اعمال حج فارغ شدیم. **در خانه کعبه:** هر سال در روز سیزدهم ذیحجه داخل کعبه را شستشو می‌دهند. آن سال نیز این مراسم به عمل آمد و اینجانب و اعضای هیئت سرپرستی و امیرالحاج مصر و وزیر مختار مصر و آقای قریب کردار سفارت ایران و دو سه نفر از محترمین حجاج حضور داشتند. امیر منصور فرزند ابن سعود که وزیر دفاع ملی بود؛ و امیر عبدالله الفیصل پسر امیر فیصل نایب‌السلطنه حجاز؛ با کلیددار کعبه معظمه؛ در حرم از ما پذیرایی نمودند و به اتفاق به داخل کعبه معظمه مشرف شدیم، و در آنجا نماز خوانده، با آب و گلاب حرم را شستشو داده و جاروب نمودند و برای احترام و کسب افتخار این عمل جاروب‌هایی به دست اینجانب و امیرالحاج مصر و محترمین مدعیون دادند. در همان روز کسوه (روپوش) جدید کعبه را هم که امیرالحاج مصر همراه آورده بود روی کعبه گذاردند.

روز ۱۳ ذی‌حجه از جانب امیرعبدالله الفیصل نوه پادشاه دعوت شدم برای تشرّف به خانه کعبه و شستشوی آن مطابق معمول سالیانه، مدعوین از تمام حجاج علاوه بر امیر مشعل پسر پادشاه و امیر عبدالله الفیصل و کلیددار

کعبه مشرفه، امیر الحاج مصر و دو سه نفر دیگر و من با دو سه نفر از همراهان بودیم، و بعد از دو رکعت نماز از هر طرف کعبه؛ مطابق معمول جاروبهای ظریفی حاضر کرده؛ سقاها آب از زمزم می‌آوردند، با گلاب می‌ریختند، و ماها جاروب می‌کشیدیم، و همین‌طور دیوارهای داخلی کعبه که از کاشی‌های نفیس پوشیده شده است؛ آب‌پاشی کرده، و با دستمال تا جایی که دسترس بود، خشک می‌کردیم.

آنجا به خاطر رسید که این همان محل است که پیغمبر ﷺ در سال دهم هجرت، که فتح مکه فرمود؛ کعبه را از لوث بت‌های مشرکین که در بالا چیده یا آویخته بودند؛ پاک کرد، و امیرالمؤمنین علی علیه السلام روی شانه آن حضرت بلند شد، و بتها را یک‌یک شکست، و ظاهرًا کعبه در آن وقت این قدر ارتفاع از زمین نداشته، و بعدها به امر عبدالملک مروان که برای دستگیری عبدالله بن الزبیر؛ با منجنیق قسمتی از کعبه را آتش زدند، و خرابی بر آن وارد شد، تعمیر کرد، و مانند حالا ارتفاع آن را از زمین زیاد کرده‌اند.

در جوف کعبه چیز تازه‌ای نیست که توجه بیشتری را جلب کند، ولی به واسطه قدمت محل؛ و دانستن آن، که بنای اساسی آن را حضرت ابراهیم خلیل با پسرش اسماعیل علیه السلام گذاشته؛ و خدای تعالی آن را خانه خود خوانده؛ و محل تقدیس پیغمبران سلف علیهم السلام به خصوص حضرت پیغمبر اسلام ﷺ بوده، حالت مخصوص برای مسلمانی که در تمام عمر آرزوی زیارت آن را داشته پیدا می‌شود؛ که یافتنی است نه وصف‌کردنی.

گرفتاری چند نفر ایرانی به اتهام بی‌احترامی به حرم و نجات آنها: ظهر آن روز به من خبر دادند که یک نفر ایرانی اهل رامهرمز را؛ به جرم آن که می‌خواسته است دیوار کعبه را لوث کند، جمعیت امر به معروف و نهی از منکر، او را کشان‌کشان به نظمیه بردند، (جمعیت امر به معروف و نهی از منکر جماعتی از اهل نجد که متعصب در مذهب وهابی هستند که هر سال در موسم حج در مکه و سایر مناسک هستند، و حکم آنها مافوق حکم مأمورین انتظامی است).

برای من مسلم بود که هیچ ایرانی اگرچه دیوانه باشد، چنین حرکتی نمی‌کند؛ ولی برای کشف حقیقت آزر می‌را نزد رییس کلّ نظمیه فرستاده؛ پیغام دادم:

که معلوم می‌شود هنوز دستگاه اتهام‌زدن به ایرانی‌ها در حجاز موجود است، و من الساعة به پادشاه می‌نویسم که: چون در حجاز برای ایرانی‌ها امنیت نیست، فوراً ایرانی‌ها را روانه می‌کنم، و بعدها دولت ایران به احدی از اتباع خود اجازه آمدن به مکه نخواهد داد.

رییس کلّ نظمیه از این پیغام نگران شده، و چون آزر می‌باشد به او حالی کرده بود که حقیقت امر این است که "این شخص چند عدد دستمال و چند عدد تسبیح در کیسه گذاشته، و کیسه را زیر لباس زیرین احرام میان دو پای خود آویخته، و موقعی که دست به میان پای خود می‌برده و چیزی بیرون می‌آورده؛ و به دیوار کعبه می‌مالیده که دستمال و تسبیح بوده به قصد تبرک، لذا به آن جمعیت گفته بود که "الآن کشف عورت این شخص را باید کرد تا معلوم شود زیر او آلوده به نجاست بوده یا همان دستمال و تسبیح که داشته به قصد تبرک به دیوار کعبه می‌مالیده. آن جماعت خرت از آن مرد ایرانی؛ گفته بودند: کشف عورت جایز نیست!! آزر می‌گفته بود: اگر اتهامی را که شما می‌گویید راست باشد؛ مجازات او چیست؟ گفتند: کشتن. گفت: کشتن یک مسلمان را به واسطه یک شبهه تجویز می‌کنید؟! ولی کشف عورت مردی را برای تحقیق چنین اتهامی تجویز نمی‌کنید؟! بالاخره گفته بودند او را به کفالت ببرید. فردا او را در حضور قاضی القضاات حاضر کنید.

آزر می‌باشد به من تلفن کرد، من گفتم: قبول نکنید یا الآن کشف عورت کنند تا مطلب معلوم شود یا من حالا به پادشاه شکایت می‌کنم و همان وقت تفصیل را به امیر مکه تلفن کردم. او پیغام تهدیدآمیزی به رییس نظمیه فرستاد تا بالاخره به سعی او؛ بیچاره را خلاص کردند.

باری، این شخص دوم چون دست و پای او را قفل آهنی زده بودند، قضیه ابوطالب یزدی به خاطر او آمد، حرکات بی‌قاعده از او صادر می‌شد. رییس نظمیه به عنوان این که مجنون است، و لیسَ عَلَى الْمَجْنُونِ حَرَج، او را از چنگ بقایای مقدسین نهروان خلاص کرده، و شخص اولی را به عنوان این که توبه کرده است نزد من فرستاد.

ظهر روز سیزدهم ذیحجه که در مکه بودیم در موقع ناهار مطلع شدم که دو نفر ایرانی را مامورین جمعیت امر به معروف که از عده‌ای از نجدی‌های

متعصب و بدین نسبت به شیعه؛ به ریاست قاضی القضاة وهابی‌ها تشکیل شده است؛ و هیچ کس را یارای مداخله در امور آنها نیست؛ و حکم آن قاضی مافوق تمام احکام است؛ به اتهاماتی بازداشت نموده‌اند، و چون ممکن بود اهمال مختصری در این امر؛ موجب نتایج وخیم شود؛ فوراً آذری را به مرکز جمعیت فرستاده، دستور دادم در این باب بازجویی نموده، با سوابقی که دارد برای رهایی آنها اقدام مقتضی به عمل آورد.

نامبرده در حدود ساعت چهار بعدازظهر مراجعت؛ و آن دو نفر را که متهم کرده بودند همراه آورد، و معلوم شد یکی از وهابی‌های متعصب نجد دو نفر ایرانی را نیم ساعت قبل از ظهر آن روز به مرکز جمعیت آورده؛ به عنوان اینکه یکی از آنها در حرم مکه سیگار می‌کشیده و دیگری می‌خواسته دیوار کعبه را ملوث کند، و محاکمه آنها را تقاضا نموده بود، و چون قاضی القضاة (رئیس جمعیت امر به معروف) برای استحباب؛ روز سیزدهم ذیحجه را در منی می‌گذارند؛ و تا آن موقع به مکه مراجعت نکرده بود، و رسیدگی به این قبیل امور از اختصاصات شخص نامبرده است.

اعضای جمعیت که در مکه بودند بعد از سؤال و جواب زیاد به آذری اظهار نموده بودند که باید دو حاجی نامبرده را با دادن تعهد کتبی همراه ببرد، و بعدازظهر روز ۱۴ ذیحجه برای رسیدگی به این امر آنها را به جمعیت مزبور حاضر کند.

آقای آذری که پس از بررسی امر دانسته بود که: این اتهامات نیز مانند نظایر سابق آنها بی‌اساس و بر خلاف حقیقت؛ و فقط در نتیجه تعصبات بی‌جای عده‌ای وهابی و دشمنان شیعه است؛ شدیداً نسبت به این اتهامات اعتراض نموده، حقیقت را به اعضای جمعیت فهمانیده بود که متهم به سیگار کشیدن در حرم؛ در خارج از حرم سیگار کشیده نه در داخل، و شخص نجدی که او را متهم نموده؛ در ادعای خود کاذب بوده، و فقط برای انتقام از اینکه نامبرده سیگار می‌کشیده (چون سیگار کشیدن در نظر این طایفه حرام است) او را بدین اتهام متهم ساخته، و چون شاهی نداشته است که در حرم سیگار می‌کشیده؛ بازداشت او موقوف، و مستخلص گردید.

راجع به متهم دیگر هم که اتهام او بدتر از اتهام اولی بود و در صورت ثبوت؛ موجب قتل او می‌گردید؛ معلوم شد که این شخص از اهل رامهرمز بوده، و

شالی در زیر پیراهن روی شلوار خود بسته و آن را به منزلهٔ جیب خود قرار داده چند عدد تسبیح و دستمال نیز در آن گذارده برای تبرک به دیوار کعبه می‌مالیده. راجع به اتهام مزبور هم شدیداً اعتراض نموده دست و لباس او را که طاهر از هر لوئی بود به آن‌ها ارائه داده خاطر نشان نمود که با نبودن آثاری از نجاست در بدن و لباس او حق نداشته‌اند یک نفر مسلمان را به چنین اتهامی که محققاً دروغ است بازداشت نمایند.

آن‌ها در پاسخ اظهار داشته بودند که رسیدگی به این امر از اختصاصات قاضی‌القضاة است و آن‌ها نمی‌توانند در این باب تصمیمی بگیرند و باید تا فردای آن روز به ضمانت آن‌ها را تحویل بگیرید و فردای آن روز مجدداً برای رسیدگی آن‌ها را در این محل حاضر کنید.

چون اینجانب مترصد نتیجه امر و نگران بودم آذری با تلفن این مطالب را اطلاع داد و گفت اگر ما به ضمانت او را بیاوریم ممکن است تا فردا شهود جعلی درست کنند و اسباب زحمت شود. من جواب دادم شما اصرار کنید که باید در حضور جماعت این شخص را برهنه کرده و بدن او را معاینه کنند تا معلوم شود که نجاست نداشته و الان از طرف من به مدیرکل نظمیه بگوئید معلوم می‌شود در حجاز هنوز دستگاه اتهام‌زنی به ایرانیان وجود دارد و اگر این‌طور است من الساعة به اعلیحضرت ملک ابن سعود می‌نویسم ایرانیان در مکه که مقام امن است امنیت ندارند و اجازه بدهند که امروز همه ماها برویم. تفصیل را با پیغام اینجانب به امیر عبدالله الفیصل امیر مکه اظهار داشت و به مرکز جمعیت امر به معروف مراجعت نموده و در ضمن شرح جریان را به عده‌ای دیگر از اعضای جمعیت که برای نماز عصر حاضر شده بودند گفته و به آن‌ها فهمانید که امارت حاج ایران از تعقیب این موضوع دست‌بردار نیست و باید با حضور جماعتی از مسلمین حقیقت قضیه مکشوف شود تا متهم در صورت ثبوت و یا اتهام‌زننده مجازات شود و بالاخره این اقدامات سبب شد که این دو نفر را بدون هیچ قید و شرطی آزاد کردند.

همین‌طور دو سه روز بعد، باز جمعیت مزبور؛ دو نفر را گرفته به نظمیه بردند، و نظمیه فوراً به من اطلاع داد. اتهام یکی از آن دو نفر این بود که گفته‌اند: سیگار در مسجدالحرام می‌کشیده! (سیگار و سایر دخانیات در مذهب وهابی‌ها حرام است)، اتهام دیگری آن بوده که: گفته‌اند: در

مسجد الحرام بول کرده است! و این دومی را دستبند آهنی به دستهای او زده و پاهای او را در محبس حلقه آهنی زده بودند، و پس از آن که من فرستادم تحقیق کردند معلوم شد: آن شخص نجاری است از اهل تهران، و موقعی که جزو سایر مردم در مسجد نشسته بود، و سقاها آب زمزم به مردم می دادند، او ظرف آب را گرفته و به طور مخفی آن را روی آلت رجولیت خود ریخته، به قصد این که اولاد او بشود، و چون از زیر او آب جاری شده؛ تصور کرده اند ادرار کرده است.

این عقیده های عامیانه و تبرک جستن به هر چیز "آب و سنگ و نقره و طلا" است که اهل تسنن به خصوص وهابی ها را به شیعه بدگمان کرده، و نسبت شرک به آنها می دهند، و انصافاً تا درجه ای هم حق با آنهاست. نهایت آنها نیز راه مبالغه می پیمایند، و سجده کردن بر مهر تربت را بدعت می شمارند! و خودشان به هر چیز کثیفی سجده می کنند!!

گرفتاری حجاج راجع به رسوم حج که گاراژدارها گرفته و به دولت سعودی نپرداخته بودند و بالآخره ضمانت من: در آن سال حاج ایرانی با سه وسیله به حج آمده بودند، قریب ده هزار نفر با اتوبوس از راه خشکی و در حدود دو هزار و سیصد نفر از راه دریا که از بیروت به کشتی نشسته بودند، و پانصد، ششصد نفر از ایران یا از عراق با هواپیما آمده بودند، کسانی که توسط "ایران تور" با هواپیما آمده بودند، بعد از انجام مناسک حج به موقع خود به ایران یا عراق برای عتبات حرکت کردند، و برای من گرفتاری نداشت، ولی حجاجی که از راه خشکی یا دریا آمده بودند چون رسوم حج را چنان که در صفحات قبل اشاره نمودم نداده؛ ولی من تعهد کردم که بعد از ادای مناسک می پردازند، و حالا که حاج از اعمال فارغ شده و قصد زیارت مدینه منوره و مراجعت به ایران را دارند؛ موقع مطالبه اداره حج و در واقع وزارت مالیه رسیده، و مسلم بود تا رسوم حج داده نشود؛ اجازه خروج از مکه را به حجاج نخواهند داد.

از طرفی به واسطه نبودن جا در شهر مکه، حجاج که اغلب دهاتی و فقیر هستند، در صحرا و دور از شهر منزل کرده بودند و در بیابان نه آب بود، نه سایبان، نه مستراح. صحرا متعفن شده بود و کم کم ناخوشی اسهال مکه لازمه این قبیل اجتماعات است در میان مردم پیدا شد و این موقع نمایندگان

گاراژدارها؛ جز دو سه گاراژ از قبیل گاراژ ساعتچی و گاراژ فولادی که رسوم مربوط به حاجی که همراه آورده بودند پرداختند، همه مخفی شدند!. مردم هم راهی جز مراجعه به من ندارند، و لااقل دو سه هزار نفر هر روز؛ مردمان دهاتی و شهرهای مختلف؛ که از وضع خود و گرانی معاش به جان آمده بودند؛ نزد من اجتماع کرده، و با داد و فریاد ناهنجار؛ خلاصی خود را می‌خواستند، و کار به جایی رسید که مسافری و حجاج که در هتل مصر منزل داشتند؛ و منزل ما هم در همان هتل بود، از این که راه عبور مردم مقطوع شده؛ و داد و فریاد ایرانی‌ها از صبح تا آخر شب آسایش همه را مختل کرده بود؛ به نظمیه شکایت کردند، و پاسبانها که مانع از هجوم آنها می‌شدند، چندین هزار نفر؛ فحاشی و هرزگویی به دولت ایران و دولت سعودی را از حد به در می‌بردند.

من از طرفی از علما و از وجوه حجاج استمداد می‌کردم؛ که مردم را به وعده ساکت کنند، و از طرفی صبح و عصر و شب به دولت و دربار تلگراف می‌کردم؛ که دولت اجازه بدهد من بدهی حجاج را، که گاراژدارها قبل از حرکت از آنها گرفته‌اند؛ ضمانت کنم، و دولت در مرکز از گاراژدارها وصول نماید؛ ولی هر قدر الحاح کردم؛ و گفتم نصف مردم تلف خواهند شد؛ (دولت ایران در مرکز) جز جواب منفی ندادند.

اینجا جای خیلی تأمل است. دولتی که برای عوام فریبی اجازه داده قریب چهارده هزار نفر به حج بروند، گذشته از این که کمترین اقدامی برای رفاه یک عده مسافر حج نکرده، و مردم را به دست یک جمع شیاد که شرکت‌های دروغی برای حمل حجاج تشکیل داده؛ و دولت در مقام آن بر نیامده که آیا این شرکتها پایه و مایه و اساسی دارد یا نه؟ حالا که در بیابان مکه گرو پرداخت رسوم حج مانده؛ و مشرف به هلاکت هستند؛ این قدر علاقه نشان نمی‌دهد که خود در مقام وصول طلب مردم از گاراژدارها برآید؛ و به نماینده دولت اجازه ضمانت بدهد، واقعاً فکر من از رسیدگی به عذر این بی‌علاقگی به چندین هزار نفر ایرانی مسلمان؛ و به اهل مملکت و ودایع الهی؛ نمی‌رسد.

باری، برای نجات مردم و خودم، از همه جا مایوس شدم. به وزیر مالیه دولت سعودی پیغام دادم اوضاع اکثر حجاج ایرانی را مشاهده می‌کنید و بدهکار رسوم حقیقتاً گاراژدارهای ایرانی هستند، و این مردم بیچاره بدهی خود

را داده‌اند. نهایت آن که گاراژدارها از پرداخت آن به واسطه نداشتن ارز تعلل کرده‌اند، و من در مقام برآمدم که دولت ایران به من اجازه بدهد به نام دولت ضمانت وجوه بدهی آنها را بکنم؟ دولت به ملاحظاتی اجازه ضمانت به من نداد! ولی من حاضرم شخصاً ضمانت کنم، وزیر دارایی ضمانت شخصی مرا قبول کرد، و من از شش شرکت ضمانت کتبی کردم و اجازه خروج حاج از مکه صادر شد، و در چند روز که مشغول مذاکره با دولت سعودی بود، دو شرکت حساب بدهی خود را با وزارت دارایی به وسیله ضمانت صراف‌های جده تصفیه کردند؛ یکی شرکت لوانتور که عمده مسافرین راه خشکی را او حمل کرده بود و دیگر شرکت ت ت ث که مسافرین دریایی را حمل کرده بود و حاجی به ضمانت من از آنها پیدا نشد.

این بود که من از شش شرکت غیرمعروف ضمانت کردم که در حدود یکصد و شصت هزار لیره بدهی آنها بود، ولی به توسط مأمورین نظمیه دولت سعودی (که مانند اکثر مأمورین دولت ایران نیستند؛ یعنی دروغ نمی‌گویند) شش نفر مدیران شرکتها را که ضمانت کرده بودم، پیدا کرده آنها را در اتاقی جنب اتاقهای خودمان توقیف کردیم، و چند نفر پاسبان بر آنها گماشتم، آنها ناچار شدند شب و روز به کسان خود در تهران تلگرافات برای تهیه پول می‌کردند. و دو نفر از آنها اظهار داشتند تا ما خودمان به تهران نرویم پول تهیه نخواهد شد. من آن دو نفر را توسط سرهنگ شهرستانی افسر شهربانی با هواپیما به تهران فرستادم، و بعد از توقیف هر دو در شهربانی؛ در حدود یکصد و هشتاد هزار تومان معادل بدهی آنها وصول؛ و به سفارت سعودی در تهران تحویل گردید، و یک نفر هم دوستان او به وسیله تلگراف به عراق تحصیل اعتبار نموده، و به وسیله صرافان جده تصفیه حساب خود را نموده، باقی ماند سه نفر؛ که یکی از آنها سید علی موسوی طرف توصیه بعضی علمای تهران بود؛ که با اصرار فوق‌العاده مرا از توقیف او منصرف کردند، و قرار شد ضامنی به من بدهد که به ورود تهران بدهی خود را پردازد، و بدهی او هم زیاد نبود، و فقط راجع به چهل نفر حاجی بود که با خود آورده بود، و مجموع بدهی او هزار و ششصد و شصت لیره می‌شد. و یک نفر اهل سولقان که من نمی‌شناسم ضمانت او را نزد من کرد، و دو نفر دیگر در توقیف ماندند، که بعد از حرکت حجاج؛ ناچار شدند بالاخره بدهی خود را پرداختند.

بعد از ضمانت من راجع به بدهی حجاج؛ که اجازه حرکت آنها صادر شد، محظور دیگر پیش آمد، و آن موضوع شرکت اتومبیل رانی عربی سعودی بود که حجاج مجبور بودند (برای امارت مدینه نوشتند) با وسایط نقلیه این شرکت روانه شوند، و چون حجاج قصد مراجعت به مکه بعد از زیارت مدینه داشتند؛ می خواستند با اتوبوسهای ایرانی بروند. این مطلب چنانکه در موقع حرکت حجاج به منا و عرفات مورد اشکال واقع شد؛ و بالاخره قرار شد نصف حداقل کرایه را بابت حق الامتیاز به شرکت عربی سعودی بدهند، حالا اشکال شدیدتر بود، تا بالاخره بعد از دو سه روز مذاکره با وزیر دارایی قبول کردند که هر نفری از حجاج پنج لیره بابت حق الامتیاز به شرکت سعودی بدهند؛ و با وسایط نقلیه خودشان به مدینه بروند، ولی من ملاحظه کردم که این مبلغ خیلی زیاد است، و حجاج بیچاره (بهخصوص حالا که پولشان تمام شده) قدرت پرداخت این مبلغ را ندارند. گاراژدارها نسبت به این مبلغ تعهدی ندارند.

بخشودگی پنجاه هزار لیره حق الامتیاز از ایرانیان: و چون وزیر دارایی حجاز به هیچ وجه حاضر برای تخفیف مختصر هم نشد، من نامه ای به پادشاه نوشتم. به مفاد آن که: سفارت عربی سعودی در ایران، تعرفه مخارج رسوم حجاج را که اشاعه داد، مجموع آن ارقام بالغ بر چهل و یک لیره و نیم بود، و زاید بر این مبلغ را حجاج نمی دانستند که مورد مطالبه خواهد بود، و با فقر اغلب حجاج؛ و گرانی حجاز؛ حالا از عهده پرداخت این مبلغ بر نمی آیند، و من خواهش می کنم امر فرمایید: وزیر مالیه از مطالبه این مبلغ صرف نظر نماید؛ یا تخفیفی منظور دارد که حجاج بتوانند بپردازند. نامه را فرستادم نزد وزیر مالیه که او به دید شاه برساند. از رساندن آن امتناع کرد. نامه را فرستادم نزد امیری که نوه پادشاه بود او وقتی نامه را به پادشاه داد، پادشاه گفت: به وزیر مالیه ابلاغ کنید هیچ مطالبه نکند. وزیر مالیه وقتی این امر به او ابلاغ شد، سراسیمه نزد پادشاه رفت و گفت: ده هزار نفر ایرانی می خواهند به مدینه بروند و صد هزار لیره کرایه می بایست به شرکت عربی داده باشند، و حالا که می خواهند با وسایط نقلیه خودشان بروند، من قرار داده بودم نصف آن را حق الامتیاز به شرکت بدهند، و اعلی حضرت پنجاه هزار لیره بخشیده اند. پادشاه گفت: من در برابر خواهش به نماینده پادشاه ایران وعده داده ام، و دیگر برگشت ندارد.، امیر مکه پیغام پادشاه را مبنی بر قبول خواهش من و

صرف نظر از تمام این مبلغ، به من اطلاع داد. به انضمام آن که گفت: به امیر الحاج ایران بگویند: این گذشت فقط راجع به امسال بوده و در سنوات بعد باید مطلع بر این نکته باشند.

در این موقع مشکل دیگری پیش آمد و آن موضوع حق الامتیاز شرکت اتومبیلرانی عربی سعودی بود. (به شرحی که راجع به حرکت حجاج به طرف منی و عرفات نوشتم) و با مذاکره با وزارت مالیه سعودی توسط آقای آذرمی که دو روز طول کشید و از طرفی بی صبری حجاج به نهایت درجه رسیده بود بالاخره وزارت مالیه قبول کرد که هر مسافر پنج دینار حق الامتیاز به شرکت عربی بدهد و با وسایط نقلیه خود به مدینه بروند. هر چند این مبلغ به عهده شرکت‌ها بود ولی شرکت‌ها حاضر به پرداخت این مبلغ هنگفت نبودند و ناچار به خود حجاج تحمیل می‌شد و دیگر مذاکره با اولیاء دولت سعودی مفید نبود زیرا شرکت مزبور دولتی است و بعضی رجال آن دولت خودشان هم سهم دارند این بود که نامه مؤثری در این باب به ابن سعود نوشته در آن تذکر دادم که حجاج کلیه مخارج را به شرکت‌ها پرداخته‌اند و آن‌ها هم از این موضوع استحضار نداشته برای پرداخت این مبلغ وجهی همراه نیاورده‌اند و هر قدر برای این کار تاخیر شود حجاج که از هر حیث در مضیقه هستند متضرر می‌شوند و همچنین در نامه مزبور تذکر داده شد که سید حمزه غوث وزیر مختار عربی سعودی در تهران و مامورین مرز این موضوع را به نمایندگان شرکت‌ها و حجاج تذکر نداده‌اند و از ابن سعود تقاضا نمودم دستور صادر نمایند که دولت در این باب رویه عادلانه‌تری اتخاذ نماید، و آذرمی را هم مامور رساندن نامه و اخذ جواب نمودم، و چون وزارت دارایی و سایر رجال دولت مایل به رسیدن نامه به ابن سعود نبودند؛ و سعی می‌کردند این موضوع دیرتر به استحضار ملک برسد تا شرکت‌ها در تحت فشار حجاج حاضر به پرداخت این وجه شوند، آذرمی نامه را به وسیله امیر عبداللہ الفیصل امیر مکه رسانید. ابن سعود فوراً امر به معاف داشتن حجاج ایرانی از پرداخت این مبلغ صادر نموده، ولی تذکر دادند که این معافیت فقط برای سال جاری است، و سال‌های بعد نباید چنین انتظاری را داشت. نظر به اینکه در حدود ۵۰ هزار دینار از این بابت شرکت متضرر می‌شد و این ضرر بالنتیجه متوجه دولت بود؛ وزارت دارایی از این اقدام ناراضی بود و به ابن

سعود توضیح دادند که شرکت مزبور که در مقابل این امتیاز تعهداتی در مقابل دولت دارد، در نتیجه این امر در حدود ۵۰ هزار دینار متضرر شده است، و سعی می‌کردند نقض امر مزبور را صادر نمایند، ابن سعود نقض آن را نپذیرفته؛ و امر دادند برای جبران خسارت شرکت که مربوط به بیت‌المال بود؛ از اموال اختصاصی او پرداختند، و به انجام این عمل اشکالی برای حرکت حجاج باقی نماند، همه به تدریج به صوب مدینه حرکت نمودند.

وفات حاج داداش کرمانشاهی در مکه: وقایع قابل ذکر در مدت اقامت ما در مکه معظمه، یکی واقعه فوت حاج داداش بود که همه را بی نهایت متأثر نمود. حاج داداش و آقای باخدا روز عید غدیر (هیجدهم ذی‌حجه) روزه بودند و شب را در مسجدالحرام به عبادت گذرانده بودند، شب بعد هم که شب جمعه بود، بعد از افطار مسجدالحرام رفتند و حاج داداش تا صبح به عبادت گذرانده بود و از قراری که بعد معلوم شد دارای مرض قلبی بوده که به واسطه روزه و اعتکاف در مسجد، ضعف بر او مستولی شده بود. صبح جمعه ۱۹ که از مسجد مراجعت کرد، درب هتل مصر که منزل ما بود، سکنه عارض او شده، فوراً دکتر مدرسی که همراه بود، تزریق آمپول به او کرده و حالش بهتر شد و به اتاق خود رفت ولی ساعتی نگذشت که آقای باخدا به من اطلاع داد که نوبت دوم سکنه عارض او شد و درگذشت، رحمة الله علیه. حاج داداش از اشخاص نیک و با معنویت بود و اوقات او صرف رفع حوائج مردم خصوصاً دوستان خود و دستگیری از ضعفا بود و عاقبت هم با بهترین حالات که خاص اولیای خداست از دنیا رفت. ما و همه ایرانی‌ها و عده‌ای از حجاج عراقی، با تجلیل تمام جنازه او را تشییع کردیم و در قبرستان نزدیک به قبرستان ابی طالب عليه السلام مدفون گردید.

دیدن بعضی از مؤسسات خیریه مکه و مدینه از جمله مؤسسه جمعیت الاسعاف الخیریه، که نظیر شیر و خورشید سرخ است، و بیشتر فعالیت این مؤسسه در ایام حج است، که مرضای فقیر و اشخاصی که بر اثر تصادم صدماتی بر آن‌ها وارد آید معالجه می‌کنند رفتیم. پس از دیدن عملیات آن مؤسسه صد دینار عراقی اعانه دادم

و موقع دیگر به دارالایتام مکه که عده‌ای از یتیم‌ها را نگهداری می‌کنند رفتیم. دارالایتام وضع جالب توجهی داشت در حدود یک‌صد و هفتاد نفر یتیم از

شش ساله تا پانزده ساله تعلیم و تربیت می‌شوند، تعلیمات آن‌ها در حدود دبستان و تجوید و تفسیر قرآن و تربیتشان اخلاقی و ورزشی است. لباس ایشان فرم کت و شلوار نظامی و لباس سر همان چپیه عقال است. موقع ورود ما صف کشیده و به حالت نظامی ایستاده سرود خواندند و بعد چند نفر آن‌ها قرآن و قصیده عربی که مشعر بر تبریک ورود ما بود با لحن خیلی مؤثری خواندند. قصیده از منشآت جدید مشتمل بر تحریک عواطف به اتحاد مسلمین و اتحاد نژادی عربی و تزریق غیرت و حمیت و اباء نفس از تحمل هر دنائت و پستی بوده. در آنجا هم صد دینار به عنوان اعانه دادم.

در مکه دو مؤسسه دولتی است؛ یکی شیر و خورشید سرخ که نام آن دارالاسعاف الخیریه است و یکی پرورشگاه یتیمان. من با اعضای امارت حج به هر دو مؤسسه رفتم و در هر یک صد لیره دادم. دارالایتام بسیار منظم و جالب توجه بود،

بحمدالله وسایل حرکت حجاج از مکه از هر جهت فراهم شد و تا روز بیست و چهارم ذی‌حجه ایرانی‌ها همه مکه را ترک کردند مگر شش- هفت نفر مریض که در بیمارستان بودند و من توصیه معالجه آنها را به رییس بیمارستان کرده

در ایام توقف مکه بعد از انجام مناسک حج امیر عبدالله الفیصل نوه اعلیحضرت ملک، ما و عده‌ای از محترمین حجاج را به شام در باغ خود که خارج از شهر مکه است دعوت کرد و در آن دعوت آیت‌الله بهبهانی هم حضور یافتند. باغ خیلی مجلل و با صفا و گل‌های زیبا داشت.

بالجمله بعد از آن که تمام حجاج ایرانی روانه مدینه شدند من با دو سه نفر اعضای هیئت امارت حج به جده رفته؛ و با هواپیما به مدینه مشرف شدیم. خود و اعضای امارت حج برای رفتن به مدینه منوره به جده رفتیم که از آنجا با هواپیما به مدینه برویم

روز پنجم آبان به اتفاق آذری عازم جده شدیم که صبح روز بعد با هواپیما به مدینه رفته ترتیب تنظیم حرکت حجاج را به طرف عراق و ایران بدهیم و همان روز هم ابن سعود آن وقت در جده بودند ملاقات مرا در جده برای دو ساعت به غروب تعیین کردند.

و قبل از حرکت برای خداحافظی به دیدن پادشاه رفتم و بعد از تشکر از مساعدتهایی که نسبت به ایرانی‌ها از طرف شخص پادشاه و از طرف کارکنان دولت مرعی شده بود، خواهش کردم که ما را به حال خود آزاد گذارند و میهمان دولت نباشم.

بعد از رفتن به جده به اتفاق آذرمی حضور ابن سعود رسیده و پس از آنکه به عادت سابق با گرمی و ملاطفت مرا پذیرفتند از اوضاع حجاج جويا شده گفتند: برای حرکت حاج و تنظیم امور آنها هر مساعدتی لازم است بخواهید. اینجانب بعد از اظهار تشکر از شخص ایشان و اولیاء دولت عرض کردم برای حرکت حجاج از راه خشکی لازم است اولیاء دولت مساعدتهایی بنمایند که لااقل این راه صعب را به سهولت طی کنند. گفتند شما هر چه می‌خواهید به امیر مدینه اظهار دارید انجام خواهد داد

و ضمناً فرمودند من می‌خواهم این مطلب را دوستانه و برادرانه به شما بگویم: درباره من می‌گویند ابن السعود مالیات حج که فریضه دینی است از حجاج می‌گیرد ولی اغلب نمی‌دانند که این پول برای چه از حجاج گرفته می‌شود. البته شنیده‌اید که قبل از تسلط من در این صحرای عربستان خشک و بی‌آب و علف جماعتی وحشی سکنی داشتند که معاش آنها از قتل و غارت می‌گذشت و برای هیچ کس به خصوص حجاج امنیتی نبوده. من این اشقیاء را با شمشیر ادب کردم و جمع زیادی از آنها را کشتم تا توانستم امنیتی را که دیده و شنیده‌اید در این صحرا برقرار کنم ولی بقایای آنها گرسنه و فاقد معاش هستند و سزاوار نیست آنها از گرسنگی بمیرند من ناچارم به آنها معاش بدهم و روزی هفتاد هزار ریال سعودی این خرج است (تقریباً هر ریال مساوی بیست ریال ایران است).

بعد از پایان شرفیابی کفیل وزارت امور خارجه نامه سربسته که در پاسخ نامه اعلیحضرت همایونی نوشته شده بود به من داد.

فردا صبح که ششم آبان بود با آذرمی توسط هواپیما به مدینه آمدم. به ترتیب سابق امیر مدینه و عده دیگر از رؤساء ادارات و محترمین در فرودگاه به استقبال آمده بودند و چون از دولت خواهش کرده بودم که بعد از خروج از مکه مایل هستم آزاد و به خرج خود باشیم منزل مناسبی قبل از وقت در مدینه که آب جاری و استخر و باغ داشت برای ما اجاره کرده بودند و با اعضای و مستخدمین خود در آن باغ منزل کردیم.

قبل از ورود ما باغ و عمارتی در مدینه که آب جاری داشت، برای ما اجاره کرده بودند. به آنجا وارد شدیم و از طرف امیر مدینه و اشراف آن شهر نهایت احترام نسبت به ما مرعی شد و میهمانی‌ها کردند ما هم در مقابل میهمانی‌ها از آنها کردیم.

در مدینه نیز امیر عبدالله السدیری که به نیابت یکی از پسرهای پادشاه امارت مدینه را دارد و برادر زن پادشاه است دعوت مفصلی از اینجانب و هیئت سرپرستی در باغ خود که خارج از شهر مدینه و به وسیله آب جاری که خیلی با صفا است به شام نموده و عده زیادی از اعضاء دولتی و اشراف مدینه حضور داشتند (آب جاری در مدینه به وسیله چاهایی است که با موتور تلمبه برق آب استخراج می‌شود. از قرار اظهار رئیس میاه سیصد چاه که هر یک از یک سنگ تا سه سنگ آب می‌دهد در مدینه برای باغات و زراعات هست).

مدینه از حیث هوا بهتر از مکه است و اشجار خرما و باغات مرکبات و انار و انگور زیاد دارد. انار و انگور آنجا ممتاز است ولی به خوبی انگور و انار طایف که در مکه زیاد بود نیست. سبزیجات خوب هم در همه فصول در مدینه هست ولی شهر کم جمعیت و خراب و کثیف است. جمعیت شهر مدینه حالا در حدود دوازده هزار نفر است و معلوم است که سابقا جمعیت زیادی داشته و می‌گفتند در حدود پنجاه هزار نفر بوده است. علت خرابی شهر معلوم نیست و دولت عربی سعودی هم اهمتامی به عمران آنجا ندارد. برخلاف شهرهای مکه و جده که با هشت سال قبل از آن دیده بودم تفاوت زیادی در این دو شهر حاصل شد مخصوصا جده بندر معتبری شده و عمارات عالی با بتون ساخته شده و جمعیت آنجا را در حدود شصت هزار نفر می‌گفتند شهر مکه هم همین قدر یا بیشتر جمعیت دارد.

در مدینه عده‌ای سادات هستند که از زمان ائمه معصومین علیهم‌السلام در مدینه سکنی داشته و دارند، و تعدادی کمی از آنان دارای علاقه (املاک) هستند و باقی که قریب چهارصد نفرند به کلی بی‌بضاعت و فقیرند.

و نیز تعداد چهار هزار نفر اهالی مدینه که معروف به "نخاوله" می‌باشند شیعه و فقیر هستند که از طرف ایرانیان در هر سال که به حج مشرف می‌شوند مختصر دستگیری به آنان می‌شود، و اینجانب نیز نظر به انتظار

شدیدی که فقراء داشتند چهارصد دینار عراقی به فقراء و سادات و غیره دادیم. به خدام حرم مکه و خدام حرم مدینه نیز مبالغی داده شد.

و در مدینه شبی از امیر مدینه و بعضی رجال دولتی و چند نفر از اشراف آنجا دعوت به شام کردیم و چون برنج ایران و آشپز خوب همراه داشتیم میهمانی ما از حیث غذا و ظروف که از دربار همراه برده بودیم و پیشخدمت‌های فهمیده که همراه داشتیم خیلی خوب و جالب توجه بود.

از حسن اتفاق آن بود که آن سال عده زیادی از علماء درجه اول مرکز و قم و سایر ولایات به حج مشرف شده بودند و مساعی ایشان نیز در حسن معاشرت و حضور ایشان در جماعات اهل تسنن و اقتدا به ائمه جماعت ایشان که عوام حجاج نیز متابعت می‌کردند بی‌نهایت حسن اثر بخشید، و تفاوت این احوال را کسانی خوب ملتفت می‌شدند که در سال‌های قبل به حج مشرف شده و می‌دیدند که "ایرانی اگر می‌خواست از آزار و اهانت اهالی حجاز و حجاج اهل تسنن مصون و محفوظ بماند ناچار بود لباس عربی یا هندی بپوشد یا خود را افغانی معرفی کند". و البته صدماتی را که به ایرانی هم به واسطه گذاشتن مهر در نماز؛ یا داشتن کتاب دعا در دست؛ یا بوسیدن ضریح در حرم مطهر پیغمبر ﷺ وارد می‌شد؛ همه دیده بودند. بر خلاف آن؛ در آن سال هم دیدند که برای ایرانی احترام خاصی است، و اگر رفتاری از ایرانی مخالف مذهب آنان؛ مثل گذاشتن مهر یا بوسیدن ضریح می‌دیدند، به احترام و یا نصیحت جلوگیری می‌کردند، در حالی که با سایر ملل اسلامی در شبیه به این امور با خشونت رفتار می‌کردند، و هر چند عمده سبب و علت این رفت؛ دستورهای محرمانه پادشاه به عمال و مأمورین دولت بود که: با ایرانی‌ها مانند میهمان رفتار کنند، ولی توجه علما ایران و وعاظ و دانشمندان حجاج؛ و مراقبت ما هم به اینکه از طرف عوام حجاج عملی که تحریک مخاصمه آن‌ها را بکند و موجب نفرت آنان باشد سر نزنند؛ کمک مهمی به این منظور بود.

دیگر موضوعی که قابل ذکر و بسیار مغتنم بود، آشنایی من با مرحوم شیخ حسن البنا، رئیس جمعیت اخوان المسلمون و سخنرانی او بود، که در آن سال با چند نفر اعضای برجسته آن جمعیت به حج آمده بود، و دو نوبت سخنرانی مفصل نمود، و ما همه دعوت شده بودیم.

سخنرانی‌های زعمای جمعیت الاخوان المسلمون؛ و قوت بیان شیخ حسن البنا رئیس جمعیت جمعیت الاخوان المسلمون؛ که مؤسس آن مرحوم شیخ حسن البنا بود؛ چند سالی است در مصر تشکیل و هدف آن چنانکه نام آن مشعر است، رفع اختلاف بین مسلمین و دعوت آنها به اخوت اسلامی؛ که صریح حکم قرآن است بود، و آن جمعیت که مرکز آن در مصر بود، از قراری که شنیدم شش میلیون عضو در مصر و سایر بلاد اسلامی داشته، و اخیراً رئیس آن جمعیت را به اتهام سیاسی ترور کردند.

منطق این جمعیت بسیار قوی و موجب تمکین همه مسلمین بود. خود شیخ حسن رئیس جمعیت؛ ناطق بی‌نظیری بود، و در چند جلسه سخنرانی در مکه و مدینه؛ که قریب دو ساعت صحبت می‌کرد، گذشته از فصاحت و بلاغت کلام و شیرینی بیان؛ ژست‌های مخصوصی در بین داشت، که به اقتضای حال؛ گاهی مستمعین را به حکایات و بیانات فکاهی سرگرم می‌کرد، و گاهی با موعظه بلیغ حالت تأثر آنها را تحریک کرده، می‌گریاند، و بنیان استدلال را به طوری مرتب می‌داشت که مجالی دیگر برای کسی باقی نمی‌گذاشت.

و اساس منطق او بر چند پایه استوار بود: یکی نقل آیات قرآنی و احادیث مروی از رسول اکرم ﷺ و دیگر عمل و رفتار آن حضرت در زمان بعثت، و از جمله آنها این نتیجه را می‌گرفت که: رویه و رفتار پیغمبران ﷺ بود که اظهار اعتقاد و تمکین به چهار اصل را موجب قبول اسلام می‌دانست. اول شهادت به وحدانیت خدای تعالی. دوم رسالت آن حضرت. سوم تصدیق به آن که قرآن وحی آسمانی و دستورالعمل مسلمین است. چهارم آن که کعبه را در نماز قبله خود قرار دهد، و هر کس این چهار اصل را قبول می‌کرد، پیغمبر او را مسلمان و در تمام حقوق مساوی و با سایرین برادر می‌دانست، حتی دشمنان عنود سرسخت خود را وقتی که به این معنی مسلمان شدند، و هرگز ملاحظه نمی‌کرد که بعضی مسلمین با بعضی قَلْبًا دوستی ندارند، بلکه می‌دانست که بعضی نسبت به بعضی کینه و حسد دارند، ولی مادامی که اثری بر آن مترتب نمی‌کردند، آن را کآن لم یکن می‌پنداشتند. این حکم عمومی اسلام بود، و حکم خصوصی اسلام این است که تمام انجام فضیلت را که مردم آنها را موجب فضیلت قرار دادند، از مال و نسب و نژاد و ریاست محو و نابود کرد؛ و فقط تقوی را سبب فضیلت قرار داد، به حکم قرآن إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ... و

چون به حکم لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ باید امت در عمل، خصوص در رفتار اجتماعی، تابع آن حضرت باشند، و با معرفی که آن حضرت از مسلم فرمود: «وَالْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ»، این نتیجه قطعی است که هریک از مسلمین عالم با جاهل به یکی از فرق مسلمین به معنی که ذکر شد، توهین کند و نسبت کفر و شرک دهد، خود او از ربنقه اسلام خارج است.

شیخ حسن در هر یک از مقدمات مطلب، از حضار تصدیق می‌خواست و می‌گفت: آیا این مطلب مسلم است یا نه؟ همه یک صدا تصدیق می‌کردند و همین که به نتیجه می‌رسید، چند ثانیه سکوت می‌کرد و مجال فکر به مستمعین می‌داد.

من مشاهده کردم که حضار از حجاج ولایات مختلفه و اهالی حجاز که جز معدودی ایرانی و عراقی؛ همه سنی متعصب بودند، سرها به‌زیر انداخته و تأثیر نطق قوی شیخ حسن آنها را به حالت بهت دچار کرده بود.

در مکه و مدینه در هر مجلس و محفل که سخنرانی می‌شد یا انشاد شعر می‌کردند، مرسوم ناطقین این بود که در خاتمه، اول ابن السعود پادشاه حجاز و دوم ملک فاروق پادشاه مصر را دعا می‌کردند و اسم کس دیگر از پادشاهان و رؤسای ممالک اسلامی مذکور نمی‌شد.

شیخ حسن رحمه‌الله علیه که حق بزرگی بر شیعه دارد، در مجلس دوم سخنرانی در مکه و سخنرانی در مدینه، بعد از نام ابن السعود و ملک فاروق پادشاه ایران را دعا کرد، و این از اعجب عجایب است، که تا کسی قبل از آن اوضاع و افکار مردم حجاز را نسبت به ایرانی شیعه (و به قول آنها رافضی) نداند درک این تعجب را نمی‌کند، که تأثیر حرف و منطق به جایی رسید که در میان مردمی که ایرانی شیعه را مهدور الدم و مشرک و مال و خون او را مباح می‌شمردند؛ وقتی به پادشاه ایران دعا کرد؛ همه بی‌اختیار آمین گفتند. من در مدت اقامت در مکه و مدینه، با شیخ حسن معاشرت داشتم و میهمانی‌ها مبادله کردیم.

و خوشبختی دیگر اینکه تبلیغات جمعیت الاخوان المسلمین که مرکز آن در مصر است و چند میلیون اتباع دارد، و تبلیغات دارالتقرب اسلامی که علماء درجه اول مصر در آن عضویت دارند، و آقای میرزا محمدتقی قمی که به عنوان نماینده شیعه در آن جمعیت موقعیت مهمی دارد، و منشی دائمی

جمعیت است، و قدم‌های مؤثری که این جمعیت‌ها در رفع اختلاف فرق اسلامی برداشته‌اند؛ به حجاز هم سرایت کرده، و در مکه و مدینه مجالس سخنرانی بسیار مفید منعقد می‌شد، و ما هم در آن مجالس دعوت می‌شدیم.

روزی امیر مدینه به من اطلاع داد که يك اتومبیل ایرانی که ازجده به طرف مدینه در حرکت بوده با اتوبوس شرکت عربی سعودی تصادف کرده، شوفر شرکت عربی سعودی مقتول و دونفر عرب مجروح شده، اتوبوس ایرانی را با صاحب آن برای محاکمه به محکمه برده اند.

عدالت محکمه اداری مکه: من تلگرافی به رییس کلّ نظمیه، که در مکه بود، کردم، که از نتیجه محاکمه مرا مطلع نماید، بعد از سه روز به من جواب داد: که در نتیجه تحقیقات معلوم شد که راننده اتوبوس ایرانی تقصیر نداشته، و تقصیر متوجه راننده شرکت سعودی بوده، و اتوبوس ایرانی که صدمه دیده، به خرج شرکت تعمیر خواهد شد.

و من بیش از این از تقصیل موضوع مطلع نشدم؛ تا وارد تهران شدم. یک روز دو نفر زن به منزل من آمدند و اظهار داشتند که: حسین جلیلی اتوبوس خریده و چند نفر را با اتوبوس خود به مکه برده و ما به کلی از او بی‌خبریم، و از من خواستند تلگرافی به مکه کرده از حال او استعلام کنم. از جواب تلگراف من که از مکه رسید، معلوم شد حسین جلیلی صاحب همان اتوبوس بوده که مابین جده و مدینه با اتوبوس عربی تصادف کرده بود، و در تلگراف اشعار شده بود که با اتوبوس خود به طرف ایران حرکت کرد، و بعد از چندی آن شخص به منزل من آمد و از رسیدگی بیطرفانه و عدالت‌منشی مأمورین دولت سعودی تعجب داشت، که حق را با او دانسته و اتوبوس او را تعمیر کرده، و دلیلی با او همراه کرده‌اند که تا سرحد کویت با او باشد.

من برای تنظیم وضع حرکت حجاج از مدینه؛ از امیر مدینه استمداد کردم، و در نتیجه شصت نفر دلیل راه تعیین کردند، که همراه وسایط نقلیه ایرانی‌ها تا سرحد کویت باشند، و قرار شد به ملاحظه کمی آب و بنزین در راه؛ هر روز یک دسته حرکت کنند، لذا در روز اول محرم تا هفتم، هر روز یک دسته مرکب از صد الی صد و سی اتوبوس و اتومبیل روانه شدند، و با هر دسته هم یک نفر از اعضای هیئت امارت حج را مأمور کردم، که از رفتار خودسرانه

شوفرها و مسافرن جلوگیری کنند، و به این ترتیب حجاج که از راه خشکی عازم ایران می‌شدند، با نظم و ترتیب روانه شدند.

و من خود روز هشتم محرم با هواپیما به بغداد رفته یک شب در کاظمین متوقف و شب عاشورا را به کربلا مشرف شدم و بعد از زیارت کربلا به نجف مشرف شدم و بعد از سه روز تلگرافی از آقای ساعد، که نخست وزیر شده بود، به من رسید که مرا برای وزارت دادگستری دعوت و تعجیل در حرکت من کرده بود. (انتهای اقتباس از کتاب خاطرات صدرالآشراف ص ۶۵ تا ۹۰).

روز نهم محرم به وسیله هواپیمای عربی، کشور عربستان سعودی را ترک نمودیم. (انتهای نقل از مجله دنیا ۱۳۳۴ ش خاطرات سفر حج صدرالآشراف به عنوان امیرالحاج).

خاطرات مرحوم حاج شیخ محمد تقی فلسفی از همین حج ۱۳۲۷ ش ۱۳۶۷ ق

در کتاب خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی، ص ۳۸۰- ۳۷۳ آمده است که ایشان دو مرتبه به حج تمتع مشرف شده‌اند؛ یک بار به سال ۱۳۶۷ ق (۱۳۲۷ ش) همان سال سفر امیرالحاج صدرالآشراف و از مسیر زمینی و مرز کویت، و حاوی بیان مشکلات حجاج ایرانی در سفر حج، و بار دوم به سال ۱۳۸۵ ق (۱۳۴۵ ش)، چون سفر دوم هوایی بوده و مطلبی درباره مشکلات سفر حج ایرانیها ندارد؛ به نقل گزارش سفر اول اکتفا می‌کنیم:

نخستین سفر حج: در تقویم جیبی خود عزیمت به مکه معظمه را با اتومبیل، اول مهرماه ۱۳۲۷ شمسی (۱۹ ذی‌قعدة سال ۱۳۶۷ قمری) ساعت ۱۰ صبح، و تاریخ مراجعت را با هواپیما از بغداد ۲۶ آبان همان سال برابر ۱۵ محرم ۱۳۶۸ قمری، ساعت ۶/۳۰ بعد از ظهر یادداشت نموده‌ام- فلسفی.

پس از آنکه ابوطالب یزدی در مکه به قتل رسید، روابط ایران و سعودی قطع شد. در زمان نخست وزیری هژیر؛ این مشکل بعد از مدتی حل شد و بار دیگر روابط برقرار گردید و ایران و سعودی موافقت کردند که عده‌ای از حجاج ایرانی به مکه بروند. در آن زمان فقط هواپیماهای کوچک ملخی وجود داشت، و تعداد آن هم در ایران بسیار کم بود. لذا دولت موافقت کرد که عده‌ای از گاراژداران و ماشین داران، مسافران را با ماشین به مکه ببرند. از جمله آنها گاراژ ساعتچی بود. آقای حسین ساعتچی، مدیر گاراژ بود و گاراژش در خیابان ری و

مجاور منزل ما بود. به منزل ما آمد و گفت: «می‌خواهم عده‌ای مسافر بگیرم و شما را هم دعوت می‌کنم که به مکه ببرم. اگر بعضی از آقایان علما هم با شما باشند، آنها را هم به خرج خودم به مکه می‌برم تا در حقیقت، حجة الاسلام محسوب شود.» من قبول کردم. او هم عده زیادی مسافر گرفت و ما با اتوبوس‌های متعدد، از تهران حرکت کردیم. از ایران خارج شدیم و به بصره رفتیم. از بصره هم گذشتیم و شب را در کویت به‌سر بردیم. به نظرم آن موقع اغلب یا تمام جاده میان بصره و کویت آسفالت بسیار باریکی بود.

شب را در منزل آقای سید اسماعیل بهبهانی، یکی از محترمین کویت، ماندیم. آقایان روحانیونی که با ما بودند، بعضی غذا خوردند و شبانه حرکت کردند و بعضی ماندند و صبح به راه افتادند. وقتی از کویت خارج شدیم، معلوم شد از کویت تا ریاض دیگر آسفالتی در کار نیست! صحرایی بسیار پهناور و مملو از شن بود که من آن را به «اقیانوس ماسه و شن» تعبیر کردم. خیلی از ماشین‌ها در شن گیر کردند. مسافران هم پیاده می‌شدند و ماشین‌ها را هل می‌دادند؛ ولی نیروی آنها کارگر نبود. ما در اتومبیل جیبی بودیم که آقای حسین ساعتچی خودش راننده آن بود. در ضمن عبور خود، آنهایی را که شب گذشته رفته بودند، دیدیم که در شن و ماسه مانده‌اند. وضعی خطرناک بود. در وسط روز و آفتاب سوزان صحرا، به قدر کافی آب برای نوشیدن نداشتند. آقای «حمزه غوث» وزیر مختار سعودی در تهران تلگرافی درباره من به ملک حجاز (عبدالعزیز بن عبدالرحمان معروف به ابن سعود پادشاه عربستان سعودی) مخابره کرده بود و ما تا زمانی که در خاک کویت بودیم از آن مطلب خبر نداشتیم؛ ولی وقتی وارد مرز سعودی شدیم، از جریان امر اطلاع پیدا کردیم. به هر حال در مرز سعودی وارد محلی به نام «قرية العليا» شدیم و دیدیم که در تمام گذرنامه‌ها مهری زده شده که: «تؤخذ الرسوم في الحدود السعودية» یعنی عوارضی که باید حاجی به دولت حجاز پرداخت کند، در مرز گرفته می‌شود. آنهایی که خود را به مرز رسانده بودند، ماشین‌هایشان در فاصله‌ای طولانی در شن مانده بود. عده‌ای مقداری از پول‌هایشان و بعضی هم گذرنامه‌هایشان در چمدانهای داخل ماشین بود.

مأموری از فرمانداری آمد و به من گفت: «از مرکز به ما تلگراف شده که شما را به نهار دعوت کنیم و آنچه درباره همراهانتان در نظر دارید، به ما بگویید تا به مرکز مخابره کنیم». گفتم: «حاجی‌ها چرا در اینجا معطل هستند؟» گفت: «برای اینکه باید رسوم (عوارض) بپردازند». گفتم: «بعضی‌ها که پول به همراه داشتند، رسوم دادند و رفتند. اما اینها که نداده‌اند، می‌گویند پولهای ما در چمدان‌ها و داخل ماشینهای است که در شن مانده‌اند». بعد اضافه کردم: «این طور که شما با اینها مواجه شده‌اید، امسال به مگه نمی‌رسند و برای دولت شما ننگ بزرگ و غیر قابل جبرانی خواهد بود. شما تلگرافی به ملک بزنید و بگویید فلانی می‌گوید مسافرینی که اینجا هستند و گذرنامه همراه دارند، گذرنامه‌هایشان را بدون پرداخت رسوم تحویل بگیرند تا آنها بروند و بعد در مگه و مدینه تسویه حساب بشود». گفتم: «الآن مخابره می‌کنیم». گمان می‌کنم جمعاً بیش از چهار ساعت طول نکشید که جواب موافق آمد. تمام گذرنامه‌های آنها را گرفتند و در گونی ریختند؛ و بعد صاحبان آنها حرکت کردند. پس از آن، هر کس که آمد به همین ترتیب رفتار کردند، مگر آنهایی که پول نقد داشتند و دادند و با گذرنامه از مرز گذشتند.

وقتی به ریاض پایتخت سعودی رسیدیم، دیدیم در بیرون شهر سه خیمه برپا شده است. افسری مقابل ما آمد و خودش را رییس شهربانی معرفی کرد و گفت: «از طرف ولیعهد (سعود بن عبد العزیز) دستور داده شده که این خیمه‌ها را نصب کنیم. یک خیمه متعلق به پلیس است، و یک خیمه برای استراحت و پذیرایی از شماست، و یک خیمه هم برای این است که شما در آن بنشینید و حاجی‌هایی که می‌آیند اگر مشکلی دارند، حل کنید و موجبات حرکتشان را از ریاض به طرف مگه فراهم نمایید».

بعد از انجام امور، افسر مزبور به ولیعهد تلفنی اطلاع داد که فلانی آمده است. ولیعهد گفت: «همین حالا او را سوار کنید و بیاورید». در آن زمان ریاض شهری متوسط بود. من نمی‌دانم در آن موقع اصلاً نفت استخراج شده بود یا نه؟ **(توضیح: استخراج نشده بود، اولین صادرات نفت عربستان در سال ۱۳۳۶ش بوده است)** ولی شهری بسیار کم ارزش و عادی بود و به پایتخت و مرکز کشور هرگز شباهت نداشت. به هر حال دلارهای نفتی هنوز نرسیده بود

و شهر هیچ گونه جلب توجه نمی کرد. ما به دیدن ولیعهد رفتیم. کنار صندلی ولیعهد برای من هم یک صندلی گذاشتند؛ ولی تمام مأمورین عالی رتبه گارد او، روی زمین نشسته بودند. ولیعهد دستور قهوه داد و بعد گفت: «ایرانیها کارشان با شماست. دستور ملک آمده که سعی کنیم کارشان حل شود و زودتر روانه مکه شوند. شما میهمان ما هستید، چند روز در اینجا بمانید و به امور حجاج ایرانی رسیدگی کنید و سپس با هواپیما به جده خواهید رفت».

من گفتم: «مهمتر از حلّ مشکل گذرنامه، نجات ماشینهای آنها است که در شن مانده اند و قدرت حرکت ندارند. جرّ ثقیل های قوی می خواهد که بتواند آنها را از شن بیرون بکشد. مهمتر از این هم وضع عده ای است که ممکن است از تشنگی تلف شوند. یک عده هم راه را بلد نبودند و ممکن است به بیراهه رفته باشند. باید در اولین اقدام، از هواپیما استفاده کرد و آنها را در ارتفاع کم از بالا دید و نجات داد، و بعد ماشین ها را از شن بیرون آورد. ولیعهد به رئیس شهربانی گفت: «هر چه فلاّنی می گوید اجرا کنید. ماشین هم زودتر با آب بفرستید تا مسافران از تشنگی تلف نشوند».

ما برگشتیم و به آن خیمه آمدم. تدریجاً آن دسته از مسافران و ماشین های که وضع بهتری داشتند می آمدند، ولی بعضی ها که چمدان ها و پارچه احرامشان در ماشین دیگر بود و پولی هم به همراه نداشتند، وضع بغرنجی پیدا کرده بودند. اول کاری که کردیم این بود که گفتیم آنجا بازاری درست کنند که هم پارچه احرام بیاورند و هم پارچه های دیگر؛ مواد غذایی و میوه و سبزیجات هم بیاورند تا اینهایی که احتیاج دارند، بخرند و رفع نیاز کنند. ماشین های آب هم زودتر بفرستند. رئیس شهربانی گفت: «همه این کارها را انجام می دهیم». بعد ما از خیمه بیرون آمدم. باز هم بعضی از ماشین های که در موقعیت بهتری بودند از راه می رسیدند. بعضی از مسافران هم که با یکدیگر اختلاف داشتند، پیش من می آمدند و از هم شکایت می کردند! من گفتم: «در اینجا هر چه می گویند، عمل کنید. ضمناً شهربانی هم چند مأمور در اختیار من گذاشته است تا اگر کسی باعث اخلاّل در رسیدن حاجی به مکه شود، توقیفش کنند. بنابراین، بحث نکنید، مطلبتان را بگویید که حل شود».

به نظرم دو سه روز آنجا بودیم. شب اول پس از بازگشت از ملاقات با ولیعهد، تازه خوابیده بودم که بیدارم کردند و گفتند بیایید بیرون و ببینید که به دستورات شما عمل شده است.

ماشینهای بسیار قوی برای بیرون کشیدن اتوبوسها از شن آماده کرده بودند. در هر ماشین هم بشکهای بزرگی مملو از آب بود. آنها به موقع رفتند. هواپیما هم رفت. ماشینهایی را که در شن مانده بود شناسایی کردند و همه را بیرون کشیدند. تا من آنجا بودم، تقریباً هم ماشینها و هم زوار آمدند. بعضی هم که عقب مانده بودند، آمدند و ما همه را روانه کردیم.

ضمناً کار دیگری هم کردند و آن این بود که به دستور ولیعهد چند ماشین فوراً نو که اتاقش چوبی و سبک بود آوردند و گفتند مسافرانی را که ناراحت و مریض شده‌اند یا ماشینشان مانده و یا آهنهایی را که زیر ماشینها گذاشته‌اند تا از شن بیرون بیاید به پایشان خورده و زخمی شده‌اند، با این ماشینها بفرستیم. هر کس را که استحقاق داشت، با آن ماشینهای فوراً می‌فرستادیم. بعد از سه روز که آنجا بودم قرار شد حرکت کنم. گفتند طیاره حاضر است. گفتم: «من باید برای بستن احرام به نذر غسل کنم، به مأمورین بگویید مرا حمام ببرند که دیگر میقات نداشته باشم». خیال کردم به حمام می‌روم و دوش می‌گیرم؛ ولی ما را به جایی مثل کاروانسرا آوردند، با دیوارهای کاه گلی خیلی ساده. چند پله بالا رفتیم، دیدیم اتاقی است و یک دانه پارچ و یک تشت و یک پیاله که توی تشت گذاشته‌اند، تا در آنجا در تشت بنشینیم و از پارچ آب بریزیم توی پیاله و بر سرم بریزیم، بعد دست بکشم و به کمک دست آب را به همه سر و گردن و بعد طرف راست و چپ برسانم! این حمامی بود که به دستور ولیعهد برای من مهیا کردند! شما درجه زندگی آن روز حجاز را از همین‌جا بفهمید. خلاصه در همان تشت و با پارچ و کاسه غسلی کردیم و بیرون آمدیم. بعد ما را به فرودگاه بردند و با هواپیمای دو موتوره به جده رفتیم.

صدر الاشراف امیر الحاج- در آنجا بود و گزارش تمام قضایا به او رسیده بود. بعضی از ایرانی‌ها که روانه‌شان کرده بودیم، قبل از ما به جده آمده بودند و به او گفته بودند که فلانی چنین و چنان کرده و هنوز هم آنجاست. صدر الاشراف آمد و ما را به هتلی که خود در آن سکونت داشت برد. بعد

خیلی اظهار تشکر کرد و گفت: «مسافران به من گفتند که شما چه کرده‌اید. حکومت هم به من تلگراف کرد و اطلاع داد که بعضی از ماشین‌های ایرانی در شن مانده‌اند و ممکن است عده‌ای در بیابان بمانند». سپس اضافه کرد که «سعودی‌ها به من گفتند شما آمده‌اید و به ولیعهد مسائل لازم را گفته‌اید و او هم تمام وسایل را از آب و آذوقه و ماشین‌های قوی فراهم کرده است». به هر حال، خیلی اظهار احترام کرد و گفت: «اگر عده‌ای از مسافران در راه از تشنگی می‌مردند، من دیگر نمی‌توانستم تهران بیایم؛ چون به نام امیر الحاج آمده‌ام. آیا دولت و مردم ایران نمی‌گفتند امیرالحاج چطور نتوانست حتی برای آنها آب بفرستد؟!»

نهایتاً در این جریان به فضل الهی نه هیچ‌کس در آن بیابانها تلف شد و نه بی‌آب و غذا ماند. البته آذوقه داشتند و کم و بیش ولو دو لقمه هم که شده به یکدیگر می‌دادند، ولی آب مهم بود که در دسترس نبود و خوشبختانه فراهم شد. همه آنها به موقع اعمال حج را به جا آوردند و دیگر برای برگشتن عجله نداشتند؛ زیرا مطمئن بودند اگر ماشینها مجدداً در شن بماند، باز هم کمک‌هایی فرستاده می‌شود تا آنها را به کویت برساند.

در حرمین شریفین از جده به مکه معظمه رفتیم و مناسک حج را انجام دادیم. در مکه، ملک عبدالعزیز افراد متعین تمام بلاد اسلامی را شبی دعوت به شام کرد. این رسم هنوز هم هست. مرحوم صدرالاشراف و دو سه نفر دیگر از ایران هم دعوت داشتند. مرا هم دعوت کردند.

پس از انجام مراسم حج به مدینه آمدم. مرحوم آیت‌الله سید محمد بهبهانی و مرحوم آیت‌الله فیض هم که به حج آمده بودند، در مدینه بودند. جمعی از علمای بزرگ هم بودند. من چون خسته بودم، به شهردار مدینه به نام سید مصطفی عطار گفتم: «چون ویزای عراق دارم، برای من بلیطی تهیه کنید تا با هواپیما به عراق بروم؛ زیرا دیگر نمی‌توانم با اتومبیل برگردم». شهردار گفت: بلیط نیست. دو سه روز پی در پی رفتیم و گفتند بلیط نیست. در آن موقع ساعتی هم مجلسی به مناسبت شب مباهله ۲۴ ذیحجه تشکیل داده بود. مجلس در محل وسیعی بود که دور آن را سیم کشی کرده و بلند گو هم گذاشته بودند. بیشتر حجاج ایران و علما هم حضور داشتند. مأمورین دولت

سعودی در مدینه هم خیلی توجه به آن مجلس داشتند. چون شب مباحله بود، در منبر گفتم: «مباحله برای این بود که پیغمبر ﷺ درباره نصاری نجران نفرین کند و آنها هم درباره پیغمبر ﷺ، تا عذاب الهی بر آنکه دروغگوست نازل شود» بعد آیه: ﴿فَمَنْ حَاكَمَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ﴾ (سوره آل عمران آیه ۶۰) را خواندم و گفتم که پیغمبر ﷺ علی ﷺ و فاطمه زهرا ﷺ و حسنین ﷺ را همراه برد، سپس افزودم: «هرکس هر کاری دارد، می‌خواهد آن را به‌وسیله متخصص‌ترین افراد انجام دهد؛ مثلاً اگر مریض دارد، می‌خواهد طبیبش بهترین طبیب باشد و چنانچه می‌خواهد ساختمان درست کند، می‌گوید بهترین مهندس باشد. در آنجا هم پیغمبر ﷺ می‌خواست دعا کند. دعا نه پول می‌خواهد، نه مال و نه علم طبابت و نه مهندسی. دعا در پیشگاه الهی، صفای قلب می‌خواهد. قسم به خدای عالم اگر پیغمبر ﷺ در بین مردها دلی از دل علی ﷺ پاکتر سراغ داشت، او را برای دعا می‌برد. اگر در بین تمام زن‌ها دلی پاکتر از دل فاطمه ﷺ سراغ داشت، او را برای دعا می‌برد و در بین بچه‌ها اگر دلی پاکتر از دل حسنین ﷺ در نظر داشت، آنها را می‌برد. اینکه از میان همه اهل مدینه این چهار نفر را انتخاب نمود، خود دلیل بر اهمیت اهل بیت ﷺ از نظر ایمان و صفای دل است...»

در پای منبر سنی‌های مدینه هم بودند. بعضی فارسی می‌دانستند و بعضی هم مترجم داشتند. به هر ترتیب منبر آن شب تمام شد و من گفتم فردا شب توضیح بیشتری خواهم داد.

بعد، از منبر آمدم پایین و به منزل رفتم. نیم ساعت بعد سید مصطفی شهردار (مدینه) خبر داد که فردا صبح طیّاره حاضر است و باید پرواز کنید!

در واقع ما را از مدینه اخراج کردند، چون فکر می‌کردند که این مباحث ممکن است اثر خاصی در بین مردم بگذارد. این سفر جمعا ۵۶ روز به طول انجامید.

همان پادشاه سعودی و وهابیان ویرانگر بقیع؛ قاتلان حاجی ابوطالب

۱- آل سعود یا خاندان سعود؛ نام خاندان سلطنتی حاکم بر کشور عربستان است، که شروع حکومت محلی و جزئی آنها در ۱۷۲۰م توسط سعود اول در قریه درعیه در ناحیه نجد مرکز بیابان عربستان بوده است، از نظر تاریخی، نجد جایگاه مناسبی نداشته؛ بلکه در حدیث بسیار معروف و معتبر (طبق منابع حدیث سنیان)؛ حضرت پیامبر اعظم ﷺ منطقه نجد را مذمت و نجد را محل بیرون آمدن شاخ شیطان توصیف فرموده اند.^۲

۲- برآمدن دو شاخ شیطان در نجد؛ شیخ محمد بن عبدالوهاب^۳ و امیر قریه

(۲) در این حدیث، که معتبرترین منبع حدیث سنیان (صحیح بخاری) آن را نقل کرده است، چنین آمده که پیامبر ﷺ فرمودند: «خدایا، منطقه شام را برای ما پربرکت نما. خدایا، منطقه یمین را برای ما پربرکت نما». گروهی که در آنجا حضور داشتند گفتند: «ای رسول خدا، و در منطقه نجد ما؟» که یعنی برای پربرکت شدن آنجا نیز دعا کن. پیامبر ﷺ به درخواست این افراد اعتنایی نکردند، و بعد از اصرار مجدد آنها، در مرتبه سوم اعلام کردند: «آنجا جایگاه آشوب ها و زمین لرزه هاست، و شاخ شیطان از آنجا نمایان خواهد شد!!»..

(۳) شیخ محمد بن عبدالوهاب نجدی در سال ۱۱۱۵ق در شهر عینه، یکی از شهرهای نجد، به دنیا آمده است، وی ابتدا مانند پدر و برادرش (که از علمای نجد بودند) حنبلی بود، بعد در سفر به مدینه منوره و تحت تاثیر درس شیخ محمد حیات السندی (شاگرد شیخ ولی الله دهلوی ناصبی که کتاب بر علیه شیعه نوشته) به نفی همه مذاهب اسلامی کشیده شد، و در سفر عراق در بصره با جاسوس بریتانیا که به ظاهر مسلمان بوده و ماموریت ایجاد تزلزل عقیده و ترویج بی بندوباری میان مسلمان را داشت، برای ایجاد فتنه در مرکز جهان اسلام (جزیره العرب) مناسب تشخیص داده، و در ادامه معتقدات خود ابن عبدالوهاب (نفی همه مذاهب اسلامی حتی سنیان)؛ برای تکفیر همه مسلمانان و لزوم تجدید مسلمانی طبق عقیده شیخ وهابی (نفی همه مذاهب اسلامی + محو نشانه های تاریخی و دینی اسلام) ماموریت یافت.

اما درباره نقش بریتانیا در تأسیس مذهب وهابیت؛ کتابی به نام یادداشتها (خاطرات) مستر

درعیه محمد بن سعود بودند، که با مدیریت بریتانیا؛^۴ برای تسلط بر مرکز

همفر (با مقدمه آیت الله شیخ حسن لنکرانی و ترجمه علی کاظمی) در این زمینه مفید است، البته این کتاب برخلاف شهرتش؛ نوشته شخص مستر همفر نیست؛ هر چند روایت از اوست، و ظاهراً مستر همفر فعالیتها و ارتباطاتش برای دولت عثمانی مکشوف و تحت نظر بوده و یکی از رجال امنیتی سیستم عثمانی را به سراغ او فرستاده و تظاهر به همکاری با او نموده و این مامور عثمانی طی مدت‌ها همراهی با مستر همفر مطالبی از او استکشاف نموده که موارد مربوط به شیخ محمد بن عبد الوهاب (مؤسس وهابیت) را یکی از رجال نظامی عالیرتبه نیروی دریایی امپراطوری عثمانی (صبری باشا) که مورخ بوده و ارتباط و سفرهای متعددی به عربستان داشته؛ به قصد افشای وهابیت؛ در جزوه ای به نام یادداشتهای مستر همفر منتشر کرده است، از آنجا که مامور عثمانی راوی با فاصله زمانی از ملاقات و همراهیش با مستر همفر؛ مسموعاتش را نوشته است، ولذا اشکالاتی در برخی نقاط مثل برخی تواریخ ... دارد، اما به هر صورت مطالب مفید بسیاری دارد. نوشته اصلی به زبان ترکی (زبان عامل نفوذی عثمانی و راوی مطالب کتاب از مستر همفر) بوده، بعد به عربی، و بعد به فارسی و انگلیسی و سایر زبانها ترجمه شده است..

شیخ محمد بن عبد الوهاب نجدی امیر قریه درعیه محمد بن سعود را با وعده حمایت بریتانیا که او را به پادشاهی تمام عربستان می رساند؛ تطمیع کرده؛ در ۱۱۵۷ ق (۱۷۴۴م) با هم پیمان بستند که در راه ترویج عقیده وهابی با مردم مسلمان جزیره العرب و حکومت عثمانی بجنگند. ابن عبد الوهاب مسئول امور دینی و ابن سعود مسئول مسائل سیاسی و نظامی بود. این قرارداد تبدیل به «پیمان حمایت متقابل» و ترتیبات تقسیم قدرت بین خاندان آل سعود و آل الشیخ (متولیان تا به امروز امور دینی عربستان و وهابیان) شد که برای نزدیک به ۳۰۰ سال تا کنون پابرجا است.

(۴) در سالهای اخیر کتابهای متعدد و اسناد فراوان و بعضاً سری (که اخیراً طبقه بندیش برداشته شده) در موضوع مزدوری آل سعود برای بریتانیا و بعد امریکا منتشر شده است، که

جهان اسلام (حرمین شریفین حجاز) و تفرقه میان مسلمانان سرتاسر جهان؛ و تجزیه امپراطوری مسلمان (عثمانی) و محو نشانه های تاریخی و دینی اسلام؛ با هم متحد شدند، و فرقه وهابیت و جامعه و حکومت شیطانی در نجد عربستان را تأسیس و مسلط نمودند.

شیخ وهابی؛ ابن سعود را امام نامیده؛ با او بیعت نموده، و با حملاتی شهرهای دیگر نجد را تصرف کرد. محمد بن سعود در ۱۱۷۹ ق هلاک شد.

بعد از محمد بن سعود فرزندش عبدالعزیز بن محمد بن سعود، توسط شیخ وهابی به عنوان امام دوم وهابیان اعلام شد، و حملات را تا فتح ریاض (مرکز بیابان عربستان) و آخر الأمر حجاز و نیز نجف و کربلا ادامه داد، فرمانده لشکریان وهابی در هجمات به حرمین حجاز و عراق با فرزندش **سعود بن عبدالعزیز** بود، شرح هجمات آنها و کشتار مسلمانان و حجاج بیت الله و تخریب مشاهد الهی و آثار دینی مدینه و مکه در منابع بسیاری ثبت و نشر شده است. نهایتاً عبدالعزیز بن محمد بن سعود، توسط شخصی کردی (اهل عمادیه موصل) به نام عثمان؛ در مرکز وهابیان (درعیه) با ضربه خنجر در تهیگاهش (۱۲۱۸ ق) هلاک شد، و فرزندش سعود بن عبد العزیز امام سوم وهابیان شد.

در سال ۱۲۲۶ ق محمد علی باشا امیر مصر لشکربانش را (که از علویان بالکان و یونان و مصر بودند) به عربستان فرستاد، و همه بلاد از جمله حجاز را از سلطه سعودیان رهانید، و مشاهد حریمهای مدینه و مکه را از نوساخت. سعود بن عبد العزیز به سرطان در ۱۲۲۹ ق هلاک شد.

بعد از سعود؛ فرزندش عبدالله بن سعود؛ جانشین او در همان ناحیه درعیه شد، ولی در ادامه فتوحات محمد علی باشا در ناحیه نجد در ۱۲۳۳ ق اسیر و به آستانه بایتخت عثمانی برده و در ۱۲۳۴ ق اعدام شد. تا اینجا **دوره اول** حکومت سعودیان بود.

سعودیان در فاصله ۱۲۴۰ ق تا ۱۳۰۹ ق را **دوره دوم** حکومت خودشان می دانند، که برحسب شرایط زمان و اوضاع محلی و ضعف و مشغولیت دولتها؛

حاکمی از نقش مخفی بریتانیا و حمایت از تسلط آل سعود بر عربستان و تأسیس و دوام حکومتشان تا به امروز است. با اندک جستجو در اینترنت مستندات فراوانی بدست می آید.

آنها هر از وقتی مطابق رویه دزدان بیابانی؛ به ناحیه ای از نجد حمله و مدتی (غیر متوالی) آنرا تصرف و حاکم بودند، و البته میان خودشان هم منازعه بوده و مرتباً علیه هم شورش و خلع و نصب داشتند، و در حقیقت امرای خاندان خودشان و محل سکونت یا خانه شان بودند، نه امرای عربستان و یا حتی نجد، مثل آخرینشان عبدالرحمان بن فیصل بن ترکی بن عبدالله بن سعود که با خانواده اش در کویت ۱۱ سال تبعید بود و جزو حکام آل سعود در دوره دوم ذکر می شود، با احتساب همان سالهای اسارت و تبعید.

اما دوره سوم حکومت سعودیان؛ در سال ۱۳۱۹ ق (۱۹۰۲ م) عبدالعزيز بن عبدالرحمن (که در تبعید دولت عثمانی در کویت بود)؛ با حمایت سری و چراغ سبز بریتانیا؛ هجماتش را به نجد و عربستان شروع کرد، وی پس از شبیخون و کودتایی خونین، علیه آل رشید (که از موالیان اهل بیت علیهم السلام و حاکمان ریاض بودند) سلطه بر ریاض را به دست آورده، و طی ۲۵ سال هجمات متوالی بر تئمه منطقه نجد و سایر نواحی عربستان در شمال و شرق و جنوب و نهایتاً در ۱۳۴۴ ق (۱۹۲۵ م) بر حجاز مسلط شد، و برای نوبت دوم و تا به امروز؛ بقاع شریفه در حرمین شریفین (مکه و مدینه) از جمله بقیع شریف را ویران نمود، و با حمایت امریکا و بریتانیا در سال ۱۳۵۱ ق (۱۹۳۲ م) اعلام حکومت در عربستان نمود، و کل کشور را به نام خاندانش (پادشاهی عربی سعودی) نمود!!.

۳- پادشاه وقت عربستان در سالهای حج مورد اشاره در این رساله سال واقعه تشریف شیخ اسماعیل و کاراوانش (۱۳۳۶ ش = ۱۳۷۶ ق)، و نیز سالهای مذکور در بی نوشت از سفر اول صدرالأشراف (۱۳۲۰ ش = ۱۳۶۰ ق)، و سال واقعه اعدام حاجی ایرانی (۱۳۲۲ ش = ۱۳۶۲ ق) و سالهای منع حج ایران (۱۳۲۱ تا ۱۳۲۶ ش = ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۶ ق)، و سال امیرالحاج شدن صدرالأشراف (۱۳۲۷ ش = ۱۳۶۷ ق) همه این سالها؛ ملک عبد العزیز (بن عبد الرحمان) اولین پادشاه (دولت سوم سعودی حاکم بر کل عربستان) و ویرانگر بار دوم مشاهد حرمین حجاز از جمله بقیع بوده است.

۴- دلیل اینکه ملک عبدالعزيز بن عبدالرحمن (ویرانگر مشاهد الهی حجاز در نوبت دوم در سال ۱۳۴۴ ق)؛ با اینکه اسم پدرش عبدالرحمان بود؛ اما از

لقب (ابن سعود = نسبت به جدش) استفاده می کرد، برای یادآوری و اشاره به جدش سعود بن عبد العزیز (ویرانگر نوبت اول مشاهد الهی حجاز و بقیع شریف در سال ۱۲۲۱ق) بود، ولذاست که در واقعه تشریف کاروان شیخ اسماعیل نمازی شاهرودی به زیارت حضرت صاحب الأمر علیه السلام؛ وقتی صحبت از این پادشاه (عبدالعزیز با لقب ابن سعود؛ اشاره به جدش) می شود؛ می بینیم در بیان حضرت علیه السلام؛ اینطور یاد و توصیف شده است: {**ملک سعود؛ کلب ابن الکلب! ما یرید یشوفکم.. حریص علی قتلکم..**}؛ او سگ، پسر سگ است! نمی خواهد شما را ببیند، بر قتل شما حریص است، چطور توقع دارید برایتان راه درست کند؟!}. و توصیف از هر دو ایشان (عبدالعزیز و جدش سعود) به **سگ** (نماد پستی و نجاست)؛ چه بسا بخاطر این بوده که هر دوی ایشان عامل ویران کننده حریمهای مقدسه (در مدینه و مکه و کربلا) بوده اند. در محاوره عامه مردم "ملک ابن سعود" را "ملک سعود" می گفتند. **له** بعد از اطلاع از شرح واقعه اعدام حاجی ایرانی؛ که با امضای همین ملک عبدالعزیز بن عبد الرحمان (معروف به ابن سعود یا ملک سعود) صورت گرفت؛ و با تأمل در توضیح مختصر فوق در سوابق او و جدش؛ متوجه ماهیت خبیث این طاغوت ملعون؛ و رویه منافقانه او (که تظاهر به عدالت و خدمت و بی نظری می نموده است) می شویم، و اینکه در فرمایش حضرت امام زمان علیه السلام (در همان تشریف و ادامه فقره سابق الذکر؛ از آن طاغوت ملعون؛ اینطور یاد و توصیف می کنند که: {حریص علی قتلکم = بر قتل شما حریص است}؛ چه بسا اشاره به همین واقعه اعدام حاجی ابوطالب (رضوان الله علیه) باشد. لعنة الله على آل سعود وآل الشيخ الوهابي.

۵- آمریکا در جمادی الاول ۱۳۶۲ق/مه ۱۹۴۳م با عربستان سعودی روابط سیاسی برقرار ساخت، و در همین سال نام «شرکت نفت استاندارد عرب . کالیفرنیا» به «شرکت نفت عرب . امریکا» (آرامکو) تبدیل شد، و آمریکا برای هدایت عملیات جنگی در این سوی جهان، پایگاهی هوایی در ظهران تأسیس کرد، و عجیب است که در همین سال شروع روابط امریکا با عربستان؛ فتنه و نفرت عمومی و عملی علیه شیعیان و ایرانیان در حجاز القاء شد!!، و اعدام حاجی ابوطالب یزدی در مکه با حکم قاضی وهابی و فرمان ملک عبدالعزیز هم؛ در همین سال و تنها بعد ۶ ماه حضور امریکائیا در عربستان واقع شد!!!

۶- ملك عبدالعزيز بن عبدالرحمن؛ ۹ نوامبر ۱۹۵۳ در ۷۷ سالگی هلاك شد. فرزندان بسیار زیادی داشت، شمار دقیق همسران و فرزندان عبدالعزيز نامعلوم است. اما ۴۵ بار ازدواج رسمی داشته، ازدواج‌های متعدد وی پس از طلاق همسر قبلی صورت می‌گرفت. وی همسران خود را از بین خانواده‌هایی انتخاب می‌کرد که قصد جلب حمایت آن‌ها را از حکومت خود داشت، ۱۷ نفر از این زنان فرزند نیاوردند، و فرزندان شناخته شده و رسمی عبدالعزيز از ۲۸ زن او می‌باشد، تعداد دختران او به درستی مشخص نیست، و در یکی از منابع ۲۱۵ نفر برآورد شده‌است. تعداد پسران او را نیز تا ۱۵۰ نفر ذکر کرده‌اند. گفته می‌شود که او مجموعاً ۶۳ فرزند (۳۶ پسر+ ۲۷ دختر) رسمی داشته‌است. پس از عبدالعزيز؛ تمامی پادشاهان بعدی عربستان تا به اکنون؛ (ملك سعود، ملك فيصل، ملك خالد، ملك فهد، ملك عبدالله و سلمان بن عبدالعزيز) فرزندان مستقیم وی و با هم برادر بوده‌اند. بوده‌اند. و فعلاً ملك سلمان بن عبدالعزيز هفتمین ملوك آل سعود است.

۷- اعضاء دودمان سلطنتی آل سعود ۷ هزار نفرند، این گروه علاوه بر در دست داشتن تمامی امور حساس کشور، ثروت‌های نجومی حاصل از فروش نفت و گاز و تمامی امور کشور را بدون حضور هرگونه نهاد انتخابی یا نظارت مردمی؛ در اختیار دارند. طبق اسناد؛ تا قبل از این (تغییراتی که بن سلمان در امور حکومت و آل سعود داده است) درآمد یک میلیون بشکه نفت به‌طور کامل روزانه به حساب ۵ تا شش شاهزاده سعودی واریز می‌شد، همچنین به هر یک از فرزندان ملك عبدالعزيز (بنیانگذار عربستان سعودی جدید) ماهیانه حدود ۲۰۰ تا ۲۷۰ هزار دلار؛ و به نوه‌های ملك عبدالعزيز حدود ۲۷ هزار دلار؛ و به فرزندان نواده‌ها (نتیجه‌های ملك عبدالعزيز) حدود ۱۳



هزار دلار، و به نیره‌های ملك عبدالعزيز ۸ هزار دلار؛ پرداخت می‌شد، و دورترین فرد نسبت به ملك عبدالعزيز نیز دریافتی مابین ۸۰۰ دلار ماهیانه داشت. البته امروزه این درآمدها فقط در اختیار ولیعهد محمد بن سلمان است، و معلوم نیست چقدر برای کدامشان؛ مانند سابق برقرار است؟

پژوهشگرده ها و آموزشگرده های بنیاد حیات اعلی

علوم معرفت الهی - علوم زبان وحی - علوم کلام وحی

علوم تلاوت کلام وحی - علوم کلام خازنان وحی - علوم فقه آئین الهی

علوم انساب و تبارشناسی - علوم تقویم نجوم تجیم - علوم طب جامع

علوم عمارت برتر - علوم پاکزیتی - آموزش برتر (اعلی)

علوم برتر (اعلی) - علوم توانمندی بانسروی الهی - رسانه های حیات اعلی

طرح و برنامه ریزی پژوهشی و مدیریت و اشراف علمی

دائر المعارف الإلهیّة

نسخه سوم = ۴ محرم ۱۴۴۵

www.Aelaa.net

aelaa.net@gmail.com

والحمد لله رب العالمین